



سازمان اوقاف و امور خیریه
مرکز امور قرآنی



تفسیر سوره هود علیها السلام

این سوره در مکه نازل شده و ۱۲۳ آیه است



مقدمه

محتوی و فضیلت این سوره

مشهور در میان مفسران این است که تمام این سوره در مکه نازل شده، و طبق نقل تاریخ القرآن، چهل و نهمین سوره ای است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردید. و نیز طبق تصریح بعضی از مفسران نزول این سوره در اواخر سالهائی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه به سر می برد یعنی بعد از مرگ ابو طالب و خدیجه و طبعاً در یکی از سخت ترین دورانهائی زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فشار دشمن و تبلیغات خشن و زهرا گینش بیش از هر زمان دیگر احساس می شد.

به همین جهت در آغاز این سوره، تعبیراتی که جنبه دلداری و تسلی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان دارد دیده می شود.

قسمت عمده آیات سوره را سرگذشت پیامبران پیشین مخصوصاً نوح که با وجود نفرات کم بر دشمنان بسیار پیروز شدند تشکیل می دهد.

ذکر این سرگذشتها هم وسیله آرامش خاطر برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان در برابر آن انبوه دشمنان بوده، و هم درس عبرتی برای مخالفان نیرومندشان.

و به هر حال آیات این سوره، همانند سایر سوره های مکی، اصول معارف اسلام مخصوصاً مبارزه با شرک و بت پرستی و توجیه به معاد و جهان پس از مرگ و صدق دعوت پیامبر را تشریح می کند، و در لابلای مباحث تهدیدهای شدیدی نسبت به دشمنان، و دستورهائی مؤکدی در زمینه استقامت به مؤمنان، دیده می شود.

در این سوره علاوه بر حالات نوح پیامبر و مبارزات شدیدش که مشروحاً آمده است به سرگذشت هود و صالح و ابراهیم و لوط و موسی و مبارزات دامنه دارشان بر ضد شرک و کفر و انحراف و ستمگری اشاره شده.





این سوره مرا پیر کرد

آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می کند که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان و حملات شدید آنان میدان را خالی کنند، بلکه باید هر روز بر استقامت خویش بیفزایند. به همین دلیل در حدیث معروفی می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

شبیبتنی سورة هود: سوره هود مرا پیر کرد! <۱>

و با اینکه هنگامی که بارانش عرضه داشتند آثار پیری زودرس در چهره شما ای رسول خدا نمایان شده، فرمود: شبیبتنی هود و الواقعة: سوره هود و واقعه مرا پیر کرد! <۲>

و در بعضی از روایات سوره مرسلات و عم یتسائلون و تکویر و غیر آن نیز اضافه شده است. <۳> و از ابن عباس در تفسیر این حدیث چنین نقل شده که ما نزل علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه کان اشد علیه و لا اشد من آیه فاستقم كما امرت و من تاب معك: هیچ آیه ای بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدیدتر و دشوارتر از آیه استقم كما امرت و من تاب معك ... <۴>

استقامت کن آنچنان که دستور یافته ای و همچنین کسانی که با تو هستند) نبود. بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از دانشمندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در خواب دید، و از حضرتش سؤال کرد، اینکه از شما نقل شده سوره هود مرا پیر کرد آیا علتش بیان سرگذشت امتهای پیشین و هلاک آنها است فرمود: نه، علتش آیه فاستقم كما امرت ... بود. <۵>

به هر حال این سوره علاوه بر این آیه، آیات تکان دهنده ای مربوط به قیامت و بازپرسی در آن دادگاه عدل الهی و آیاتی پیرامون مجازات اقوام پیشین و دستوراتی درباره مبارزه با فساد دارد که همگی مسئولیت آفرین است و جای تعجب نیست که اندیشه در این مسئولیتها آدمی را پیر کند. نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که بسیاری از آیات این سوره تأکیدی است بر مطالبی که در سوره قبل یعنی سوره یونس آمده است، و آغازش مخصوصاً درست شبیه همان آغاز، و برداشتن نیز در بسیاری از موارد تأکید بر همان مسائل است.

تأثیر معنوی این سوره

اما در مورد فضیلت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: من قرء هذه السورة أعطى من الاجر و الثواب بعدد من صدق هودا و الانبياء عليهم السلام، و من كذب بهم، و كان يوم القيامة في درجة الشهداء، و حوسب حسابا يسيرا؛ کسی که این سوره را بخواند، پاداش و ثوابی به تعداد کسانی که به هود و سایر پیامبران ایمان آوردند و کسانی که آنها را انکار نمودند خواهد داشت، و روز قیامت در مقام شهداء قرار می گیرد، و حساب آسانی خواهد



داشت. <٦>

روشن است که تنها تلاوت خشک و خالی این اثر را ندارد بلکه تلاوت این سوره توأم با اندیشه، و سپس عمل است که، انسانرا به مؤمنان پیشین نزدیک، و از منکران پیامبران دور می سازد، و به همین دلیل به تعداد هر یک از آنها پاداشی خواهد داشت، و چون با شهیدان امتهای گذشته هم هدف خواهد بود، جای تعجب نیست که در درجه آنان قرار گیرد، و حسابی ساده و آسان داشته باشد.

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: کسی که این سوره را بنویسد و با خود داشته باشد، خداوند نیروی فوق العادهای به او خواهد داد، و کسی که آن را به همراه داشته باشد و با دشمن بجنگد براو پیروز و غالب می شود تا آنجا که هر کس او را ببیند از او می ترسد! <٧>
گرچه افراد ظاهر بین و راحت طلب از اینگونه احادیث چنین برداشت می کنند که فقط بودن خط و نقش قرآن با انسان برای رسیدن به این هدفها کافی است، ولی روشن است که منظور از داشتن اینها با خود آن است که همچون یک دستورالعمل و برنامه زندگی همراه داشته باشد، پیوسته این برنامه را بخواند و مو به مو اجرا کند، و مسلما چنین کار آنهاهم آثار را نیز خواهد داشت، چه اینکه در این سوره دستور استقامت، مبارزه با فساد، همبستگی در راه هدف و قسمت زبانی از تجربیات و تاریخ اقوام پیشین که هر کدام از آنها یک درس پیروزی بردشمن است، وجود دارد.

آیه و ترجمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرکتب أحکمت ءآیته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر(١)

ألا تعبدوا إلا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(٢)

و أن استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه یمتعکم متعا حسنا إلی أجل مسمی و یؤت کل

ذی فضل فضله و إن تولوا فإنی أخاف علیکم عذاب یوم کبیر(٣)

إلی الله مرجعکم و هو علی کل شیء قذیر(٤)

بنام خداوند بخشنده مهربان

١- الر- این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس تشریح شده، از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده است)

٢- (دعوت من این است) که جز الله را نپرستید، من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام.





۳- و اینکه از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید تا بطرز نیکویی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی بمقدار فضیلتش ببخشد، و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم.

۴- (بدانید) بازگشت شما به سوی الله است و او بر هر چیز قادر است.

تفسیر:

چهار اصل مهم در دعوت انبیا

این سوره همانند آغاز سوره گذشته و بسیاری از سوره های دیگر قرآن با بیان اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می شود، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند، و با دیده دقیقتری به آن بنگرند.

ذکر حروف مقطعه الر خود دلیلی است بر اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده ای که در اختیار همگان است همچون الف، لام، راه تشکیل شده است (الر). <۸>

و به دنبال این حروف مقطعه یکی از ویژگیهای قرآن مجید را با دو جمله بیان می کند، نخست اینکه کتابی است که تمام آیاتش متقن و مستحکم است (کتاب احکمت آیته).

و سپس شرح و تفصیل و بیان تمام نیازمندیهای انسان در زمینه زندگی فردی و اجتماعی مادی و معنوی، در آن بیان شده است (ثم فصلت).

این کتاب بزرگ با این ویژگی از سوی چه کسی نازل شده است؟ از نزد خدائی که هم حکیم است و هم آگاه (من لدن حکیم خبیر).

به مقتضای حکیم بودنش آیات قرآن را محکم، و به مقتضای خبیر و آگاه بودنش آیات قرآن را در بخشهای گوناگون، طبق نیازهای انسان بیان داشته است، چرا که تا کسی از تمام جزئیات نیازهای روحی و جسمی انسان با خبر نباشد نمی تواند دستورات شایسته تکامل آفرینی صادر کند.

در واقع هر يك از صفات قرآن که در این آیه آمده، از یکی از صفات خداوند سرچشمه می گیرد، استحکام قرآن از حکمتش، و شرح و تفصیل آن از خبیر بودنش.

در اینکه فرق میان احکمت و فصلت چیست؟ مفسران بحثهای فراوان کرده اند و احتمالات زیادی داده اند، اما آنچه نزدیکتر از همه، به مفهوم آیه فوق به نظر می رسد این است، که



در جمله اول این واقعیت بیان شده است که قرآن مجموعه واحد به هم پیوسته ای است که همچون يك بنای محکم و استوار بر جا است و نشان می دهد که از سوی خداوند واحد یکتا نازل شده، و به همین دلیل هیچگونه تضاد و اختلاف در میان آیاتش دیده نمی شود. اما جمله دوم اشاره به این حقیقت است که این کتاب در عین وحدت، آنچنان شاخه ها و شعب فراوان دارد که تمام نیازهای روحی و جسمی انسانها را در زیر پوشش خود قرار می دهد، بنابراین در عین وحدت، کثیر است و در عین کثرت واحد. از آیه بعد مهمترین و اساسی ترین محتوای قرآن یعنی توحید و مبارزه با شرك را به این صورت بیان می کند: نخستین دعوت من این است که جز خداوند یگانه یکتا را نپرستید (الا تعبدوا الا الله). < ۹ >

و این نخستین تفصیل از دستورات این کتاب بزرگ است. و دومین برنامه دعوت این است که من برای شما از سوی او نذیر و بشیرم: در برابر نافرمانیها و ظلم و فساد و شرك و کفر، شما را بیم می دهم، و از عکس العمل کارهایتان و مجازات الهی بر حذر می دارم، و در برابر اطاعت و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادتبخش می دهم (انسی لکم منه نذیر و بشیر).

سومین دعوت این است که از گناهان خویش استغفار کنید، و از آلودگیها خود را شستشو دهید (و ان استغفروا ربکم) و چهارمین دعوت این است که به سوی او باز گردید و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیارائید که بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست (ثم توبوا الیه).

در واقع چهار مرحله از مراحل مهم دعوت به سوی حق در ضمن چهار جمله بیان شده است که دو قسمت آن جنبه عقیدتی و زیر بنائی دارد، و دو قسمت جنبه عملی و رو بنائی: قبول اصل توحید و مبارزه با شرك و قبول رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو اصل اعتقادی است. و شستشوی از گناه و تخلق به صفات الهی که سازندگی را به تمام معنی از نظر عمل در بر دارد، دو دستور عملی قرآن است، و اگر درست بیندیشیم تمام محتوای قرآن در این چهار بخش خلاصه می شود، این فهرستی است برای همه قرآن و برای تمام محتوای این سوره.

سپس نتیجه های عملی موافقت یا مخالفت با این چهار دستور را چنین بیان می کند: هر گاه به این برنامه ها جامه عمل بپوشانید خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادتبخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد (یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی).





و از آن بالاتر اینکه به هر کس به اندازه کارش، بهره می دهد و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل به هیچوجه نادیده نمی گیرد، بلکه به هر صاحب فضیلتی به اندازه فضیلتش عطا می کند (و بیوت کل ذی فضل فضله).

و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و در برابر این دستوره‌های چهارگانه عقیدتی و عملی سرپیچی کنید، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می یابید (و ان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر).

به هر حال بدانید که هر کس باشید، و در هر مقام و منزلتی قرار گیرید، سرانجام بازگشت همه شما به سوی خدا است (الی الله مرجعکم). و این جمله اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن یعنی مساله معاد و رستاخیز است.

اما هیچگاه فکر نکنید که قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیتی دارد، یا می توانید از فرمان او، و دادگاه عدالتش فرار کنید، و نیز تصور نکنید که او نمی تواند استخوانهای پوسیده شما را بعد از مرگ جمع آوری کند، و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست (و هو علی کل شیء قذیر).

پیوند دین و دنیا

هنوز کم نیستند کسانی که گمان می کنند دین داری فقط برای آباد ساختن سرای آخرت و راحتی پس از مرگ است و اعمال نیک توشه ای است برای سرای دیگر و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان بکلی بی اعتنا هستند، و با اهمیت کمی برای آن قائلند.

در حالی که مذهب پیش از آنکه سرای آخرت را آباد کند، آباد کننده سرای دنیا است، و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن زندگی نخواهد داشت!

قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است و حتی گاه دست روی جزئیات مسائل گذاشته چنانکه در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می خوانیم: و ان استغفروا ربکم انه کان غفاراً یرسل السماء علیکم مدراراً و یمدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً: من به آنها گفتم از گناهان خود استغفار کنید و با آب توبه آنها را بشوئید که خدا آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و با اموال و فرزندان شما را یاری بخشد و باغهای سرسبز و نهرهای آب جاری در اختیارتان قرار دهد (نوح - ۹ - ۱۱).

بعضی پیوند این مواهب مادی دنیا را با استغفار و شستشوی از گناه منحصرًا یک پیوند معنوی و ناشناخته می دانند، در حالی که دلیل ندارد برای همه اینها تفسیر ناشناخته کنیم.

چه کسی نمی داند که دروغ و تقلب و دزدی و فساد شیرازه زندگی اجتماعی را بهم می ریزد؟



چه کسی نمی داند که ظلم و ستم و تبعیض و اجحاف آسمان زندگی انسانها را تیره و تاریک کند؟ و چه کسی در این حقیقت شك دارد که با قبول اصل توحید و ساختن يك جامعه توحیدی بر اساس قبول رهبری پیامبران، و پاکسازی محیط از گناه و آراستگی به ارزشهای انسانی - یعنی همان چهار اصلی که در آیات فوق به آن اشاره شده - جامعه به سوی يك هدف تکاملی پیش می رود و محیطی امن و امان، آکنده از صلح و صفا آباد و آزاد به وجود می آید. به همین دلیل در آیات فوق پس از ذکر این چهار اصل می خوانیم: **يَمْتَعِكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى**: اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکویی بهره مند خواهید شد.

- ۱- نورالثقلین جلد دوم صفحه ۳۳۴.
- ۲- مجمع البیان ذیل آیه ۱۱۸ همین سوره.
- ۳- روح المعانی جلد ۱۱ صفحه ۱۷۹.
- ۴- مجمع البیان ذیل آیه ۱۱۸ همین سوره.
- ۵- روح المعانی جلد ۱۱ صفحه ۱۷۹.
- ۶- تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۰۶.
- ۷- تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۰۶.
- ۸- شرح این معنی و سایر تفسیرهایی که برای حروف مقطعه قرآن شده است در آغاز سوره «بقره» و «آل عمران» و «اعراف» ذکر کرده ایم.
- ۹- در جمله **الّا تعبدوا الا الله** دو احتمال داده شده: نخست اینکه از زبان پیامبر(ص) است، همانگونه که ما در بالا گفتیم و تقدیرش این است که **دعوتی و امری الا تعبدوا الا الله** دوم اینکه کلام خدا است تقدیرش این است **امرکم الا تعبدوا الا الله**، ولی جمله «انني لكم مني نذير و بشير» با معنی اول سازگارتر است.





آیه و ترجمه :

ألا إنهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه ألا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون و
ما یعلنون إنه علیهم بذات الصدور (۵)

۵ - آگاه باشید هنگامی که آنها (سرها را بهم نزدیک ساخته و سینه هاشان را در کنار هم قرار می دهند تا خود (وسخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند آگاه باشید آنگاه که آنها لباسهایشان را بخود می پیچند و خویش را در آن پنهان می دارند (خداوند) از درون و برون آنها با خبر است، چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است.

تفسیر:

گرچه بعضی از مفسران شأن نزولهایی برای این آیه ذکر کرده اند از جمله اینکه: آیه درباره اخنس بن شریق منافق نازل شده است که مردی شیرین زبان و پشت هم انداز بود و در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار دوستی و محبت می کرد، ولی در باطن عداوت می ورزید. و نیز از امام باقر (علیه السلام) از جابر بن عبد الله چنین نقل شده که گروهی از مشرکان هنگامی که از برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گذشتند سر خود را به زیر افکنده حتی سر را با لباس خویش می پوشاندند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را نبیند این آیه درباره آنان نازل گشت.

ولی در هر حال آیه بطور کلی اشاره به یکی از کارهای احمقانه دشمنان اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند که با استفاده از روش نفاق آمیز و دور کشی از حق می خواستند ماهیت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند.

لذا میگوید: آگاه باشید آنها عداوت پیامبر را در دل مخفی می دارند و سرها را به زیر افکنده سینه را به جلو خم می کنند تا خود را از نظر او پنهان دارند (الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه).

برای فهم دقیق معنی آیه باید مفهوم جمله یثنون به درستی روشن شود.

یثنون از ماده ثنی بر وزن سنگ در اصل به معنی نزدیک ساختن قسمتهای مختلف چیزی به یکدیگر است، مثلا در مورد تا کردن لباس و پارچه گفته می شود: ثنی ثوبه و اینکه به دو نفر اثنان گفته می شود به خاطر آن است که یکی را در کنار دیگر قرار می دهیم، و اگر به مداحی کردن ثنا خوانی گفته می شود به خاطر آن است که صفات برجسته طرف را یکی پس از دیگری می شمرد. این ماده به معنی خم شدن نیز آمده است چرا که انسان با این کار قسمت هائی از بدن خود را به یکدیگر نزدیک می سازد.



و نیز به معنی در دل گرفتن کینه و عداوت آمده است، چرا که با این کار انسان عداوت شخص یا چیزی را به دل نزدیک می سازد. این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که: اثنونی صدره علی

البغضاء: او کینه مرا به دل گرفت <۱۰>

با توجه به آنچه ذکر شد چنین به نظر می رسد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به هر گونه مخفی کاری ظاهری و باطنی دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که از یکسو با در داشتن کینه و عداوتش در ظاهر با زبان شیرین اظهار دوستی می کردند، و از سوی دیگر به هنگام گفتگو با یکدیگر سرها را به هم نزدیک و سینه ها را به عقب داده و حتی لباسها را به سر می کشیدند که بدگوئیها و توطئه ها را به صورت مرموزی به یکدیگر برسانند، تا کسی از راز آنها آگاه نشود.

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند آگاه باشید آنها هنگامی که خود را در جامه هاشان پنهان می دارند پروردگار پنهان و آشکار آنان را می داند

(الا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون).

چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است (انه علیم بذات الصدور).

۱۰- به «تاج العروس» و «مجمع البیان» و «المنار» و «مفردات راغب» مراجعه شود.





آیه و ترجمه :

وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین (۶)

۶ - هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است

تفسیر:

همه میهمان اویند!

در آخرین آیه ای که گذشت اشاره ای به وسعت علم پروردگار و احاطه او به اسرار نهان و آشکار شده بود، آیه مورد بحث در حقیقت دلیلی برای آن محسوب می شود، چرا که از روزی دادن خداوند به همه موجودات سخن می گوید، همان کاری که بدون احاطه علمی کامل به همه جهان امکان پذیر نیست!

نخست می گوید: هیچ دابه ای در روی زمین نیست مگر اینکه رزق و روزی آن بر خدا است، و قرارگاه او را می داند، و از نقاطی که از قرارگاهش به آن منتقل می شود (نیز) باخبر است و در هر جا باشد روزیش را به او می رساند

(و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها).
تمام این حقائق با همه حدود و مرزهایش در کتاب مبین و لوح محفوظ علم خداوند ثبت است (کل فی کتاب مبین).

نکته ها :

برای فهم معنی آیه به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - گرچه دابه از ماده دبیب به معنی آهسته راه رفتن، و قدمهای کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هر گونه جنبنده ای را شامل می شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می گردد، و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل است.

۲ - رزق به معنی عطاء و بخشش مستمر است، و از آنجا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می شود.

این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی شود بلکه هر



گونه عطای مادی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوئیم: اللهم ارزقنی علما تاما: خداوندا علم کامل به من روزی کن و یا می‌گوئیم: اللهم ارزقنی الشهادة فی سبیلک: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان.

البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عام نیز پنداندن بعید نیست.

۳ - مستقر در اصل به معنی قرارگاه است، زیرا ریشه این لغت از ماده قر (بر وزن حر) به معنی سرمای شدید می‌باشد که انسان و موجودات زنده را خانه نشین می‌کند، به همین جهت به معنی سکون و توقف نیز آمده است. مستودع و ودیعه از یک ماده است، و در اصل به معنی رها کردن چیزی است، و از آنجا که امور ناپایدار رها می‌شوند، و به حالت اول باز می‌گردند، به هرامر ناپایدار، مستودع گفته می‌شود، ودیعه را نیز به خاطر اینکه سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد ودیعه گفته اند.

در حقیقت آیه فوق می‌گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آنها را در خانه هایشان می‌آورد، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرائطی قرار گیرند، سهم آنها را از روزی به آنان می‌بخشد چرا که هم جایگاه اصلی آنان را می‌داند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند باخبر است. از حیوانات غول پیکر دریائی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آنچه را لازم دارند مقرر کرده است.

این روزی به اندازه ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر کمیت و کیفیت کاملا منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد هر چند ظاهرا یکنوع خون بیشتر نیست، و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با اینکه ظاهرا ماههای پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است!

۴ - کتاب مبین به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به لوح محفوظ می‌شود.

ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد، و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند.

آیا اگر در يك مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان در دفتری به روشنی ثبت شده باشد احتمال از





قلم افتادن کسی می رود؟

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

در مورد رزق بحثهای مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم :

۱ - رزق - همانگونه که گفتیم - در لغت بمعنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی، بنابراین هر گونه بهره ای را که خداوند نصیب بندگان می کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک، و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رزق گفته می شود، و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه های مادی می کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می گوید بل احياء عند ربهم يرزقون : آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند (آل عمران - ۱۶۹) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمتهای مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مادی مشکل است.

۲ - مسأله تامین نیازمندیهای موجودات زنده - و به تعبیر دیگر رزق و روزی آنها - از جالبترین مسائلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار آن برداشته می شود، و صحنه های شگفت انگیز تازه ای از آن بوسیله علم فاش می گردد.

در گذشته همه دانشمندان در فکر بودند که اگر در اعماق دریاها موجودات زنده ای وجود داشته باشد غذای آنها از چه راهی تامین می شود، زیرا ریشه اصلی غذاها به نباتات و گیاهان باز می گردد که آن هم نیازمند به نور آفتاب است، و در اعماق بیش از ۷۰۰ متر مطلقاً نوری وجود ندارد و یک شب تاریک ابدی بر آن سایه افکنده است.

ولی بزودی روشن شد که نور آفتاب، گیاهان ذره بینی را در سطح آب، و در بستر امواج پرورش می دهد، و هنگامی که مرحله تکاملی خود را پیمود، همچون میوه رسیده ای، به اعماق دریا فرو می رود، و سفره نعمت را برای موجودات زنده ژرفنای آب فراهم می سازند.

از سوی دیگر بسیاریند پرندگانی که از ماهیان دریا تغذیه می کنند حتی انواعی از شب پره وجود دارد، که در ظلمت شب همچون یک غواص ماهر به اعماق آب فرو می رود و صید خود را که با امواج مخصوص رادار ماندی که از بینی آنها بیرون فرستاده می شود شناسائی و نشانه گیری کرده اند بیرون می آورد.

روزی بعضی از انواع پرندگان در لابلای دندانهای پاره ای از حیوانات عظیم الجثه دریا نهفته شده ! این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریائی دندانهایشان احتیاج به یک خلال طبیعی : دارد به ساحل می آیند، دهانشان را که بی شباهت به غار کوچکی نیست باز نگه می دارند، آن گروه از پرندگان که روزیشان در اینجا حواله شده است بدون هیچگونه وحشت و اضطراب وارد این غار



می شوند، و به جستجوی روزی خویش در لابلای دندانهای حیوان غول پیکر می پردازند، هم شکمی از این غذای آماده از عزا در می آورند، و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می سازند، و هنگامی که برنامه هر دو پایان پذیرفت، و آنها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهان را به روی هم می گذارد و به اعماق آب فرو می رود!

طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچ کس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرار آمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه های پرپیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوهها و در قعر دره ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند، و همانگونه که قرآن می گوید خداوند، هم جایگاه و آدرس اصلی آنها را می داند و هم محل سیار آنان را، و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می کند.

جالب اینکه در آیات فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به دابه و جنبنده شده است و این اشاره لطیفی به مساله رابطه انرژی و حرکت است،

می دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی زا است یعنی ماده ای که منشا حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می بخشد! و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم در بر می گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر نمو دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مساله نمو شمرده اند.

۳ - آیا روزی هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده، و خواه ناخواه به او می رسد؟ یا اینکه باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر شرط عقل است چستن از درها!

بعضی از افراد سست و بی حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می کند فکر می کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می رسد، و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی ماند! این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت‌های مثبت زندگی، و تن در دادن به انواع محرومیتها، به عذر اینکه اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می رسید و این فرصت خوبی بدست استثمارگران می دهد که هر چه بیشتر خلقهای محروم را بدوشند و آنها را از ابتدائی ترین وسائل زندگی محروم سازند.

در حالی که مختصر آشنائی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است





که اسلام پایه هر گونه بهره گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی لیس للانسان الا ما سعی بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می دهد.

پیشوایان اسلامی برای اینکه سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می کردند کارهایی سخت و توانفرسا.

پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، و زره بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند اینهمه برای روزی تلاش کنند. بنابراین ما هم می گوئیم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و کوشش می باشد، و هر گاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می ماند که می گوئیم هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان بخش بزند تا اجل معینی زنده می ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد، و آنچه سبب مرگ زودرس می شود از خود دور کند.

نکنه مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تامین زندگی به هر در می زنند، و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگیشان تامین نمی شود.

آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می دهد که بیهوده دست و پا نکنند، و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش نمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندیهای آنها را تامین می کند. خدائی که آنها را در ظلمتکده رحم فراموش نکرد. خدائی که به هنگام طفولیت که توانائی بر تغذیه از مواد غذایی این جهان نداشتند روزیشان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد. خدائی که به هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند، روزیشان را به دست پدر پر مهری داد که صبح تا شام جان بکند و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانم زحمت می کشم.

آری این خدا چگونه ممکن است به هنگامی که انسان بزرگ می شود و توانائی و قدرت به هر گونه کار و فعالیت پیدا می کند او را فراموش نماید، آیا عقل و ایمان اجازه می دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزیش فراهم نشود در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز



به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد. البته نمی توان انکار کرد که بعضی از روزیهاست چه انسان به دنبال آن برود، یا نرود، به سراغ او می آیند.

آیا می توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می شتابد؟ آیا می توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟! ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورده و یا به تعبیر صحیحتر مواهبی که بدون تلاش، به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن بطور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت، و یا بی اثر می ماند.

حدیث معروفی که از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: و اعلم یا بنی! ان الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک: بدان فرزندم، روزی دو گونه است،

یک نوع آن همان روزیهائی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزیهائی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می آید <۱۱> نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی توان انکار کرد که در پاره ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادفها، موهبتی نصیب او می شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می باشد، بدون شك حساب این گونه روزیهها از روزیهائی که در پرتو تلاش و کوشش بدست می آیند جدا است، و حدیث بالا ممکن است اشاره به اینها نیز باشد.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید برای تامین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی باید تلاش بیشتر کرد، و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.

۴ - در آیات مورد بحث تنها اشاره به مساله رزق و روزی شده، در حالی که در چند آیه بعد، آنجا که سخن از بندگان توبه کار و بالیمان می گوید اشاره به متاع حسن (بهره برداری و تمتع شایسته) شده است.

مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می فهماند که برای همه جنبندگان: انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره ای از روزی است، ولی متاع حسن و مواهب شایسته و ارزنده تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هر گونه گناه و آلودگی شستشو داده اند، و نعمتهای خدا را در مسیر اطاعت فرمانش بکار می گیرند نه در طریق هوا و





هوسهای سرکش !.

۱۱- نهج البلاغه وصیت امام (ع) به فرزندش امام حسن (ع).

آیه و ترجمه :

وهو الذی خلق السموت و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم أیکم
أحسن عملا ولئن قلت
إنکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا إن هذا إلا سحرمبین (۷)

۷- او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید و عرش (قدرت) او بر آب قرار داشت، (بخاطر این آفرید) تا شما را آزمایش کند تا کدامیک عملتان بهتر است و اگر بیگونی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید مسلما کافران می گویند این سحر آشکاری است.

تفسیر:

هدف آفرینش

در این آیه از سه نکته اساسی بحث شده است : نخست از آفرینش جهان هستی و مخصوصا آغاز آفرینش که نشانه قدرت پروردگار و دلیل عظمت او است : او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید (و هو الذی خلق السماوات و الارض فی ستة ایام).
نیاز به توضیح ندارد که منظور از روز در اینجا روز معمولی بیست و چهار ساعته نیست زیرا آن زمان که آسمان و زمین وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته اش بدور خود، بلکه منظور از آن - چنانکه سابقا هم گفته ایم - دوران است، خواه این دوران کوتاه باشد و خواه بسیار طولانی و حتی به مقدار میلیاردها سال، و چون در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف شرح کافی و جامع در این زمینه داده ایم نیازی به تکرار نیست (به تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۰۰ به بعد مراجعه فرمائید)





و نیز همانجا یادآور شدیم که آفرینش جهان در شش دوران متوالی و پی در پی با اینکه خدا قدرت داشت تمام عالم را در يك لحظه بیافریند به خاطر آنست که این آفرینش تدریجی که هر زمان چهره تازه و رنگ نو و شکل بدیعی پیدا می کند، بهتر و بیشتر، قدرت و عظمت خدا را معرفی می نماید.

او می خواست قدرت خویش را در هزاران چهره بنماید، نه تنها در يك چهره، در هزاران لباس حکمتش را نشان دهد، نه تنها در يك لباس، تا شناخت ذات پاکش و همچنین شناخت قدرت و حکمتش آسانتر و روشنتر باشد، و دلائلی به تعداد ایام و سالها و قرون و اعصاری که بر عالم گذشته است، برای معرفتش در اختیار ما باشد.

سپس اضافه می کند: و عرش او (عرش خداوند) بر آب قرار داشت (و کان عرشه علی الماء). برای فهم تفسیر این جمله باید به مفهوم دو کلمه عرش و ماء آشنا شویم: عرش در اصل به معنی سقف یا شیئی سقفدار است، و به تختهای بلند همانند تختهای سلاطین گذشته نیز عرش گفته می شود و همچنین داربستهائی که درختهای مو و مانند آنرا روی آن قرار می دهند.

اما این کلمه بعدا به معنی قدرت نیز به کار رفته است، همانگونه که واژه تخت در فارسی نیز به همین معنی استعمال می شود:

در عربی گفته می شود فلان استوی علی عرشه - او - ثل عرشه: فلانکس بر تخت نشست یا تختش فرو ریخت کنایه از اینکه به قدرت رسید و یا قدرتش نابود شد، در فارسی نیز می گوئیم فلانکس را بر تخت نشاندند و یا از تخت بیائینش کشیدند. <۱۲>

این نکته را نیز باید توجه داشت که گاهی کلمه عرش به معنی مجموعه جهان هستی است زیرا تخت قدرت خداوند همه این جهان را فرا می گیرد و اما کلمه ماء معنی معمولی آن آب است، اما گاهی به هر شیئی مایع ماء گفته می شود مانند فلزات مایع و امثال آن.

با آنچه در تفسیر این دو کلمه گفتیم چنین استفاده می شود که در آغاز آفرینش، جهان هستی به صورت مواد مذابی بود (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت). سپس در این توده آبگونه حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد، و قسمتهائی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدائی گرائید، و کواکب و سیارات و منظومه ها یکی بعد از دیگری تشکیل یافتند.

بنابراین جهان هستی و پایه تخت قدرت خدا نخست بر این ماده عظیم آبگونه قرار داشت. این همان چیزی است که در آیه ۳۰ سوره انبیاء نیز به آن اشاره شده است



أولم ير الذين كفروا ان السماوات والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شئى ء حى :
 آیا آنها که خدا را انکار می کنند با چشم علم و دانش این حقیقت را ندیدند که آسمانها و زمین در
 آغاز به هم پیوسته بود، سپس ما آنها را از هم گشودیم و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم. در
 نخستین خطبه نهج البلاغه نیز اشارات روشنی به همین معنی شده است.

دومین مطلبی که آیه فوق به آن اشاره می کند هدف آفرینش جهان هستی است، همان هدفی
 که قسمت عمده اش به گل سرسید این جهان یعنی انسان باز می گردد، انسانی که باید در مسیر
 تعلیم و تربیت قرار گیرد و راه تکامل را

پویید و هر لحظه به خدا نزدیکتر شود، می فرماید: این آفرینش با عظمت را به این خاطر قرار داد
 که شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید (لیلوکم ایکم احسن عملا).

لیلوکم از ماده بلاء و ابتلاء به معنی آزمایش است، همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم
 آزمایشهای الهی برای کشف حال و پی بردن به وضع درونی و روحی و فکری افراد نیست بلکه
 به معنی پرورش دادن و تربیت نمودن است (شرح این موضوع ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره جلد اول
 صفحه ۳۸۴ به بعد بیان شد) جالب اینکه این آیه ارزش هر انسانی را به حسن عمل او مربوط می
 داند نه به کثرت و فزونی عمل او، و این نشان می دهد که اسلام در همه جا روی کیفیت عمل
 تکیه می کند نه روی کثرت و کمیت عمل.

در حدیثی در همین زمینه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده : لیس یعنی اکثر عملا و
 لكن اصبوکم عملا، و انما الاصابة خشية الله، و النية الصادقة، ثم قال الابقاء على العمل حتى
 يخلص اشد من العمل، و العمل الخالص، الذى لا تريد ان يحمدك عليه احد الا الله عزوجل.
 خداوند کثرت عمل را نمی خواهد بلکه درستی عمل را می خواهد، و درستی عمل به آن است که
 با خدا ترسی و نیت پاک توأم باشد، سپس فرمود: نگهداری عمل از آلودگی به ریا و نیت نادرست
 مشکلتراز خود عمل است و عمل خالص عملی است که نخواهی هیچکس جز خدا ترا بخاطر آن
 ستایش کند. <۱۳>

سومین مطلبی که در این آیه به آن اشاره شده مساله معاد است که پیوند ناگسستنی با مساله
 آفرینش جهان و بیان هدف خلقت دارد، زیرا آفرینش جهان هدفش تکامل انسانها است، و تکامل
 انسانها به خاطر آماده شدن برای زندگی در يك جهان وسیعتر و متکاملتر است، لذا می گوید: اگر

به آنها بگوئی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید کافران از روی
 تعجب می گویند: این باور کردنی نیست، این حقیقت و واقعیت ندارد بلکه این يك سحر آشکار

است (و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين).
 کلمه هذا اشاره به گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره معاد است، یعنی این ادعائی



که تو درباره معاد داری سحر آشکاری می باشد، بنابراین کلمه سحر در اینجا به معنی سخن عاری از حقیقت و گفتاری بی اساس و به تعبیر ساده، حقه و کله است، زیرا ساحران غالباً با کار خود چیزهایی را به ناظران نشان می دهند که واقعیت و حقیقتی در آن نیست، بنابراین کلمه سحر می تواند به معنی هر چیز عاری از حقیقت به کار رود.

اما اینکه بعضی گفته اند هذا اشاره به قرآن مجید است، زیرا قرآن نفوذ و جاذبه سحرانگیزی در شنوندگان داشت، صحیح به نظر نمی رسد، چرا که در آیه سخن از معاد است نه سخن از قرآن، هر چند جاذبه فوق العاده قرآن جای انکار نیست.

- ۱۲- البته گاهی «عرش» در مقابل «کرسی» استعمال می شود و مفهوم دیگری دارد که در تفسیر آیه الکرسی سوره بقره جلد ۲ صفحه ۲۰۰ به بعد ذکر کردیم.
- ۱۳- تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۰۷.

آیه و ترجمه :

و لئن أخرجنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة ليقولن ما يحبسنا ألا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم و حاق بهم ما كانوا به يستهزءون (۸)
و لئن أذقنا الإنسن منا رحمة ثم نزعنا منه إنه ليقولن ذهب السيات عني إنه لفرح فخور (۱۰)
إلا الذين صبروا و عملوا الصلحت أ و لئنك لهم مغفرة و أجر كبير (۱۱)

- ۸- و اگر مجازات را تا زمان محدود از آنها به تاخیر اندازیم (از روی استهزا) می گویند چه چیز مانع آن شده؟! آگاه باشید آن روز که به سراغشان می آید هیچ چیز مانع آن نخواهد بود و آنچه را مسخره می کردند دامنشان را می گیرد!
- ۹- و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود.
- ۱۰- و اگر نعمتهائی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود.
- ۱۱- مگر آنها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام



دادند، که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است.

تفسیر:

مؤمنان پرفریت و افراد بی ایمان کم ظرفیتند

در این آیات - به تناسب بحثی که درباره افراد بی ایمان گذشت - گوشه هائی از حالات روانی و نقاط ضعف اخلاقی این گونه افراد تشریح شده، همان نقاط ضعفی که انسان را به راههای تاریک و فساد می کشاند.

نخستین صفتی که برای آنها ذکر می کند، شوخی کردن با حقایق و مسخره نمودن مسائل سرنوشت ساز است، آنها بر اثر جهل و نادانی و غرور هنگامی که تهدید رجال آسمانی را در زمینه مجازات و کیفر بدکاران می شنوند، و چند صباحی بر آنها می گذرد و خداوند به لطفش عذاب و مجازات را تاخیر می اندازد با بیشر می مخصوصی می گویند چه چیز این عذاب الهی را به تاخیر انداخت؟ چه شد این مجازات، کجا رفت این کیفر؟ (و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة ليقولن ما بحیسه).

امت از ماده ام (بروزن قم) به معنی مادر است، و در اصل به معنی انضمام اشیاء به یکدیگر می باشد و به همین جهت به هر گروهی که در هدف، یا در زمان و مکان واحدی جمعند امت گفته می شود، ولی این کلمه به معنی وقت و زمان نیز آمده است، چرا که اجزای زمان بهم پیوسته اند و یا به خاطر اینکه هر جماعت و گروهی در عصر و زمانی زندگی می کنند، در سوره یوسف آیه

۴۵ می خوانیم و ادکر بعد امة زندانی آزاد شده بعد از مدتی به یاد یوسف افتاد در آیه مورد بحث نیز امت به همین معنی آمده است، و لذا با کلمه معدودة توصیف شده است، یعنی اگر مدت کوتاهی مجازات را از آنها تاخیر بیندازیم می گویند: چه چیز مانع آن شده است؟

بهر حال این شیوه همه جاهلان مغرور و بی خبر است، که هر چه با تمایلات آنها سازگار نباشد، در نظرشان مسخره است، لذا تهدیدهای تکان دهنده و بیدار کننده مردان حق را، به شوخی می گیرند و همیشه با آتش بازی می کنند.

اما قرآن با صراحت به آنها پاسخ می گوید: آگاه باشید آن روز که مجازات الهی فرارسید هیچ چیز جلو آن را نخواهد گرفت (الا یوم یاتیمهم لیس مصروفا عنهم).

و آنچه را مسخره می کردند بر آنان نازل می شود و آنها را در هم می کوبد (و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون).



درست است که در آن موقع ناله و فریادشان به آسمان بلند می شود، و از گفته های شرم آور خود، پشیمان میگردند، اما نه آن ناله به جایی می رسد و نه این پشیمانی سودی خواهد داشت. دیگر از نقطه های ضعف آنان، کم ظرفیتی در برابر مشکلات و ناراحتیها و قطع برکات الهی است چنانکه در آیه بعد می گوید: ((و هر گاه نعمت و رحمتی به انسان بچشانیم و سپس آن را از او بر گیریم او مایوس و نومید می شود و به کفران و ناسپاسی بر می خیزد)) (و لئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیؤس- کفور).

گرچه در این آیه سخن از انسان به طور کلی به میان آمده ولی همانگونه که سابقا هم به آن اشاره کردیم، کلمه ((انسان)) در این گونه آیات اشاره به انسانهای تربیت نایافته و خودرو و بی ارزش است بنابراین با بحثی که در آیه قبل درباره افراد بی ایمان گذشت، تطبیق می کند. سومین نقطه ضعف آنها این است که به هنگامی که در ناز و نعمت فرو می روند، چنان خود باختگی و غرور و تکبر بر آنها چیره می شود که همه چیز را فراموش می کنند، چنانکه قرآن می گوید: و اگر نعمتهائی بعد از ناراحتیها به این انسان برسد چنان از خود مغرور می شود که می گوید دیگر همه مشکلات و ناراحتیهای من برطرف شد و هرگز باز نخواهد گشت، و به همین جهت شادی و سرور بی حساب و فخر فروشی و غرور بیجا سر تا پای او را فرا می گیرد آنچنان که از شکر نعمتهای پروردگار غافل می گردد(و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن ذهب السيئات عني انه لفرح فخور).

احتمال دیگری در تفسیر این آیه در جمله ((ذهب السيئات عني)) نیز هست و آن اینکه هنگامی که این گونه اشخاص گرفتار شدائدی می شوند و سپس به لطف پروردگار شدائد جای خود را به نعمتها می دهد، آنها می گویند شدائد گذشته کفاره گناهان ما بود، و تمام معاصی ما با آن شسته شد ما دیگر پاک و پاکیزه شدیم!، و از مقربان درگاه خدا و به همین دلیل نیازی به توبه و بازگشت به درگاه او نداریم:

سپس اضافه می کند ((تنها افراد با ایمان که صبر را در برابر شدائد و حوادث سخت زندگی پیشه کرده اند و در همه حال از اعمال صالح فروگذار نمی کنند، از تنگ نظریها و ناسپاسیها و غرور، و تکبر برکنارند)) (الا الذين صبروا و عملوا الصالحات).

آنها نه به هنگام وفور نعمت، مغرور می شوند و خدا را فراموش می کنند، و نه به هنگام شدت و مصیبت مایوس می گردند و کفران می کنند، بلکه روح بزرگ و فکر بلندشان ((نعمت)) و ((بلا)) را هر دو در خود هضم کرده و در هر حال از یاد خدا و وظائفشان غافل نمی گردند.

و به همین دلیل ((برای این افراد آموزش و پاداش بزرگی خواهد بود)) (اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر).





نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

امت معدوده و یاران مهدی (علیه السلام)

۱- در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، امت معدوده به معنی نفرات کم، و اشاره به یاران مهدی (علیه السلام) گرفته شده است، به این ترتیب معنی آیه نخستین چنین می شود: اگر ما مجازات این ستمگران و بدکاران را به قیام مهدی و یارانش واگذار کنیم آنها می گویند چه چیز جلو عذاب خدا را گرفته است ؟

ولی البته همانگونه که گفتیم معنی ظاهر آیه این است که امة معدوده به معنی زمان معدود معین است و اتفاقاً در روایتی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر آیه نقل شده امت معدوده همین گونه تفسیر گردیده، بنابراین روایات مزبور ممکن است اشاره به معنی دوم آیه و به اصطلاح ((بطن)) آیه بوده باشد که البته در این صورت بیان يك قانون کلی در مورد ستمگران است، نه يك مساله مربوط به مشرکان و مجرمان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و می دانیم که قرآن آیاتش معانی مختلفی دارد، معنی نخستین و ظاهر آن ممکن است يك مساله خاص یا گروه معینی باشد، اما معنی دوم آن يك معنی عام و مجرد از زمان و گروه معین.

چهار پدیده کوتاه فکری

۲- در آیات فوق سه حالت مختلف از حالات روحی مشرکان و گنهکاران ترسیم شده که در ضمن آن چهار وصف برای آنان آمده است : نخست اینکه آنها در برابر قطع نعمتها یئوس یعنی بسیار نا امید، و دیگر اینکه کفور یعنی بسیار ناسپاسند.

و به عکس هنگامی که غرق نعمت می شوند، یا حتی مختصر نعمتی به آنها می رسد از خوشحالی دست و پای خود را گم کرده، یعنی چنان ذوق زده و غرق لذت و نشاط می گردند که از همه چیز غافل می شوند، و این سرمستی از باده لذت و غرور آنها را به فساد و تجاوز از حدود الهی می کشاند. دیگر اینکه فخور یعنی در موقع نعمت بسیار متکبر و خود برترین و فخر فروش می شوند. به هر حال این صفات چهارگانه همه پدیده هائی هستند از کوتاهی فکر و کمی ظرفیت و اینها اختصاص به گروه معینی از افراد بی ایمان و آلوده ندارد، بلکه يك سلسله اوصاف عمومی برای همه آنها است.

ولی مردم باایمان که روحی بزرگ، و فکری بلند، و سینه ای گشاده، و ظرفیتی وافر دارند، نه دگرگونه‌های روزگار آنها را تکان می دهد، نه سلب نعمتها آنانرا به ناسپاسی و نومیدی می کشاند، و نه روی آوردن نعمتها آنها را در غرور و غفلت فرو می برد.



لذا در آخرین آیه که از این به عنوان يك استثنا یاد می کند بجای کلمه ایمان صبر و استقامت را بکار می برد (دقت کنید)

میزان کم ظرفیتی

۳ - نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که در هر دو مورد (هم مورد سلب نعمت پس از اعطای آن، و هم مورد اعطای نعمت پس از سلب آن) تعبیر به ((اذقنا)) که از ماده اذاقه بمعنی چشاندن است شده، اشاره به اینکه آنها بقدری کم ظرفیتند که حتی اگر مختصر نعمتی به آنها داده شود و سپس آن را از آنها بگیریم داد و فریاد و ناسپاسیشان بلند می شود و نیز اگر بعد از ناراحتیها مختصر نعمتی به آنها برسد چنان ذوق زده می شوند که سر از پا نمی شناسند!

نعمتها همه موهبت است

۴ - جالب اینکه در آیه اول نعمت را با کلمه ((رحمت)) بیان کرده، و در آیه دوم با همان کلمه نعمت و این ممکن است اشاره به آن باشد که نعمتهای الهی همه از طریق تفضل و رحمت خدا به انسان می رسد، نه از طریق استحقاق، و اگر بنا بود نعمتها جنبه استحقاقی پیدا کند گروه کمی مشمول آن می شدند، یا هیچکس مشمول آن نمی شد.

اعمال نيك دواثر دارد

۵ - در آخرین آیه به افراد با ایمان و با استقامت که دارای عمل صالحند هم وعده ((مغفرت)) و آموزش از گناه داده شده و هم وعده ((اجر کبیر))، اشاره به اینکه اعمال نيك دواثر دارد، یکی شستشوی گناهان و دیگری جلب پاداشهای بزرگ.





آیه و ترجمه :

فلعلك تارك بعض ما يوحى إليك و ضائق به صدرك أن يقولوا لولا أنزل عليه كنز
 أو جاء معه ملك إنما أنت نذير والله على كل شيء وكيل (۱۲)
 أم يقولون افتترئه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریت و ادعوا من استطعتم من دون الله
 إن كنتم صدقین (۱۳)
 فإلم يستجیبوا لكم فاعلموا أنما أنزل بعلم الله و أن لا إله إلا هو فهل أنتم
 مسلمون (۱۴)

۱۲- شاید ابلاغ بعض آیاتی را که به تو وحی می شود به تاخیر می اندازی و سینه ات از این جهت تنگ (و ناراحت) می شود که می گویند چرا گنجی بر او نازل نشده و یا چرا فرشتهای همراه او نیامده است؟ (ابلاغ کن و نگران و ناراحت مباش چرا که) توفیق بییم دهنده (و بیانگر اعلام خطرهای الهی) هستی و خداوند نگاهبان و ناظر بر همه چیز است (و به حساب آنان می رسد).

۱۳- بلکه آنها می گویند این (قرآن) را بدروغ (به خدا) نسبت می دهد، بگو اگر راست می گویند شما هم ده سوره همانند این سوره های دروغین بیاورید و تمام کسانی را که میتوانید غیر از خدا (برای این کار) دعوت کنید.

۱۴- و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند بدانید با علم الهی نازل شده و هیچ معبودی جز او نیست آیا با اینحال تسلیم می شوید؟

شان نزول

برای آیات فوق دو شان نزول نقل شده که ممکن است هر دو صحیح باشد:
 نخست اینکه گروهی از رؤسای کفار مکه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: اگر راست میگوئی که پیامبر خدا هستی کوههای مکه را برای ما طلا کن: و یا فرشتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند: آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.
 شان نزول دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده و آن اینکه پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود من از خدا خواسته ام که میان من و تو برادری برقرار سازد و این درخواست قبول شد و نیز خواسته ام که تو را وصی من کند این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سخن به گوش بعضی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند به خدا سوگند یک من خرما در یک



مشك خشكیده از آنچه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از خدای خود خواسته بهتر است (اگر راست می گوید) چرا از خدا نخواست فرشتهای برای یاری او بر دشمنان بفرستد و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد - آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

تفسیر:

قرآن معجزه جاویدان

از این آیات چنین بر می آید که گاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بخاطر شدت مخالفت و لجاجت دشمنان ابلاغ بعضی از آیات را به آخرین فرصت موکول می کرده است، لذا خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را با این بیان، از این کار نهی می کند: ((گویا ابلاغ بعضی از آیاتیکه بر تو وحی می شود ترك می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می شود)) (فلعلك تارك بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرك).

از این ناراحت می شوی که مبادا آنها معجزات اقتراحی از تو بخواهند و ((بگویند چرا گنجی بر او نازل نشده؟ و یا چرا فرشتهای همراه او نیامده))؟ (ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملك). البته همانگونه که از آیات دیگر قرآن مانند سوره اسراء آیه ۹۰ تا ۹۳ بر می آید آنها با این تقاضاهای خود درخواست معجزه برای پذیرش حق و پی بردن به صدق دعوت او نمی کردند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و لجاجت و عناد بوده است.

لذا بلافاصله اضافه می کند ((تو تنها بیم دهنده و انذار کننده ای)) (انما انت نذیر). یعنی خواه آنها بپذیرند، یا نپذیرند و مسخره کنند و لجاجت بخرج دهند.

و در پایان آیه می گوید: ((خداوند حافظ و نگاهبان و ناظر بر هر چیز است)) (و الله علی کل شی وکیل). یعنی از ایمان و کفر آنها پروا مکن و این به تو مربوط نیست وظیفه تو ابلاغ است خداوند

خودش می داند با آنها چگونه رفتار کند و او است که حساب کار آنان را دارد. از آنجا که این بهانه جوئیها و ایراد تراشیها بخاطر آن بود که آنها اصولا وحی الهی را منکر بودند و می گفتند این آیات از طرف خدا نیست، اینها جمله هائی است که ((محمد)) به دروغ بر خدا بسته، لذا آیه بعد به پاسخ این سخن با صراحت هر چه بیشتر پرداخته، می گوید ((آنها میگویند او (پیامبر) آنها را به خدا افترا بسته)) (ام یقولون افتراه).

((به آنها بگو اگر راست می گوئید که اینها ساخته و پرداخته مغز بشر است شما هم ده سوره همانند این سوره های دروغین بیاورید و از هر کس می توانید - جز خدا - برای این کار دعوت کنید)) (قل فاتوا بعشر سور مقرریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین).





((اما اگر آنها دعوت شما مسلمانان را اجابت نکردند و حاضر نشدند لا اقل ده سوره همانند این سوره‌ها بیاورند بدانید که این ضعف و ناتوانی نشانه آن است که این آیات از علم الهی سرچشمه گرفته)) و الا اگر ساخته فکر بشر بود، آنها هم بشرند (فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلم الله). و نیز بدانید که معبودی جز خدا نیست و نزول این آیات معجز نشان دلیل بر این حقیقت است (وان لا اله الا هو). ((آیا با این حال در برابر فرمان الهی شما ای مخالفان تسلیم می شوید))؟ (فهل انتم مسلمون).

آیا با اینکه از شما دعوت به مبارزه کردیم و عجز و ناتوانیتان در برابر این دعوت ثابت شد جای تردید می ماند که این آیات از طرف خدا است، با این معجزه روشن باز هم راه انکار را می پوئید یا تسلیم خواهید شد؟

نکته ها :

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

۱ - همانطور که می دانیم ((لعل)) معمولا برای اظهار امیدواری به انجام چیزی ذکر می شود، ولی در اینجا به ((معنی)) نهی آمده است، درست مثل اینکه پدری می خواهد فرزند خود را از انجام چیزی نهی کند می گوید شاید تو با فلان کس رفاقت می کنی که در کارهای خود زیاد جدی نیستی، یعنی با او رفاقت مکن زیرا رفاقت با او تو را سست می کند. بنابراین ((لعل)) در اینگونه موارد هر چند در همان معنی ((شاید)) به کار رفته است، ولی مفهوم التزامی آن نهی از انجام کاری است.

در آیات مورد بحث نیز خداوند به پیامبرش تاکید می کند که ابلاغ آیات الهی را به خاطر وحشت از تکذیب مخالفان و یا تقاضای معجزات ((اقتراحی)) به تاخیر نیندازد.

۲ - در اینجا سؤالی پیش می آید که: چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ممکن است ابلاغ آیات الهی را تاخیر اندازد، و یا اصولا از ابلاغ آنها خودداری کند؟ با اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معصوم است و هیچگونه گناه و خطائی از او سر نمی زند.

پاسخ این است که هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور به ابلاغ فوری حکمی باشد مسلما بدون واهمه آن را ابلاغ خواهد کرد ولی گاه می شود که وقت ابلاغ وسیع است، و پیامبر روی ملاحظاتی آنهم نه ملاحظاتی که به شخص خودش باز گردد، بلکه ملاحظاتی که جنبه عمومی و دفاع از مکتب دارد، ابلاغ آن را به عقب می اندازد و این مسلما گناه نیست، همانگونه که نظیر آن را در سوره ((مائده)) آیه ۶۷ خواندیم که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکید می کند که آیات الهی را ابلاغ نماید و از تهدیدهای مردم نهراسد، و خدا او را حفظ خواهد کرد



يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس).

در واقع با اینکه تاخیر ابلاغ در اینجا ممنوع نبود، ولی سرعت در آن که توأم با نشان دادن قاطعیت بوده اولی محسوب می شده است، خداوند به این طریق می خواهد پیامبرش را از نظر روانی تقویت کند و قاطعیت او را در مقابل مخالفان بیشتر سازد که از جار و جنجال و درخواستهای بی اساس و بهانه جوئیهای مسخره آنان وحشتی به خود راه ندهد.

۳ - درباره معنی ((ام)) در آغاز آیه دوم (ام یقولون افتراه...) مفسران دو احتمال داده اند یکی اینکه به معنی ((او)) (یا) بوده باشد و دیگر اینکه به معنی ((بل)) (بلکه) است.

در صورت اول معنی آیه چنین می شود که: شاید تو آیات ما را از ترس بهانه جوئیهای مخالفان بر آنها تلاوت نکردی، یا اینکه آیات را خواندی ولی آنها آن را افترا و دروغ بر خدا قلمداد کردند. و در صورت دوم معنی چنین خواهد بود: ابلاغ آیات الهی را به خاطر بهانه - جوئیهای آنها به تاخیر نینداز، سپس اضافه می کند: اینها اساسا منکر وحی و نبوتند، و می گویند پیامبر به خدا دروغ بسته است.

در حقیقت خداوند با این بیان به پیامبرش خبر میدهد که درخواستهای آنها در زمینه معجزات اقتراحی نه به خاطر حقیقت طلبی است بلکه به خاطر آن است که آنها اصولا منکر نبوتند و اینها همه بهانه است.

به هر حال دقت در مفهوم آیات فوق، و مخصوصا دقت روی کلمات آن، از نظر ادبی نشان می دهد که معنی دوم به مفاد آیات نزدیکتر است (دقت کنید).

۴ - شك نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید در مقابل حق طلبان معجزاتی به عنوان سند حقانیت خود ارائه کند و هیچ پیامبری نمی تواند تنها روی ادعا تکیه نماید ولی بدون شك مخالفانی که در آیات فوق سخنی از آنان به میان آمده در جستجوی حقیقت نبودند، و معجزاتی را که مطالبه می کردند معجزات اقتراحی بود (منظور از معجزات اقتراحی این است که هر کس به میل و هوس خود پیشنهاد معجزهای بکند و به هیچ معجزه دیگری قناعت نکند) مسلما چنین افرادی بهانه جو هستند نه حقیقت خواه.

آیا حتما لازم است پیامبر دارای گنجهای عظیمی باشد آنچنان که مشرکان مکه پیشنهاد می کردند؟ و یا حتما باید فرشتههای همراه او به تبلیغ رسالت پردازد؟

از این گذشته آیا خود قرآن از هر معجزه ای برتر و بالاتر نبود؟ اگر واقعا آنها در صدد بهانه جوئی نبودند چرا به همین گفتار قرآن گوش فرا نمی دادند که می گوید: ((اگر معتقدید این آیات را





پیامبر از پیش خود گفته بروید و همانند آن را بیاورید و از تمام مردم جهان کمک بگیرید)).

۵ - آیات فوق بار دیگر اعجاز قرآن را تأکید می کند و می گوید: این يك سخن عادی نیست، تراوش مغز بشر نمی باشد بلکه وحی آسمانی است که از علم و قدرت بی پایان خداوند سرچشمه گرفته، و به همین جهت تحدی می کند و تمام جهانیان را به مبارزه می طلبد و با توجه به اینکه معاصران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی اقوام که تا به امروز روی کار آمدند از انجام چنین چیزی عاجز ماندند و تن به آنهمه مشکلات دادند اما اقدامی در راه معارضه با آیات قرآن انجام ندادند روشن می شود که چنین کاری اصولاً از بشر ساخته نبوده و نیست، آیا معجزه چیزی غیر از این است. این ندای قرآن هنوز در گوش ماست، و این معجزه جاویدان همچنان جهانیان را بسوی خود می خواند و تمام محافل علمی دنیا را تحدی می کند نه تنها از نظر فصاحت و بلاغت یعنی شیرینی و جذابیت عبارات، و رسائی مفاهیم، بلکه از جهت محتوا، علمی که آن زمان از نظر انسانها پنهان بود، قوانین و مقرراتی که ضامن سعادت و نجات بشریت است، بیاناتی خالی از هرگونه تناقض و پراکنده گوئی، تواربخی خالی از هرگونه خرافات و گزافگوئی و مانند اینها (در تفسیر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره پیرامون اعجاز قرآن مشروحاً بحث کردیم جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۸۳ به بعد).

همه قرآن یا ده سوره یا يك سوره ؟

۶ - همانگونه که میدانیم قرآن مجید در یکجا مخالفان را دعوت به آوردن مثل قرآن کرده است (سوره اسراء - ۸۸) و در جای دیگر به آوردن ده سوره همانند قرآن (مانند آیات مورد بحث) و در مورد دیگر به آوردن يك سوره مثل سوره های قرآن (بقره - ۲۳).

به همین دلیل در میان گروهی از مفسران بحث شده که این تفاوت در تحدی و دعوت به مبارزه برای چیست ؟ چرا یکجا همه قرآن و جای دیگر ۱۰ سوره و جای دیگر يك سوره ؟

در پاسخ این سؤال طرق مختلفی پیموده اند:

الف - بعضی معتقدند این تفاوت از قبیل تنزل از مرحله بالاتر به مرحله پائینتر است درست مثل اینکه کسی به دیگری می گوید: اگر تو هم مثل من در فن نویسندگی و شعر مهارت داری کتاب و دیوانی همچون کتاب و دیوان من بنویس بعد تنزل می کند و می گوید يك فصل مانند آن را و یا حتی يك صفحه مثل آن ارائه بده : ولی این پاسخ در صورتی صحیح است که سوره های ((اسراء)) و ((هود)) و ((یونس)) و بقره به همین ترتیب نازل شده باشد، البته آن با ترتیبی که در کتاب ((تاریخ القرآن)) از ((فهرست ابن ندیم)) نقل شده سازگار است : چرا که او می گوید: سوره

اسراء سوره ۴۸ و هود ۴۹ و یونس ۵۱ و بقره نودمین سوره است که بر پیامبر نازل شده.

اما متأسفانه این سخن با ترتیب معروفی که برای سوره های فوق در تفاسیر اسلامی آمده است



سازگار نمی باشد.

ب - بعضی گفته اندگرچه ترتیب نزول سوره های فوق منطبق بر تنزل از مرحله بالا به مرحله پائین نیست، ولی می دانیم که همه آیات يك سوره باهم نازل نمی شده چه بسا آیاتی که مدتی بعد نازل می شد به دستوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر تناسبهایی که داشت در سوره قبل قرار داده می شد. در محل کلام ما نیز ممکن است چنین باشد، و از این رو تاریخ سوره های فوق منافاتی با تنزل از مرحله بالاتر به پائین تر ندارد.

ج - احتمال دیگری که برای حل این مشکل وجود دارد این است که اصولا واژه قرآن واژه‌های است که به تمام و ((بعض)) قرآن هر دو اطلاق می شود، مثلا در آیه اول سوره جن می خوانیم ((انا سمعنا قرآنا عجباً)): ((ما قرآن عجیبی شنیدیم)) پیدا است که آنها قسمتی از قرآن را شنیده بودند.

اصولاً ((قرآن)) از ماده قرائت است، و می دانیم قرائت و تلاوت، هم بر کل قرآن صادق است و هم بر جزء آن، بنابراین تحدی بمثل قرآن مفهومی تمام قرآن نیست و با ده سوره و حتی يك سوره نیز سازگار می باشد.

از سوی دیگر ((سوره)) نیز در اصل به معنی مجموعه و محدوده است، و بر مجموعه‌های از آیات نیز تطبیق می کند هر چند يك سوره کامل به اصطلاح معمولی نبوده باشد. و به تعبیر دیگر سوره در دو معنی استعمال می شود یکی به معنی مجموع آیاتی که هدف معینی را تعقیب می کند و دیگر يك سوره کامل که با بسم الله شروع و پیش از بسم الله سوره بعد پایان می پذیرد.

شاهد این سخن آیه ۸۶ سوره توبه است آنجا که می فرماید: ((و اذا انزلت سورة أن آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله...)) (هنگامی که سوره‌های نازل می شود که ایمان به خدا بیاورید و با پیامبرش جهاد کنید...) روشن است که منظور از سوره در اینجا همان آیاتی است که هدف فوق (یعنی ایمان به خدا و جهاد) را تعقیب می کند هر چند قسمتی از يك سوره کامل باشد.

((راغب)) نیز در کتاب مفردات در تفسیر آیه اول سوره نور ((سوره انزلناها...)) می گوید: ((ای جمله من الاحکام و الحکم...)) همانگونه که ملاحظه می کنیم سوره را به معنی مجموعه‌های از احکام تفسیر کرده است.

بنابراین فرق چندانی میان ((قرآن)) و ((سوره)) و ((ده سوره)) از نظر مفهوم لغت باقی نمی ماند یعنی همه اینها به مجموعه ای از آیات قرآن اطلاق می گردد نتیجه اینکه تحدی قرآن به يك کلمه و يك جمله نیست که کسی ادعا کند من می توانم مثل آیه ((والضحی)) و ((آیه مدهامتان)) و یا جمله‌های ساده‌های از قرآن را بیاورم، بلکه تحدی در همه جا به مجموعه ای از





آیات است که هدف مهمی را تعقیب می کند. (دقت کنید).
 ۷ - در اینکه مخاطب در جمله ((ان لم يستجيبوا لكم)) کیست در میان مفسران گفتگو است بعضی گفته اند مخاطب مسلمانانند، یعنی اگر منکران، دعوت شما را اجابت نکردند و همانند ده سوره از قرآن را نیاوردند بدانید که این قرآن از طرف خدا است و این خود دلیل اعجاز قرآن است. بعضی دیگر گفته اند مخاطب منکران هستند یعنی ای منکران: اگر سایر انسانها و هر چه غیر از خدا است دعوت شما را برای کمک کردن به آوردن مثل قرآن اجابت نکردند و عاجز و ناتوان ماندند بدانید که این قرآن از طرف خدا است:
 البته از نظر نتیجه تفاوت چندانی میان دو تفسیر نیست ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آیه و ترجمه:

من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها نوف إليهم أعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون
 (۱۵)
 أولئك الذين ليس لهم في الآخرة إلا النار وحبط ما صنعوا فيها وبطل ما كانوا
 يعملون (۱۶)

۱۵ - کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طالب باشند اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آنها می دهیم:
 ۱۶ - (ولی) آنها در آخرت جز آتش (سهمی) نخواهند داشت و آنچه را در دنیا (برای نیل به مقاصد مادی و برای غیرخدا) انجام دادند برباد می رود و اعمالشان باطل می شود.

تفسیر:

آیات گذشته با ذکر ((دلایل اعجاز قرآن)) حجت را بر مشرکان و منکران تمام کرد و از آنجا که پس از وضوح حق باز گروهی، تنها به خاطر حفظ منافع مادی خویش، از تسلیم خودداری می کنند در آیات مورد بحث اشاره به سرنوشت اینگونه افراد دنیا پرست کرده، می گوید: ((کسی که تنها هدفش زندگی دنیا و زرق و برق و زینت آن باشد در همین جهان نتیجه اعمال خویش را در می یابد بی آنکه چیزی از آن کم و کاست شود)) (من كان يريد الحياة الدنيا و زينتها نوف إليهم اعمالهم بها وهم فيها لا يبخسون).
 ((بخس)) در لغت بمعنی نقصان حق است، و جمله ((هم فيها لا يبخسون)) اشاره به این است



که آنها نتیجه اعمالشان را بدون کمترین نقصانی خواهند گرفت.

این آیه بیان یک سنت همیشگی الهی است که اعمال مثبت و مؤثر نتایج، آن از میان نمی رود، با این تفاوت که اگر هدف اصلی رسیدن به زندگی مادی این جهان باشد ثمره آن چیزی جز آن نخواهد بود، و اما اگر هدف خدا و جلب رضای او باشد هم در این جهان تاثیر خواهد بخشید و هم نتایج پر باری برای جهان دیگر خواهد داشت.

در واقع قسم اول از این اعمال به بنای بی دوام و کوتاه عمری می ماند که تنها برای یک مدت موقت ساخته و از آن استفاده می شود، ولی بعد از آن ویران می گردد، اما قسم دوم به بناهای محکم و شالوده داری شبیه است که قرنهای متوالی برقرار می ماند و قابل استفاده است. نمونه این موضوع را امروز در اطراف خود به روشنی می یابیم، جهان غرب با تلاش پیگیر و منظم خود اسرار بسیاری از علوم و دانشها را شکافته، و بر نیروهای مختلف طبیعت مسلط گشته و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی، مواهب فراوانی فراهم نموده است.

بنابراین گفتگو ندارد که آنها نتایج اعمال و تلاشهای خود را خواهند گرفت و به پیروزیهای درخشانی نایل خواهند شد، اما از آنجا که هدفشان تنها زندگی است، اثر طبیعی این اعمال چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود.

حتی کارهای انسانی و مردمی آنها مانند: تاسیس بیمارستانها در مانگاهها مراکز فرهنگی کمک به بعضی از ملت‌های فقیر و امثال آن اگر دامی برای استعمار و استثمار آنان نباشد، چون بهر حال هدف مادی و حفظ منافع مادی دارد تنها اثر مادی خواهد داشت. همچنین کسانی که اعمال ربا کارانه انجام میدهند اعمالی که جنبه های انسانی و عبادی دارد.

لذا در آیه بعد صریحا می گوید: ((این گونه افراد در سرای دیگر بهره‌های جز آتش ندارند:)) (اولئك الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار). ((و تمام آنچه را در این جهان انجام داده اند در جهان دیگر محو و نابود می شود و هیچ پاداشی در برابر آن دریافت نخواهند کرد)) (و حبط ما صنعوا فیها). و تمام اعمالی را که برای غیر خدا انجام داده اند باطل و نابود می گردد (و باطل ما کانوا یعملون). ((حبط)) (بروزن وقت) در اصل به این معنی است که حیوان از علفهای نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع شود، این حیوان بر اثر این حالت ظاهرا چاق و چله بنظر می رسد ولی در باطن مریض و بیمار است.

این تعبیر جالب و رسائی است درباره اعمالی که ظاهرا مفید و انسانی است ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است



نکته ها :

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد.

۱ - ممکن است در ابتداء چنین بنظر رسد که دو آیه فوق با هم یکنوع تعارض دارند، برای اینکه آیه اول می گوید: ((اشخاصی که تنها هدفشان زندگی دنیاست نتیجه همه اعمالشان را بی کم و کاست به آنها میدهیم اما آیه دوم میگوید اعمال آنها حبط و بی خاصیت و باطل می گردد))! اما با توجه به اینکه یکی از این دو آیه اشاره به محیط زندگی دنیا و دیگری به سرای آخرت است پاسخ این ایراد روشن می شود آنها نتایج اعمال خویش را در دنیا بطور کامل می گیرند، ولی چه سود که این اعمال، هر چند از مهمترین کارها باشد برای آخرت آنها بی اثر است، چرا که هدفشان پاک و نیتشان خالص نبوده، آنها هدفی جز وصول به يك سلسله منافع مادی نداشتند که به آن رسیدند.

۲ - ذکر کلمه ((زینت)) بعد از حیوة دنیا برای اینست که دنیاپرستی و زرق و برق دنیا را محکوم کند، نه بهره گیری معتدل و حساب شده از مواهب این جهان.

کلمه ((زینت)) که در اینجا بطور سر بسته بیان شده در آیات دیگر به زنان زیبا، گنجها و ثروتهای عظیم، مرکبهای گرانبها و پر زرق و برق زمینهای زراعتی و دامهای فراوان تفسیر شده است (زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرت (آل عمران ۱۴). <۱۴>

۳ - ذکر کلمه ((باطل)) بعد از ((حبط)) ممکن است اشاره به این باشد که اعمال آنها ظاهری دارد بدون محتوا و به همین دلیل نتیجه آن برباد می رود، سپس اضافه می کند، اعمالشان اصولا از آغاز باطل و بی خاصیت است، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی شود و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است، حقیقت خود را نشان میدهد، معلوم می شود که اینگونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است.

۴ - در تفسیر آیات فوق در کتاب در ((المنثور)) حدیثی نقل شده که مفاد آیه را بخوبی روشن می سازد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا كان يوم القيامة صارت امتی ثلاث فرق : فرقة یعبدون الله خالصا و فرقة یعبدون الله رباء و فرقة یعبدون الله بعیون به دنیا.

فیقول للذی کان یعبد الله للدنیا: بعزتی و جلالی ما اردت بعبادتی؟ فیقول الدنیا، فیقول لاجرم لا ینفعک ما جمعت و لا ترجع الیه انطلقوا به الی النار.

و یقول للذی یعبد الله رباء: بعزتی و جلالی ما اردت بعبادتی؟ قال الرباء، فیقول انما کانت عبادتک الی کنت ترائی بها لا یصعد الی منها شیء و لا ینفعک الیوم، انطلقوا به الی النار.

و یقول للذی کان یعبد الله خالصا: بعزتی و جلالی ما اردت بعبادتی؟ فیقول بعزتك و جلالك لانت



اعلم منى كنت اعبدك لوجهك و لدارك قال : صدق عبدى انطلقوا به الى الجنة : <١٥>
 ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که روز قیامت می شود، پیروان من به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی خدا را با اخلاص پرستش می کردند و گروهی از روی ریا، و گروهی به خاطر اینکه به دنیا برسند، در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیا پرستش می کرده می گوید: به عزت و جلال من سوگند، بگو هدف از پرستش من چه بود؟ در پاسخ می گوید دنیا، خداوند می گوید بنابراین آنچه را اندوختی به حال تو سودی نمی دهد و به آن باز نمی گردی، او را به سوی آتش ببرید!)).

و به آنکس که خدا را از روی ریا عبادت می کرده می گوید: به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده؟ در پاسخ می گوید: ریا، می فرماید آن عبادتی را که از روی ریا انجام میدادی چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد، و امروز هیچ سودی به تو نخواهم داد، او را به سوی آتش ببرید!

و به آنکس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده گفته می شود به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود؟ در پاسخ میگوید به عزت و جلالت قسم تو از آن آگاهتری، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم می فرماید بنده ام راست میگوید او را به بهشت ببرید)).

۱۴- برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۸ به بعد ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران مراجعه شود

۱۵- بنا به نقل تفسیر المیزان ج ۱۰ صفحه ۱۸۶.

آیه و ترجمه :

أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتب موسى إماما ورحمة أولئك يؤمنون به و من يكفر به من الأحزاب فالنار موعده فلاتك في مرية منه إنه الحق من ربك ولكن أكثر الناس لا يؤمنون (١٧)

۱۷- آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و بدنبال آن شهادی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن میدهد همچون کسی است که چنین نباشد آن (حق طلبان و حقیقت جویان) به او (که دارای این ویژگیهاست)



ایمان می آورند و هرکس از گروههای مختلف به او کافر شود آتش وعده گاه اوست، بنابراین تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.

تفسیر:

در تفسیر آیه فوق در میان مفسران گفتگو بسیار است و در جزئیات کلمات آیه و ضمایر و موصول و اسم اشاره آن نظرات گوناگونی داده اند که نقل همه آنها بر خلاف روش ما در این تفسیر است،

ولی دو تفسیر را که از همه روشنتر به نظر میرسد، به ترتیب اهمیت، در اینجا میآوریم:

۱- در آغاز آیه میگوید: ((آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و به دنبال آن شاهد و گواهی از سوی خدا آمده و قبل از آن کتاب موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت او آمده است همانند کسی است که دارای این صفات و نشانه ها و دلائل روشن نیست)) (أقمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة)). این شخص همان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ((بینه)) و دلیل روشن او قرآن مجید و شاهد و گواه صدق نبوتش مؤمنان راستینی همچون علی (علیه السلام) می باشند، پیش از او نشانه ها و صفاتش در تورات آمده است.

به این ترتیب از سه راه روشن حقانیت دعوتش به ثبوت رسیده است.

نخست قرآن که بینة و دلیل روشنی است در دست او.

دوم کتب آسمانی پیشین که نشانه های او را دقیقاً بیان کرده، و پیروان این کتب در عصر پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به خوبی می شناختند و به همین دلیل در انتظار او بودند.

سوم پیروان فداکار و مؤمنان مخلص که بیانگر صدق دعوت او و گفتار او می باشند زیرا یکی از نشانه های حقانیت يك مکتب اخلاص و فداکاری و عقل و درایت و ایمان پیروان آن مکتب

است، چرا که هر مکتبی را از پیروانش می توان شناخت:!

آیا با وجود این دلائل زنده میتوان او را با مدعیان دیگر قیاس کرد و یا در صدق دعوتش تردید

نمود؟. <۱۶>

سپس به دنبال این سخن اشاره به افراد حق طلب و حقیقت جو کرده و از آنها دعوت ضمنی به ایمان می کند و میگوید ((آنها به چنین پیامبری که این همه دلیل روشن در اختیار دارد ایمان

می آوردند)) (اولئك یؤمنون به) گرچه چنین کسانی که با کلمه اولئك به آنها اشاره شده در خود این آیه ذکر نشده اند ولی با توجه به آیات گذشته، می توان حضور آنها را در جو این آیه احساس

کرد و مورد اشاره قرار داد. و به دنبال آن سرنوشت منکران را به این صورت بیان می کند: ((هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود موعود و میعادش آتش دوزخ است)) (و من یکفر به من



الاحزاب فالنار موعده).

و در پایان آیه همانگونه که سیره قرآن در بسیاری از موارد است روی سخن را به پیامبر کرده، يك درس عمومی برای همه مردم بیان می کند و می گوید ((اکنون که چنین است و این همه شاهد و گواه بر صدق دعوت تو وجود دارد، هرگز در آنچه بر تو نازل شده تردید به خود راه مده)) (فلا تك فی مریة منه).

((چرا که این سخن حقی است از سوی پروردگار تو)) (انه الحق من ربك).

((ولی بسیاری از مردم بر اثر جهل و تعصب و خودخواهی، ایمان نمی آورند)) (و لكن اكثر الناس لا یؤمنون).

۲ - تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده این است که هدف اصلی بیان حال مؤمنان راستین است که با در دست داشتن دلائل روشن و شواهدی که بر صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است و گواهی هائی که در کتب پیشین می باشد، آنها به اتکای این دلائل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می آورند.

بنابراین منظور از جمله من کان علی بینه من ربه تمام کسانی است که با چشم باز و در دست داشتن دلائل قانع کننده به دنبال قرآن و آورنده آن شتافتند، نه شخص پیامبر. ترجیحی که این تفسیر بر تفسیر سابق دارد این است که خبر ((مبتدا)) در آیه صریحا آمده است، و محذوفی ندارد، و مشار الیه ((اولئك)) در خود آیه ذکر شده است و بخش اول آیه که با اقصن کان علی بینه من ربه شروع شده تا ((اولئك یؤمنون به)) يك جمله کامل را تشکیل میدهد بدون هیچگونه حذف و تقدیر.

ولی بدون شك تعبیرات دیگر آیه با این تفسیر زیاد سازگار نیست، و لذا ما آن را در مرحله دوم قرار داده ایم (دقت کنید).

در هر حال آیه اشاره به امتیازات اسلام و مسلمین راستین و اتکای آنها بر دلائل محکم در انتخاب این مکتب است، و در نقطه مقابل سرنوشت شوم منکران مستکبر را نیز بیان کرده است.

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :

۱ - منظور از شاهد در آیه فوق چیست ؟

بعضی از مفسران گفته اند منظور جبرئیل پیک وحی خدا است، و بعضی منظور از آن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند، و بعضی آن را به معنی زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر کرده اند (در حالی که یتلوه را از ماده تلاوت به معنی قرائت گرفته اند، نه به معنی



پشت سر آمدن). ولی بسیاری از بزرگان مفسران آن را به علی (علیه السلام) تفسیر کرده اند. در روایات متعددی که از ائمه معصومین به ما رسیده است، و در بعضی از کتب تفسیر اهل سنت نیز آمده روی تفسیر تاکید شده است که منظور از شاهد امام امیرمؤمنان (علیه السلام) یعنی نخستین مردی که به پیامبر و قرآن ایمان آورد، و در تمام مراحل با او بود و لحظه ای از فداکاری

فروگذار نکرد و تا آخرین نفس در حمایتش کوشیده، می باشد. <۱۷>

در حدیثی می خوانیم که علی (علیه السلام) فرمود: درباره هر يك از مردان معروف قریش آیه یا آیه هائی نازل شده است کسی عرض کرد ای امیرمؤمنان درباره شما کدام آیه نازل شده است؟، امام فرمود: آیا آیه ای که در سوره هود است نخوانده ای اُفمن كان علی بینة من ربه و يتلوه شاهد

منه، پیامبر بینة الهی داشت و شاهد من بودم. <۱۸>

در آخرین آیه سوره رعد نیز تعبیری دیده می شود که این معنی را تایید می کند آنجا که می فرماید: و يقول الذین كفروا لست مرسلًا كفى بالله شهيدًا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب : کافران می گویند تو پیامبر نیستی بگو همین اندازه بس که خداوند میان من و شما شاهد و گواه

است و همچنین کسی که علم کتاب (قرآن) نزد او است.

در روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت چنین می خوانیم که منظور از من عنده علم الكتاب علی (علیه السلام) است.

این نکته نیز لازم به یاد آوری است : همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم یکی از بهترین طرق شناخت حقایقیت يك مکتب مطالعه در وضع پیروان و مدافعان و حامیان آن است. طبق ضرب المثل معروف امامزاده را از زوارش باید شناخت هنگامی ملاحظه کنیم گروهی پاکباز، باهوش، باایمان، مخلص و با تقوی گرد رهبر و مکتبی جمع شده اند به خوبی می توان دریافت که این

مکتب و آن رهبر در يك حد عالی از صداقت و درستی است.

اما هنگامی که ببینیم يك عده فرصت طلب شاید، بی ایمان، و بی تقوا، اطراف مکتب و یا رهبری را گرفته اند کمتر می توان باور کرد که آن رهبر و آن مکتب بر حق باشد.

اشاره به این مطلب را نیز لازم می دانیم که تفسیر کلمه شاهد به علی (علیه السلام) منافاتی با این حقیقت ندارد که همه مؤمنان راستین و افرادی همچون ابوذر، سلمانها، و عمار یاسرها را شامل شود چرا که این گونه تفاسیر اشاره به فرد شاخص و برتر می کند، یعنی منظور اصلی گروهی است که در راس آنها آن فرد شاخص قرار گرفته است. شاهد این سخن روایتی است که از امام باقر نقل شده که فرمود: منظور از شاهد امیر مؤمنان، سپس جانشینان او یکی بعد از دیگری هستند. <۱۹> گرچه در این حدیث تنها معصومین ذکر شده اند ولی این خود نشان می دهد که روایاتی که شاهد را منحصر به علی (علیه السلام) تفسیر، منظور خصوص آن حضرت نیست بلکه



منظور مصداق شاخص است.

۲ - چرا تنها اشاره به تورات شده ؟

همانگونه که گفتیم یکی از دلایل حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آیه فوق کتب پیشین ذکر شده، ولی تنها از کتاب موسی ذکر می‌شود که در حالی که میدانیم بشارات ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در انجیل نیز هست

این موضوع ممکن است به خاطر آن باشد که در محیط نزول قرآن و ظهور اسلام یعنی مکه و مدینه بیشتر افکار یهود - از میان اهل کتاب - منتشر بوده است و مسیحیان در نقاط نسبتاً دورتری زندگی داشتند، مانند یمن، شامات، و نجران که در کوهستانهای شمالی یمن در فاصله ده منزلی صنعا واقع شده است. و یا به خاطر اینکه ذکر اوصاف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تورات به طور جامعتر و وسیعتری آمده است. به هر حال تعبیر به امام در مورد تورات ممکن است به خاطر این باشد که احکام شریعت موسی (علیه السلام) به طور کامل در آن بوده و حتی مسیحیان بسیاری از تعلیمات خود را از تورات می‌گیرند.

۳ - مخاطب در فلاتك فی مرية کیست ؟ در اینکه مخاطب در این جمله کیست ؟

دو احتمال داده شده نخست اینکه مخاطب، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، یعنی کمترین شك و تردیدی در حقانیت قرآن یا آئین اسلام به خود راه مده. البته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حکم اینکه وحی را با شهود درك می‌کرد و نزول قرآن از طرف خدا برای او محسوس بلکه بالاتر از حس بوده تردیدی در حقانیت این دعوت نداشت ولی این نخستین بار نیست که قرآن خطابی را متوجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کند در حالی که منظورش عموم مردم است، و به تعبیر معروف عرب این گونه خطابها از قبیل ایاك اعنی و اسمعی یا چاره است که ضرب المثل عامیانه آن در فارسی در به تو می‌گویم دیوار تو گوش کن، یا تو بشنو می‌باشد و این خود یکی از فنون بلاغت است که در پاره ای از موارد برای تأکید و اهمیت و یا منظورهای دیگر به جای مخاطب حقیقی دیگری را مخاطب قرار می‌دهند.

احتمال دیگر اینکه مخاطب، هر مکلف عاقل بوده باشد، یعنی فلاتك ایها المكلف العاقل فی مرية: ای انسان عاقل و مکلف با این دلایل روشن شك و تردید در حقانیت این قرآن نداشته باش و این احتمال بنابر این است که منظور از من کان علی بینة من ربه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشد بلکه همه مؤمنان راستین باشند (دقت کنید). ولی به هر حال تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

۱۶- مطابق این تفسیر منظور از «من» پیامبر و از «بینة» قرآن و منظور از «شاهد» که به معنی





جنس است مومنان راستین می باشد که در راس آنها امیرمومنان علی علیه السلام قرار داشت، و ضمیر «منه» به خداوند و ضمیر «قبله» به قرآن یا پیامبر باز می گردد، و مجموع جمله مبتدا است و خبر آن محذوف است و تقدیر آن چنین می شود کمن لیس کذلک - و یا - کمن یرید الحیاة الدنیا.

۱۷- به تفسیرهای برهان، و نورالتقلین، و قرطبی، و مجمع البیان، و سایر تفاسیر مراجعه فرمائید.

۱۸- تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۱۳.

۱۹- تفسیر برهان جلد ۲ ص ۲۱۳.

آیه و ترجمه :

و من أظلم ممن افترى على الله كذبا أولئك يعرضون على ربهم ويقول الا شهد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الظالمين (۱۸)

الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخره هم کفرون (۱۹)
 أولئك لم یکنونوا معجزین فی الارض و ما کان لهم من دون الله من أولیاء یضعف لهم العذاب ما کانوا یرتضون السمیع و ما کانوا یربصرون (۲۰)
 أولئك الذین خسروا أنفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون (۲۱)
 لا جرم أنهم فی الآخره هم الا خسرون (۲۲)

۱۸ - چه کسی ستمکارتر است از آنها که برخدا افترا می بندند، آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می شوند و شاهدان (پیامبران و فرشتگان) می گویند اینها همانها هستند که به پروردگار دروغ بستند. لعنت خدا بر ظالمان باد!

۱۹ - همانها که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و راه حق را کج و معوج نشان می دهند و به سرای آخرت کافرند.

۲۰ - آنها هیچگاه توانائی فرار در زمین ندارند و جز خدا دوستان و پشتیبانانی نمی یابند عذاب خدا برای آنها مضاعف خواهد بود (چرا که هم گمراه بودند و هم دیگران را به گمراهی کشاندند)، آنها هرگز توانائی شنیدن (حق را) نداشتند و حقایق را نمی دیدند.

۲۱ - آنان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست دادند و تمام معبودهای دروغین از نظرشان کم شدند.

۲۲ - (بهیمین دلیل) آنها مسلما در سرای آخرت از همه زیانکارترند.



تفسیر:

زیانکارترین مردم

در تعقیب آیه گذشته که سخن از قرآن و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده، آیات مورد بحث سرنوشت منکران، و نشانه ها، و پایان و عاقبت کارشان را تشریح می کند. در نخستین آیه می فرماید: چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد (و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا) یعنی نفی دعوت پیامبر راستین در واقع نفی سخنان خدا است و آن را به دروغ نسبت دادن، اصولاً تکذیب پیامبر تکذیب خدا است، و دروغ بستن بر کسی که جز از

طرف خدا سخن نمی گوید، دروغ بستن بر ذات پاک خدا محسوب می شود. <۲۰> همانگونه که تاکنون مکررگفته ایم درقرآن مجید درچندین آیه گروهی به عنوان ستمکارترین مردم با تعبیر (اظلم) معرفی شده اند، درحالی که ظاهراً کارهای آنها با هم مختلف است و ممکن نیست چندگروه با داشتن چندکارمختلف هرکدام ستمکارترین مردم شمرده شوند، بلکه بایدگروهی ستمکار یا ستمکارتر و گروه دیگری ستمکارترین بوده باشند.

ولی همانگونه که در جواب این سؤال بارها گفته ایم، ریشه تمام این اعمال به يك چیز یعنی شرك و تکذیب آیات الهی بازمی گردد، که بالاترین تهمت‌هاست (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه ۱۸۳ مراجعه فرمائید).

سپس آینده شوم آنها را در قیامت چنین بیان می کند که آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار با تمامی اعمال و کردارشان عرضه می شوند و در دادگاه عدل او حضور می یابند (اولئك يعرضون علی ربهم). در این هنگام شاهدان اعمال گواهی می دهند و می گویند اینها همان کسانی هستند که بر پروردگار بزرگ و مهربان و ولی نعمت خود دروغ بستند (و يقول الاشهاد هو لاء الذین کذبوا علی ربهم).

سیس با صدای رسا می گویند لعنت خدا بر ستمگران باد (الا لعنة الله علی الظالمین) در اینکه شاهدان، فرشتگان الهی هستند؟ یا ماموران ضبط اعمال؟ و یا پیامبران؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی با توجه به اینکه در آیات دیگر قرآن، پیامبران خدا به عنوان شاهدان اعمال معرفی شده اند ظاهر این است که در اینجا نیز منظور همانها هستند و یا مفهوم وسیعتری که آنها و سایر شاهدان اعمال را دربر گیرد.

در سوره نساء آیه ۴۱ می خوانیم فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئناک علی هؤلاء شهیداً: چگونه است حال آنها در آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و ترا گواه آنها قرار می دهیم.





و در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) در آیه ۱۱۷ سوره مائده آمده است و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم: من تا آن زمان که در میان پیروانم بودم براعمال آنها گواه بودم. و نیز در اینکه گوینده جمله الا لعنة الله على الظالمین خداوند است یاشاهدان بر اعمال، در میان مفسران گفتگو است اما ظاهر آیه این است که این سخن دنباله گفتار شاهدان است

آیه بعد صفات این ظالمان را در ضمن سه جمله بیان می کند:
نخست می گوید: آنها کسانی هستند که مردم را با انواع وسائل از راه خدا باز می دارند (الذین یصدون عن سبیل الله)

این کار یا از طریق القاء شبهه، و زمانی از طریق تهدید، و گاهی تطمیع، و مانند آن، صورت می گیرد که هدف همه آنها یکی است و آن باز داشتن از راه خدا است.

دیگر اینکه آنها مخصوصا سعی دارند راه مستقیم الهی را کج و معوج نشان دهند (و بیغونها عوجا). یعنی با انواع تحریفها کم و زیاد کردن، تفسیر به رای و مخفی ساختن حقایق چنان می کنند که این صراط مستقیم به صورت اصلیش در نظرها جلوه گر نشود، تا مردم نتوانند از این راه بروند، و افراد حق طلب جاده اصلی را پیدا نکنند <۲۱>

و دیگر اینکه آنها به قیامت و روز رستاخیز ایمان ندارند (و هم بالآخرة هم کافرون). و عدم ایمانشان به معاد سرچشمه سایر انحرافات و تبهکاریهای آنان می شود چرا که ایمان به آن دادگاه بزرگ و عالم وسیع بعد از مرگ روح و جان را تربیت می کند.

جالب اینکه تمام این مسائل در مفهوم ظلم جمع است زیرا مفهوم وسیع این کلمه هر گونه انحراف و تغییر موضع واقعی اشیاء و اعمال و صفات و عقائد را شامل می شود. ولی در آیه بعد می گوید: با اینهمه چنان نیست که آنها بتوانند در روی زمین از مجازات پروردگار فرار کنند، و از قلمرو

قدرت او خارج شوند (اولئك لم یکنوا معجزین فی الارض) همچنین آنها نمی توانند ولی و حامی و پشتیبانی غیر از خدا برای خود بیابند (و ما کان لهم من دون الله من اولیاء).

سرانجام به مجازات سنگین آنها اشاره کرده می گوید: مجازات آنها مضاعف می گردد (یضاعف لهم العذاب).

چرا که هم خود گمراه و گناهکار و تبهکار بودند، و هم دیگران را به این راهها می کشاندند، به همین دلیل هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه دیگران را (بی آنکه از گناه دیگران چیزی کاسته شود).

شاهد این سخن آنکه در آیات دیگر قرآن می خوانیم و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم: آنها در



روز قیامت سنگینی گناه خویش، و گناهان دیگری را با آن، بر دوش خود حمل می کنند (عنکبوت - ۱۳).

و نیز اخبار فراوانی داریم که هر کس سنت بدی بگذارد، وزر و گناه تمام کسانی که به آن سنت بد عمل می کنند، برای او نوشته می شود همچنین هر کس سنت نیکی بگذارد معادل پاداش کسانی که به آن عمل می کنند برای او ثبت می گردد.

در پایان آیه ریشه اصلی بدبختی آنها را به اینگونه شرح می دهد: آنها نه گوش شنوا داشتند و نه چشم بینا! (ما کانون یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون).

در حقیقت از کار انداختن این دو وسیله مؤثر برای درک حقایق سبب شد که هم خودشان به گمراهی بیفتند و هم دیگران را به گمراهی بکشاند چرا که حق و حقیقت را جز با چشم باز و گوش شنوا نمی توان درک کرد.

جالب توجه اینکه در این جمله می خوانیم آنها توانائی شنیدن (حق را) نداشتند، این تعبیر اشاره به این واقعیت است که برای آنها شنیدن سخنان حق آنقدر سنگین و ثقیل است که گوئی اصلاً توانائی شنیدن حق را ندارند، این تعبیر درست به این می ماند که می گوئیم شخص عاشق نمی تواند سخن از عیب معشوق خود را بشنود.

بدیهی است این عدم توانائی درک حقایق که نتیجه لجاجت شدید و دشمنی آنان با حق و حقیقت است، از آنها سلب مسئولیت نمی کند، و به اصطلاح این همان چیزی است که خودشان اسباب آن را فراهم ساخته اند در حالی که می توانستند این حالت را از خود دور کنند چرا که قدرت بر سبب، قدرت بر مسبب است.

آیه بعد محصول تمام تلاشها و کوششهای نادرست آنها را در یک جمله بیان می کند و می گوید: اینها همان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و ورشکست شدند (اولئك الذین خسرو انفسهم).

و این بزرگترین خسارتی است که ممکن است دامنگیر انسانی شود که موجودیت انسانی خویش را از دست دهد، سپس اضافه می کند آنها به معبودهائی دروغین دل بسته بودند اما سرانجام تمام این معبودهای ساختگی گم شدند و از نظرشان محو گشتند (و ضل عنهم ما کانوا یفترون). آخرین آیه مورد بحث حکم نهائی سرنوشت آنها را به صورت قاطعی چنین بیان می کند: لا جرم و بناچار آنها در سرای آخرت زیانکارترین مردمند (لا جرم انهم فی الآخرة هم الا خسرون).

چرا که هم از نعمت چشم باز و گوش شنوا محروم شدند، و هم تمام سرمایه های انسانی وجود خویش را از دست دادند، و با این حال هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم بار





مسئولیت دیگران را!.

معنی اصلی لا جرم - جرم (بروزن حرم) در اصل به معنی چیدن میوه از درخت است (چنانکه راغب در مفردات آورده است) و سپس به هر گونه اکتساب و تحصیل امری گفته شده، و بر اثر کثرت استعمال در کسب نامالیقات این مفهوم را بخود گرفته، بهمین دلیل به گناه، جرم گفته می شود، ولی هنگامی که این کلمه با لا به صورت لا جرم بر سر جمله ای می آید این معنی را می دهد که هیچ چیزی نمی تواند این موضوع را قطع و منع کند، بنابراین لا جرم به معنی لابد و ناچار و مسلما به کار می رود. (دقت کنید).

۲۰- اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از این جمله پاسخ به کسانی است که می گفتند پیامبر خدا افترا بسته، بسیار بعید است زیرا آیه قب و آیات بعد با این تفسیر تناسب ندارد، بلکه مناسب آن است که اشاره به کفار بوده باشد.

۲۱- «عوج» به معنی کجی است، و در این زمینه شرحی درج ۶ ص ۱۸۰ آورده ایم ضمنا باید توجه داشت که ضمیر «بیغونها» به «سبیل» باز می گردد که مونث مجازی است، و یا به معنی طریقه و جاده است که مونث لفظی است در آیه ۱۰۸ سوره یوسف می خوانیم قل هذه سبیلی ادعوا لی الله.

آیه و ترجمه :

إن الذین ءامنوا و عملوا الصلحت و اٰخبتوا لی ربهم اولئک اٰصحاب الجنة هم فیها
خلدون (۲۳)
مثل الثریقین کالاعمی و الاصم و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا اٰفلا تذکرون
(۲۴)

۲۳- آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم بودند، آنها یاران بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

۲۴- حال این دو گروه (مؤمنان و منکران) حال نابینا و کور و بینا و شنوا است آیا این دو همانند یکدیگرند؟ آیا فکر نمی کنید؟



تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته که حال گروهی از منکران وحی الهی را تشریح می کرد، این دو آیه نقطه مقابل آنها یعنی حال مؤمنان راستین را بیان می کند. نخست می گوید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم و به وعده های او مطمئن بودند اصحاب و یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبثوا الی ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون).

نکته ها :

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :

۱- بیان این سه وصف یعنی ایمان و عمل صالح و تسلیم و خضوع در برابر دعوت حق در حقیقت بیان سه واقعیت مرتبط با یکدیگر است، چرا که عمل صالح میوه درخت ایمان است، ایمانی که چنین ثمری نداشته باشد، ایمان سست و بی ارزشی است که نمی توان آن را به حساب آورد، همچنین مساله تسلیم و خضوع و اطمینان به وعده های پروردگار از آثار ایمان و عمل صالح می باشد، چرا که اعتقاد صحیح و عمل پاک سرچشمه پیدایش این صفات و ملکات عالی در درون جان انسان است.

۲- اخبثوا از ماده اخبث از ریشه خبت (بر وزن ثبت) گرفته شده که به معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی و با اطمینان می تواند در آن گام بردارد، به همین جهت این ماده در معنی اطمینان به کار رفته است، و به معنی خضوع و تسلیم نیز آمده، چرا که چنین زمینی هم برای گام برداشتن اطمینان بخش است، و هم در برابر رهروان خاضع و تسلیم. بنابراین جمله اخبثوا الی ربهم، ممکن است به یکی از سه معنی زیر باشد که در عین حال جمع هر سه نیز با هم منافاتی ندارد:

۱- مؤمنان راستین در برابر خداوند خاضعند.

۲- آنها در برابر فرمان پروردگارشان تسلیمند.

۳- آنها به وعده های خداوند اطمینان دارند.

و در هر صورت اشاره به یکی از عالیترین صفات انسانی مؤمنان است که اثرش در تمام زندگی آنان منعکس است.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم که یکی از یارانش عرض کرد در میان ما مردی است که نام او کلیب است، هیچ حدیثی از ناحیه شما صادر نمی شود مگر اینکه او فوراً می گوید من در برابر آن تسلیم، و لذا ما اسم او را کلیب تسلیم گذارده ایم.





امام فرمود: رحمت خدا بر او باد، سپس اضافه کرد: آیا میدانی تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم، فرمود: به خدا سوگند این همان اخبار است که در کلام خداوند عزوجل الذین آمنوا و عملوا

الصالحات و اخیتوا الی ربهم آمده است <۲۲>

در آیه بعد خداوند حال این دو گروه را در ضمن *یک* مثال روشن و زنده بیان می کند و می گوید: حال این دو گروه، حال نابینا و کر و بینا و شنوا است (مثل الفریقین کالاعمی و الاصم و البصیر و السمع).

آیا این دو گروه همانند یکدیگرند (هل یستویان مثلا). آیا شما متذکر نمی شوید و نمی اندیشید (افلا تذکرون)

همانگونه که در علم معانی بیان آمده است همواره برای مجسم ساختن حقایق عقلی و توضیح و تبیین آنها در سطح عموم، معقولات را به محسوسات تشبیه می کنند، قرآن این روش را زیاده کار برده، و در بیان بسیاری از مسائل حساس و پراهمیت، با استفاده از مثلثای روشن و زیبا، حقایق را به عالیتزین صورتی تبیین می کند.

بیان فوق نیز از همین قبیل است، چرا که مؤثرترین وسیله برای شناخت حقایق حسی در جهان طبیعت چشم و گوش است، به همین دلیل نمی توان باور کرد، که افرادی که از چشم و گوش به طور کلی مثلا بصورت مادرزاد بی بهره باشند، چیز درستی از این جهان طبیعت درک کنند، آنها مسلما در *یک* عالم بی خبری کامل به سر خواهند برد.

همین گونه آنها که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق و گرفتار بودن در چنگال تعصب و خودخواهی و خودپرستی، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده اند هرگز نمی توانند، حقایق مربوط به عالم غیب و اثرات ایمان و لذت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کنند، اینگونه افراد به کوران و کرانی می مانند که در تاریکی مطلق و سکوت مرگبار زندگی دارند، در حالی که مؤمنان راستین با چشم باز و گوش شنوا هر حرکتی را می بینند و هر صدائی را می شنوند و با توجه به آن راه خود را به سوی سرنوشتی سعادت آفرین می گشایند.



آیه و ترجمه :

و لقد أرسلنا نوحا إلى قومه إني لكم نذير مبين (۲۵)
 أن لا تعبدوا إلا الله إني أخاف عليكم عذاب يوم أليم (۲۶)
 فقال الملا الذين كفروا من قومه ما نترك إلا بشرا مثلنا و ما نترك اتبعك إلا الذين هم
 أرادنا بادی الرأى و ما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كذبین (۲۷)
 قال يقوم أریتم إنا كنت على بینه من ربى و اءاتنى رحمة من عنده فعمیت علیکم
 أنلزمکوها و أنتم لها کرهون (۲۸)

۲۵ - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (نخستین بار به آنها گفت :) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.

۲۶ - (دعوت من این است که) جز الله (خدای واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکی می ترسم !.

۲۷ - اشراف کافر قومش (در پاسخ) گفتند ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی از اذل ساده لوح نمی یابیم، و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم.

۲۸ - (نوح) گفت: اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خود رحمتی بمن داده باشد که بر شما مخفی مانده (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید؟). آیا من می توانم شما را به پذیرش این بینه مجبور سازم با اینکه شما آمادگی ندارید؟

تفسیر:

سرگذشت تکان دهنده نوح و قومش

همانگونه که در آغاز سوره بیان کردیم در این سوره برای بیدار ساختن افکار و توجه دادن واقعیات زندگی و سرنوشت شوم تبهکاران و بالاخره بیان راه پیروزی و موفقیت، قسمتهای قابل ملاحظه ای از تاریخ انبیاء پیشین بیان شده است :

نخست از داستان نوح (علیه السلام) پیامبر اولوالعزمی شروع می کند که ضمن آیه ۲۶ نواحی اساسی تاریخ او را به صورت تکان دهنده ای شرح می دهد.

بدون شك داستان قیام نوح (علیه السلام) و مبارزه سرسختانه و پی گیرش با مستکبرین عصر خویش، و سرانجام شوم آنها، یکی از عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ بشر است که در هر گامی از





آن، درس عبرت مهمی نهفته است. آیات فوق نخستین مرحله این دعوت بزرگ را بیان کرده و می گوید: ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، او به آنها اعلام کرد که من بیم دهنده آشکاری هستم (و لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین).

تکیه روی مساله انذار و بیم دادن با اینکه پیامبران هم بیم دهنده بودند و هم بشارت دهنده، به خاطر آن است که ضربه های نخستین انقلاب باید از اعلام خطر و انذار شروع شود، چرا که تاثیر این کار در بیدار ساختن خفتگان و غافلان از بشارت بیشتر است. اصولا انسان تا احساس خطر مهمی نکند از جا حرکت نخواهد کرد و به همین دلیل انذارها و اعلام خطرهای انبیا به صورت تازیانة هائی بر ارواح بیدرد گمراهان چنان فرود می آمد که هر کس قابلیت حرکتی داشت به حرکت درآید!

و نیز به همین دلیل در آیات زیادی از قرآن (مانند ۴۹ حج - ۱۱۵ شعراء - ۵۰ عنکبوت - ۴۲ فاطر - ۷۰ ص - ۹ احقاف - ۵۰ ذاریات و آیات دیگر) همه روی همین کلمه نذیر به هنگام بیان دعوت انبیا تکیه شده است.

در آیه بعد پس از ضربه نخستین، محتوای رسالت خود را در یک جمله خلاصه می کند و می گوید رسالت من این است که غیر از الله دیگری را پرستش نکنید (الا تعبدوا الا الله). و بلافاصله پشت سر آن همان مساله انذار و اعلام خطر را تکرار می کند و می گوید: من بر شما از عذاب روز دردناکی بیمناکم (انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم) <۲۳>

در حقیقت توحید و پرستش الله (خدای یگانه یکتا) ریشه و اساس و زیر بنای تمام دعوت پیامبران است، و به همین دلیل در مورد سایر پیامبران همانگونه که در آیه دوم این سوره و آیه ۴۰ سوره یوسف و ۲۳ سوره اسراء نیز آمده همین تعبیر مشاهده می شود که آنها دعوتشان را در توحید خلاصه می کردند.

اگر برآستی همه افراد جامعه جز الله را پرستش نکنند و در مقابل انواع بت‌های ساختگی اعم از بت‌های برون‌ی و درونی، خودخواهی‌ها، هوا و هوسها، شهوت‌ها پول و مقام و جاه و جلال و زن و فرزند سر تعظیم فرود نیاورند، هیچگونه نابسامانی در جوامع انسانی وجود نخواهد آمد. اگر انسان خودکامه ناتوانی را به صورت یک بت در نیاورند، و در مقابل او سجده نکنند و فرمانش را به کار نبندند، نه استبداد و استعماری به وجود خواهد آمد و نه آثار شوم آن نه ذلت و اسارت پیش می آید و نه وابستگی و طفیلی گرائی و تمام این بدبختیها که دامان افراد و جوامع را می گیرد، به خاطر همان انحراف از پرستش الله، و روی آوردن به پرستش بت‌ها و طاغوتها است.

اکنون ببینیم نخستین عکس العمل طاغوتها و خود کامگان و صاحبان زر و زور آن عصر در برابر



این دعوت بزرگ و اعلام خطر آشکار چه بود؟ مسلماً چیزی جز يك مشت عذرهای واهی، بهانه های دروغین و استدلالهای بی اساس که برنامه همه جباران را در هر عصر و زمان تشکیل می دهد نبود.

آنها سه پاسخ در برابر دعوت نوح دادند: نخست اشراف و ثروتمندانی که از قوم نوح کافر بودند، گفتند ما تو را جز انسانی همانند خود نمی بینیم (فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا).

در حالی که رسالت الهی را باید فرشتگان بدوش کشند، نه انسانهایی همچون ما، به گمان اینکه مقام انسان از فرشته پایینتر است و یا درد انسان را فرشته بهتر از انسان می داند! باز در اینجا به کلمه ملاء بر خورد می کنیم که اشاره به صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن توخالی است که در هر جامعه ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی را تشکیل می دهند و پرچم مخالفت را در برابر پیامبران همینها بر افراشته می دارند.

دلیل دیگر آنها این بود که گفتند ای نوح ما در اطراف تو، و در میان آنها که از تو پیروی کرده اند کسی جز يك مشت اراذل و جوانان کم سن و سال ناآگاه و بی خبر که هرگز مسائل را بررسی نکرده اند نمی بینیم (و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای). اراذل جمع ارذل (بروزن اهرم) است و آن خود نیز جمع رذل می باشد که به معنی موجود پست و حقیر است خواه انسان باشد یا چیز دیگر.

البته شك نیست که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست، بلکه به حکم اینکه پیامبران قبل از هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لیبیک می گفتند همان گروه محروم و فقیر و کم درآمد بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می دانستند، افرادی پست و حقیر به شمار می آمدند.

و اینکه آنها را به عنوان بادی الرای (ظاهر بین و بی مطالعه و کسی که با يك نظر عاشق و خواهان چیزی می شود) نامیدند در حقیقت به خاطر آن بود که لجاجت و تعصبهای ناروایی را که دیگران داشتند، آنها نداشتند، بلکه بیشتر، جوانان پاکدلی بودند که در نخستین تابش حقیقت را در قلب خود به سرعت احساس می کردند، و با هوشیاری ناشی از حقیقت جوئی نشانه های صدق را در گفته ها و اعمال پیامبران به زودی درك می کردند.

بالاخره سومین ایراد آنها این بود که می گفتند قطع نظر از اینکه تو انسان هستی نه فرشته، و علاوه بر اینکه ایمان آورندگان به تو نشان می دهد که دعوت محتوای صحیحی ندارد اصولاً ما هیچگونه برتری برای شما بر خودمان نمی بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم (و ما نری





لکم علینا من فضل) و به همین دلیل ما گمان می کنیم که شما دروغ گو هستید (بل نظرکم کاذبین).

در آیات بعد پاسخهای منطقی نوح را در برابر این ماجرا جویان بیان می کند، نخست می گوید: ای قوم! اگر من دارای دلیل و معجزه آشکاری از سوی پروردگارم باشم، و مرا در انجام این رسالت مشمول رحمت خود ساخته باشد، و این موضوع بر اثر عدم توجه بر شما مخفی مانده باشد آیا باز هم می توانید رسالت مرا انکار کنید، و از پیروی من دست بردارید؟! (قال یا قوم ارایتن ان کنت علی بینة من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم).

در اینکه این پاسخ مربوط به کدامیک از ایرادهای سه گانه مستکبران قوم نوح است، مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی با دقت روشن می شود که این پاسخ جامع می تواند جوابگوی هر سه ایراد گردد، زیرا نخستین ایرادشان این بود که چرا تو انسان هستی؟!

او در پاسخ می گوید: درست است که من انسانی هستم همچون شما، ولی مشمول رحمت الهی واقع شده ام و دلیل و بینه آشکاری به من داده است، بنابراین انسانیت منی تواند مانع این رسالت بزرگ باشد و لزومی ندارد که فرشته باشم.

دومین ایراد آنها این بود که پیروان تو افراد بی فکر و ظاهر بین هستند، او می گوید: شما بی فکر هستید که این حقیقت روشن را انکار می کنید زیرا دلالی با من است که برای هر فرد حقیقت جوئی کافی و قانع کننده است، مگر افرادی چون شما که زیر پوشش غرور و خودخواهی و تکبر و جاه طلبی، چشم حقیقت بینشان از کار افتاده باشد.

سومین ایراد آنها این بود که می گفتند ما هیچ برتری برای شما بر خود نمی یابیم و او در پاسخ می گوید: چه برتری از این بالاتر که خداوند مرا مشمول رحمتش ساخته و مدارک روشن در اختیارم گذاشته است. بنابراین هیچ دلیلی ندارد که شما مرا دروغگو خیال کنید، زیرا که نشانه های صدق گفتار من آشکار است.

و در پایان آیه می گوید: آیا من می توانم شما را بر پذیرش این بینه روشن مجبور سازم در حالی که خود شما آمادگی ندارید و از پذیرش و حتی تفکر و اندیشه پیرامون آن کراهت دارید (ألتزمکموها و انتم لها کارهون).

۲۳- با اینکه دردناک بودن صفت عذاب است، ولی در آیه فوق صفت برای «یوم» قرار داده شده است این یک نوع اسناد مجازی لطیف است که در ادبیات زبانهای مختلف می آید در



فاریسی نیزمی گوئیم فلان روز روز دردناکی بود با اینکه خود روز دردناک نبوده بلکه حوادثش دردناک بوده است .

آیه و ترجمه :

و یقوم لا أسلکم علیه مالا إن أجرى إلا علی الله و ما أنا بطارد الذین ءامنوا إنهم ملقوا ربهم ولكن أنکم قوما تجهلون (۲۹)
و یقوم من ینصرنی من الله إن طردتهم أفلا تذکرون (۳۰)
ولا أقول لکم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب ولا أقول إنی ملک ولا أقول للذین تزدری أعینکم لن یؤتیکم الله خیرا الله أعلم بما فی أنفسهم إنی إذا لمن الظلمین (۳۱)

۲۹ - ای قوم : من در برابرین دعوت اجرو پاداشی از شما نمی طلبم ، اجر من تنها بر الله است ، و من آنها را که ایمان آورده اند (بخاطر شما) از خود طرد نمی کنم چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (و در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود) ولی شما را قوم جاهلی می بینم .

۳۰ - ای قوم ! چه کسی مرا در برابر (مجازات خدا) یاری می دهد اگر آنها را طرد کنم ! آیا اندیشه نمی کنید؟

۳۱ - من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم غیب می دانم و نمی گویم من فرشته ام و (نیز) نمی گویم آنها که در نظر شما خوار می آیند خداوند خیری به آنها نخواهد داد ، خدا از دل آنها آگاهتر است (من اگر بیا اینحال آنها را برانم) در این صورت از ستمکاران خواهم بود .

تفسیر :

من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم .

در آیات گذشته دیدیم که قوم خود خواه و بهانه جو ایرادهای مختلفی به نوح داشتند که او بایبانی رسا و روشن به آنها پاسخ گفت . آیات مورد بحث نیز دنباله پاسخگوئی به بهانه جوئیهای آنها است .

نخستین آیه یکی از دلائل نبوت را که نوح برای روشن ساختن قوم تاریکدل بیان کرده بازگو می





کند: ای قوم! من در برابر این دعوت از شما مال و ثروت و اجر و پاداشی مطالبه نمی‌کنم (و یا قوم لا اسئلكم علیه ما لا). اجر و پاداش من تنها بر خدا است خدائی که مرا مبعوث به نبوت ساخته و مامور به دعوت خلق کرده است (ان اجرى الا على الله).

این به خوبی نشان می‌دهد که من هدف مادی از این برنامه ندارم و جز به پاداش معنوی الهی نمی‌اندیشم، و هرگز يك مدعی دروغین نمی‌تواند چنین باشد و اینهمه دردسر و ناراحتی را بخاطر هیچ برای خود بخرد.

و این میزان و الگوئی است برای شناخت رهبران راستین، از فرصت طلبان دروغین، که هر گامی را بر می‌دارند به طور مستقیم یا غیر مستقیم هدف مادی از آنان دارند.

سپس در پاسخ آنها که اصرار داشتند نوح ایمان آورندگان فقیر و یا کم سن و سال را از خود براند با قاطعیت می‌گوید من هرگز کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی‌کنم (و ما انا بطارد الذین آمنوا). چرا که آنها با پروردگار خویش ملاقات خواهند کرد و در سرای دیگر خصم من در برابر او خواهند بود (انهم ملاقوا ربهم). <۲۴>

در پایان آیه به آنها اعلام می‌کند که من شما را مردمی جاهل می‌دانم (و لکنی اراکم قوما تجهلون).

چه جهل و نادانی از این بالاتر که مقیاس سنجش فضیلت را گم کرده اید و آن را در ثروت و تمکن مالی و مقامهای ظاهری و سن و سال جستجو می‌کنید، و به گمان شما افراد پاکدل و با ایمان که دستشان تهی و پایشان برهنه است از درگاه خدا دورند، این اشتباه بزرگ شما است و نشانه جهل و بیخبریتان! . به علاوه شما بر اثر جهل و نادانی چنین می‌پندارید که پیامبر باید فرشته باشد، در حالی که رهبر انسانها باید از جنس آنها باشد تا نیازها و مشکلات و دردهای آنان را بداند و لمس کند.

در آیه بعد برای توضیح بیشتر به آنها می‌گوید: ای قوم! اگر من این گروه با ایمان را طرد کنم چه کسی در برابر خدا (در آن دادگاه بزرگ عدالت و حتی در این جهان) مرا یاری خواهد کرد؟! (و یا قوم من یصرنی من الله ان طردتهم).

طرد افراد صالح و مؤمن کار ساده ای نیست، آنها فردای قیامت دشمن من خواهند بود و هیچکس نمی‌تواند در آنجا از من دفاع کند، و نیز ممکن است مجازات الهی در این جهان دامن مرا بگیرد. آیا اندیشه نمی‌کنید تا بدانید آنچه می‌گویم عین حقیقت است (افلا تذكرون). میان تفکر و تذکر این تفاوت وجود دارد که تفکر در حقیقت برای شناخت چیزی است هر چند هیچگونه اطلاعی از آن قبلا نداشته باشیم، ولی تذکر (یاد آوری) در موردی گفته می‌شود که انسان قبلا با آن موضوع آشنائی داشته است، هر چند از طریق آگاهیهای فطری باشد، و اتفاقا



مسائل مورد بحث نوح با قومش نیز همه از این قبیل است، مطالبی است که انسان با مراجعه به فطرت و نهاد خویش آنها را درک می کند ولی غرور و تعصب و خودخواهی و غفلتشان بر روی آنها پرده افکنده است.

آخرین سخنی که نوح در پاسخ ایرادهای واهی قوم به آنها می گوید این است که اگر شما خیال می کنید و انتظار دارید من امتیازی جز از طریق وحی و اعجاز بر شما داشته باشم اشتباه است، با صراحت باید بگویم که من نه به شما می گویم خزائن الهی در اختیار من است و نه هر کاری بخواهم می توانم انجام دهم (و لا اقول لكم عندي خزائن الله). و نه می گویم از غیب آگاهی دارم (و لا اعلم الغیب). و نه می گویم من فرشته ام (و لا اقول انی ملك).

اینگونه ادعاهای بزرگ و دروغین مخصوص مدعیان کاذب است، و هیچگاه يك پیامبر راستین چنین ادعاهائی نخواهد کرد، چرا که خزائن الهی و علم غیب تنها در اختیار ذات پاك خدا است، و فرشته بودن با این احساسات بشری نیز سازگار نیست.

بنابراین هر کس یکی از این سه ادعا یا همه آنها را داشته باشد دلیل بر دروغگوئی او است. نظیر این تعبیر درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در آیه ۵۰ سوره انعام دیده می شود، آنجا که می گوید: قل لا اقول لكم عندي خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لكم انی ملك ان اتبع الا ما یوحی الی: بگو من نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم از غیب آگاهم، و نه می گویم فرشته ام، من تنها پیروی از آنچه بر من وحی میشود دارم منحصر ساختن امتیاز پیامبر در این آیه به مسئله وحی و نفی امور سه گانه بالا دلیل بر این است که در آیات مربوط به نوح نیز چنین امتیازی در مفهوم کلام افتاده هر چند صریحا بیان نشده است. در پایان آیه بار دیگر به موضوع ایمان آورندگان مستضعف پرداخته و تاکید می کند که من هرگز نمی توانم درباره این افرادی که در چشم شما حقیرند بگویم خداوند هیچ خیر و پاداش نیکی به آنها نخواهد داد (و لا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤ تیهم الله خیرا).

بلکه به عکس خیر این جهان و آن جهان مال آنها است، هر چند دستشان از مال و ثروت تهی است، این شما هستید که بر اثر خیالات خام، خیر را در مال و مقام یا سن و سال منحصر ساخته اید و از حقیقت و معنی به کلی بی خبرید.

و به فرض که گفته شما راست باشد و آنها ارادل و اوباش باشند خدا از درون جان آنها و نیاتشان آگاه است (الله اعلم بما فی انفسهم) من که جز ایمان و صداقت از آنها چیزی نمی بینم، و به همین دلیل وظیفه دارم آنان را بپذیرم، من مامور به ظاهر م و بنده شناس خداست! و اگر غیر از





این کاری کنم مسلما از ستمکاران خواهم بود (انی اذا لمن الظالمین)
این احتمال نیز در تفسیر جمله آخر داده شده است که به تمام محتوای آیه مربوط باشد یعنی اگر
من ادعای علم غیب یا فرشته بودن، یا مالک خزائن الهی بودن کنم، و یا ایمان آورندگان را طرد
نمایم در پیشگاه خدا و وجدان در صف ستمگران خواهم بود.

نکته ها :

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

۱- همانگونه که بارها اشاره کرده ایم آگاهی از غیب به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط
از آن خدا است، ولی او هر مقدار از این آگاهی را مصلحت ببیند در اختیار پیامبران و اولیای خود
می گذارد همانطور که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن می خوانیم: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
الا من ارتضى من رسول (خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه
نمی کند مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند).

بنابراین هیچگونه تضادی میان آیات مورد بحث که نفی علم غیب از پیامبران می کند و آیات یا
روایاتی که آگاهی بعضی از غیوب را به پیامبران یا امامان (علیهم السلام) نسبت می دهد وجود
ندارد.

آگاهی از اسرار غیب بالذات مخصوص خدا است و دیگران هر چه دارند بالعرض و از طریق تعلیم
الهی می باشد و به همین دلیل محدود به حدودی است که او اراده می کند. <۲۵>

۲- مقیاس سنجش فضیلت

بار دیگر در این آیات به واقعیت بر خورد می کنیم که صاحبان زر و زور و دنیاپرستان مادی که
همه چیز را از دریچه افکار خود به همان رنگ مادی می بینند تمام احترام و شخصیت را در
داشتن ثروت و مقام و موقعیتهائی هموزن این دو می پندارند بنابراین تعجب نیست که مؤمنان
راستینی که دستشان از مال و ثروت تهی بود در قاموس آنها به عنوان اراذل معرفی گردند و با
چشم حقارت و پستی به آنها بنگرند.

این منحصر به قوم نوح نبود که مؤمنان مستضعف مخصوصا جوانان انقلابی را که اطرافش را
گرفته بودند تهی مغز و کوتاه فکر و بی سرو پا می دانستند، تاریخ نشان می دهد که این منطق در
برابر پیامبران دیگر مخصوصا در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان نخستین
وجود داشته است.

هم اکنون نظیر این منطق را در عصر و زمان خود می بینیم که مستکبران فرعون صفت، با



اتکای به قدرت شیطانی خود مؤمنان راستین را متهم به تمام این موضوعات می کنند و به صورت تکرار تاریخ همان عناوین را به مخالفان خود نسبت می دهند ولی هنگامی که يك محیط فاسد با يك انقلاب الهی پاکسازی شد این گونه مقیاسهای سنجش شخصیت نیز همراه سایر عناوین موهوم به زباله دان تاریخ ریخته می شود، و مقیاسهای اصیل و انسانی جای آنها را می گیرد، مقیاسهائی که در متن زندگی انسان قرار گرفته و واقعیتهای عینی روی آن استوار است و يك جامعه پاك و آباد و آزاد از آنها مایه می گیرد، همچون ایمان، علم و آگاهی فداکاری و گذشت، تقوا و پاکدامنی، شهامت و شجاعت، تجربه و هوشیاری مدیریت و نظم و مانند اینها.

۳ - بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار <۲۶> هنگامی که به این آیه می رسد در ضمن يك جمله کوتاه به آنها که علم غیب را برای غیر خدا قائلند و یا حل مشکلاتی را از آنها می خواهند اشاره کرده، می گوید: این دو امر (علم غیب و خزائن الهی) همان چیزهائی است که قرآن از پیامبران نفی کرده اما بدعتگزاران مسلمین و اهل کتاب آنها را برای اولیاء و قدیسیں اثبات می کنند!

اگر منظور او این باشد که هر گونه آگاهی از غیب ولو به تعلیم الهی از آنها نفی شود این بر خلاف نصوص صریح قرآن مجید است، و اگر منظور او نفی توسل به پیامبران و اولیای الهی باشد - به این صورت که از آنها تقاضا کنیم که از خداوند حل مشکلات ما را بخواهند - این سخن نیز مخالف آیات قرآن و احادیث مسلمی است که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است (برای توضیح بیشتر در این باره به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۳۶۳ - ۳۶۹ مراجعه فرمائید):

۲۴- این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که منظور نوح این است که اگر ایمان آورندگان من در باطن دروغگو باشند خداوند در رستاخیز به حساب آنها می رسد، ولی احتمال اول صحیحتر به نظر می رسد.

۲۵- برای توضیح بیشتر به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۲۴۵ و جلد ۷ صفحه ۴۶ مراجعه فرمائید.

۲۶- المنار جلد ۱۲ صفحه ۶۷.





آیه و ترجمه :

قالوا یوح قد جدلنا فأكثرت جدلنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصدقین (۳۲)
 قال إنما یأتیکم به الله إن شاء وما أنتم بمعجزین (۳۳)
 ولا ینفعکم نصحی إن أردت أن أنصح لکم إن کان الله یرید أن یریکم هوربکم و
 إلیه ترجعون (۳۴)
 أم یقولون افترنه قل إن افتریته فعلی إجرامی و أنا بریء مما تجرمون (۳۵)

۳۲ - گفتند ای نوح : با ما جرو بحث کردی ، و زیاد سخن گفتی (بس است) اکنون اگر راست می گوئی آنچه را بما وعده می دهی (از عذاب الهی) بیاور!
 ۳۳ - (نوح) گفت اگر خدا اراده کند خواهد آورد و شما قدرت فرار نخواهید داشت !
 ۳۴ - (اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد و من بخواهم شما را اندرز دهم اندرز من فایده ای بحالتان نخواهد داشت ، او پروردگار شماست و به سوی او بازگشت خواهید نمود .
 ۳۵ - (مشرکان) می گویند او (محمد) این سخنان را بدروغ بخدا نسبت داده بگو اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم گناهش برعهده من است ولی من از گناهان شما بیزارم .

تفسیر :

حرف بس است ، مجازات کو؟
 در این آیات به دنباله گفتگوی نوح و قومش اشاره شده است آیه نخست از زبان قوم نوح چنین نقل می کند آنها گفتند: ای نوح این همه بحث و مجادله کردی بس است، تو بسیار با ما سخن گفتی، دیگر جانی برای بحث باقی نمانده است (قالوا یا نوح قد جدلنا فاکثرت جدلنا).
 اگر راست می گوئی همان وعده های دردناکی را که به ما می دهی در مورد عذابهای الهی تحقق بخش (فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقین).
 این درست به آن می ماند که شخص یا اشخاصی درباره مساله ای با ما سخن بگویند و در ضمن تهدیدهایی هم کنند و ما می گوئیم پر حرفی بس است بروید و هر کاری از شما ساخته است انجام دهید و هیچ معطل نشوید، اشاره به اینکه : نه به دلائل شما وقعی می نهیم و نه از تهدیدتان می ترسیم و نه حاضریم بیش از این گوش به سخنان شما فرادهمیم !



انتخاب این روش در برابر آنهمه محبت و لطف پیامبران الهی و گفتارهایی که همچون آب زلال و گوارا بر دل می نشیند حکایت از نهایت لجاجت و تعصب و بی خبری می کند. ضمناً از این گفتار نوح به خوبی بر می آید که مدتی طولانی برای هدایت آنها کوشیده است، و از هر فرصتی برای رسیدن به این هدف، یعنی ارشاد آنان استفاده کرده است، آنقدر که آن قوم گمراه اظهار خستگی از سخنان و ارشادهایش کردند.

این واقعیت از سایر آیاتی که در قرآن درباره نوح آمده نیز به خوبی روشن می شود، در سوره نوح آیات ۵ تا ۱۳ به طور مبسوط این معنی را بیان کرده است قال رب انی دعوت قومى لیلا و نهارا فلم یزدھم دعائى الا فرارا و انى کلما دعوتھم لتغفر لھم جعلوا اصابعھم فی اذانھم و استغشوا ثیابھم و اصروا و استکبروا استکبارا، ثم انى دعوتھم جھارا، ثم انى اعلنت لھم و اسررت لھم اسراراً: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو خواندم ولی این دعوت من چیزی جز فرار بر آنها نیفزود!، و من هر زمان آنها را دعوت کردم تا تو آنانرا بیامرزى انگشتان خویش را در گوشها قرار دادند، و لباسها را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و استکبار و خود سری نشان دادند، من باز دست از دعوت آنها برنداشتم، آشکارا و سپس پنهانی آنانرا به سوی تو دعوت کردم و پی در پی اصرار ورزیدم ولی آنها به هیچ وجه به سخنان من گوش فرادادند!

در آیه مورد بحث جمله جادلتنا آمده است که از ماده مجادله گرفته شده و آن در اصل از جدل به معنی تابیدن و پیچیدن شدید طناب است، و به همین دلیل به باز شکاری اجدل گفته می شود چرا که از همه پرندگان پرخاشگرتر و پیچنده تر است، سپس در مورد پیچانیدن طرف در بحث و گفتگو به کار رفته است.

با اینکه جدال و مرء و حجاج (بر وزن لجاج) در معنی شبیه یکدیگرند ولی به طوری که بعضی از محققین گفته اند در مرء يك نوع مذمت و نکوهش افتاده است، چرا که در مواردی به کار می رود که انسان روی يك مساله باطلپاشاری و استدلال می کند، ولی در معنی جدال و مجادله این مفهوم الزاماً وجود ندارد، اما تفاوت جدال و حجاج در این است که جدال برای بازگرداندن طرف

از عقیده خود به کار می رود اما حجاج برای دعوت او به يك عقیده و استدلال برآن.

نوح در برابر این بی اعتنائی، لجاجت و خیره سری، با جمله کوتاهی چنین پاسخ گفت: تنها اگر خدا اراده کند به این تهدیدها و وعده های عذاب تحقق می بخشد (قال انما یاتیکم به الله ان شاء) ولی به هر حال این از دست من خارج است و در اختیار من نیست، من فرستاده اویم، و سر

بر فرمانش دارم بنابراین مجازات و عذابرا از من نخواهید.

اما بدانید هنگامی که فرمان عذاب فرا رسد شما نمی توانید از جنگال قدرت او بگریزید، و به مامن و پناهگاهی فرار کنید: (و ما انتم بمعجزین). (معجزه)) از ماده ((عجاز)) به معنی ناتوان





ساختن دیگری است، این کلمه گاهی در مواردی به کار می رود که انسان مانع کار دیگری شود و جلو او را بگیرد و او را به عجز در آورد، و گاهی در موردی که از چنگال کسی فرار کند و از دسترس وی بیرون رود و او را ناتوان سازد، و گاهی به این صورت که با پیشدستی کردن طرفرا به زانو در آورد و یا خود را در مصونیت قرار دهد.

تمام اینها چهره های مختلفی از معنی ((اعجاز)) و ناتوان ساختن طرف است، و در آیه فوق همه این معانی محتمل است چرا که هیچگونه منافاتی میان آنها نیست یعنی شما به هیچ صورت نمی توانید از عذاب او در امان بمانید.

سپس اضافه می کند ((اگر خداوند به خاطر گناهان و آلودگیهای جسمی و فکری تان بخواهد شما را گمراه سازد، هرگز نصیحت من برای شما سودی نخواهد بخشید هر چند بخواهم شما را نصیحت کنم)) (و لا ینفعکم نصی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان ینویکم). چرا که (اوپروردگار شماست و به سوی او باز می گردید) و تمام هستی شما در قبضه قدرت او است (هو ربکم و الیه ترجعون)

سؤال :

با مطالعه این آیه فوراً این سؤال به نظر می رسد - و بسیاری از مفسران هم به آن اشاره کرده اند - که مگر ممکن است خداوند اراده گمراه ساختن کسی را بکند؟ آیا این دلیل بر جبر نخواهد

بود؟ و آیا با قبول اصل آزادی اراده و اختیار چنین چیزی قابل قبول است؟

پاسخ: همانگونه که از لابلای بحثهای فوق روشن شد - و بارها هم به آن اشاره کرده ایم گاهی یک سلسله اعمال از انسان سر می زند که نتیجه آن گمراهی و انحراف همیشگی و عدم بازگشت به سوی حق است لجاجت مستمر و اصرار بر گناهان و دشمنی مداوم با حق طلبان و رهبران راستین، آنچنان پرده ضخیمی بر فکر انسان می افکند که توانائی دید کمترین شعاع آفتاب حق و حقیقت را پیدا نمی کند!.

و چون این حالت، از آثار اعمالی است که خود انسان انجام داده به هیچ وجه دلیل بر جبر نمی شود، بلکه عین اختیار است، آنچه به خدا مربوط است این است که در چنان اعمالی چنین اثری قرار داده است :

در قرآن مجید آیات متعددی به این واقعیت اشاره می کند که ما در ذیل آیه ۷ سوره بقره و... به آن اشاره کرده ایم.

در آخرین آیه مورد بحث سخنی به عنوان یک جمله معترضه برای تاکید بحثهایی که در داستان نوح در آیات گذشته و آینده عنوان شده است می گوید: ((دشمنان می گویند این مطلب را او (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیش خود ساخته و به خدا نسبت داده است)) (ام



يقولون افتراه).

در پاسخ آنها بگو ((اگر من اینها را از پیش خود ساخته ام و به دروغ به خدا نسبت داده ام گناهش بر عهده من است)) (قل ان افتريته فعلی اجرامی). ((ولی من از گناهان شما بیزارم)) (و انا بری ء مما تجرمون)

نکته ها :

در اینجا باید به چند نکته توجه داشت :

۱ - ((اجرام)) از ماده ((جرم)) (بر وزن چهل) همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم به معنی چیدن میوه نارس و سپس هر کار ناخوش آیندی گفته شده است، و همچنین به وادار کردن کسی به گناه نیز اطلاق می شود، و از آنجا که انسان در ذات و فطرت خود پیوندی با معنویت و پاکی دارد انجام گناهان او را از این پیوند الهی جدا می سازد.

۲ - بعضی احتمال داده اند که آیه اخیر درباره پیامبر اسلام نیست، بلکه مربوط به خود نوح است چرا که این آیات همه مربوط به او بوده و آیات آینده نیز از او سخن می گوید، بنابراین مناسبتر

این است که این آیه هم مربوط به نوح باشد، و جمله معترضه خلاف ظاهر است.

ولی با توجه به اینکه اولاشبیه این تعبیر تقریباً با همین عبارت در سوره احقاف آیه ۸ در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده، ثانیاً آنچه درباره نوح در این آیات آمده است همه بصورت صیغه غایب است، در حالی که آیه مورد بحث بصورت مخاطب می باشد (و مسأله ((التفات)) یعنی انتقال از غیبت به خطاب نیز بر خلاف ظاهر می باشد) و اگر بخواهیم آیه را درباره نوح بدانیم جمله یقولون که بصورت فعل مضارع است و همچنین قل که بصورت فعل امر است همه احتیاج به تقدیر دارد، ثالثاً در حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر برهان ذیل همین آیه نقل شد آمده است که آیه فوق در برابر کفار مکه نازل گردیده، از مجموع این دلایل چنین به نظر می رسد که آیه مربوط به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و تهمت های ناروای کفار و پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنهاست.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی ((جمله معترضه)) این نیست که سخنی بی ارتباط با اصل گفتار ذکر شود بلکه جمله های معترضه غالباً محتوی مطالبی است که مفاد کلام را تأکید و تأیید می کند و از آنجا که پیوند سخن را موقتا قطع می کند مخاطب را از یکنواختی رهائی می بخشد و لطافت و روح و تازگی به گفتار می دهد، و مطمئناً جمله معترضه هیچگاه نمی تواند تمام معنی بیگانه از سخن باشد و الا بر خلاف اصول فصاحت و بلاغت است، در حالی که همیشه در کلمات فصیح و بلیغ جمله های معترضه دیده می شود.

۳ - به هنگام مطالعه آیه اخیر ممکن است این ایراد به نظر برسد که این چگونه منطقی است





که پیامبر یا نوح در مقابل کفار بگویند اگر این سخن افتراء است گناهش به گردن ما، آیا قبول مسئولیت گناه افتراء سبب می شود که سخن آنها حق و مطابق واقع باشد و مردم موظف باشند از آن اطاعت و پیروی کنند؟!

ولی با دقت در آیات گذشته به پاسخ این ایراد پی می بریم: آنها در حقیقت می خواستند بگویند با این سخنان ما که مشتمل بر انواع استدلالهای عقلی است، بفرض محال که از طرف خدا هم نباشیم گناهش بگردن ما است ولی استدلالات عقلی جای خودش ثابت است و شما با مخالفت آن همواره در گناه خواهید بود، گناهی مستمر و پایدار (توجه داشته باشید که ترجمون صیغه مضارع است که معمولا دلالت بر استمرار می کند).

آیه و ترجمه:

وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدَّ أَمْنٌ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶)

و اصنع الفلك بأعيننا ووحينا و لا تخطنبي في الذين ظلموا إنهم مغرقون (۳۷)
و يصنع الفلك و كلما مر عليه ملا من قومه سخروا منه قال إن تسخروا منا فإنا نسخر منكم كما تسخرون (۳۸)
فسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم (۳۹)

۳۶ - به نوح وحی شد که جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهد آورد بنابراین از کارهایی که می کنند غمگین مباش،

۳۷ - (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما کشتی بساز و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن که آنها غرق شدند هستند.

۳۸ - او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند، (ولی نوح) گفت اگر ما را مسخره می کنید ما نیز شما را همینگونه مسخره خواهیم کرد:

۳۹ - بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!.



تفسیر:

تصفیه شروع می شود.

سرگذشت نوح که در آیات این سوره آمده است در حقیقت در چند فراز که هر فراز مربوط به يك دوره از مبارزات نوح در مقابل مستکبران است بیان شده: آنچه در آیات قبل گذشت مرحله دعوت و تبلیغ پی گیر و مستمر نوح (علیه السلام) با نهایت جدیت، و با استفاده از تمام وسائل بود، در این مرحله که سالیان دراز طول کشید گروه اندکی - اندک از نظر عدد و بسیار از نظر کیفیت و استقامت - به او ایمان آوردند.

آیات مورد بحث اشاره به مرحله دوم این مبارزه است، مرحله پایان یافتن دوران تبلیغ و آماده شدن برای تصفیه الهی!

در آیه نخست می خوانیم: ((به نوح وحی شد که جز افرادی که از قومت به تو ایمان آورده اند دیگر هیچکس ایمان نخواهد آورد.)) (و اوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن). اشاره به اینکه صفوف به کلی از هم جدا شده، و دیگر دعوت برای ایمان و اصلاح سودی ندارد، و باید آماده تصفیه و انقلاب نهائی شود.

و در پایان آیه به نوح دلداری داده می گوید: ((اکنون که چنین است از کارهائی که اینها انجام می دهند به هیچ وجه اندوهناک و محزون مباش)) (فلا تبتئس بما کانوا یفعلون).

ضمناً از این آیه استفاده می شود که خداوند قسمتهائی از علم اسرار غیب را در هر مورد که لازم باشد در اختیار پیامبرش میگذارد همانگونه که در اینجا به نوح خبر می دهد که در آینده هیچکس از آنها ایمان نخواهد آورد.

به هر حال این گروه عصیانگر و لجوج باید مجازات شوند، مجازاتی که جهان را از لوث وجود آنها پاک کند و مؤمنان را برای همیشه از چنگالشان رها سازد، فرمان غرق شدن آنها صادر شده است، ولی هر چیز وسائلی می خواهد، نوح باید کشتی مناسبی برای نجات مؤمنان راستین بسازد تا هم مؤمنان در مدت ساختن کشتی در مسیر خود ورزیده تر شوند و هم بر غیر مؤمنان به اندازه کافی اتمام حجت گردد.

((به نوح فرمان دادیم که کشتی بسازد، در حضور ما و طبق فرمان ما)) (و اصنع الفلک باعیننا و

وحینا)

منظور از کلمه ((اعیننا)) (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام تلاشها و کوششهای تو





در این زمینه در حضور ما است، بنابراین با فکر راحت به کار خویش ادامه ده، طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب میباشد به انسان هم توان و نیرو می بخشد، و هم احساس مسئولیت بیشتر!

و از کلمه ((وحینا)) چنین بر می آید که نوح چگونگی ساختن کشتی را نیز از فرمان خدا می آموخت، و باید هم چنین باشد زیرا نوح پیش خود نمی دانست ابعاد عظمت طوفان آینده چه اندازه است تا کشتی خود را متناسب با آن بسازد، و این وحی الهی بود که او را در انتخاب بهترین کیفیتها یاری می کرد.

در پایان آیه به نوح هشدار می دهد که از این به بعد ((در باره ستمگران شفاعت و تقاضای عفو مکن چرا که آنها محکوم به عذابند و مسلماً غرق خواهند شد)) (ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا انهم مغرورون). این جمله به خوبی میفهماند که شفاعت درباره همه کس ممکن نیست بلکه شرائطی دارد که اگر در کسی موجود نباشد پیامبر خدا هم حق شفاعت و تقاضای عفو در مورد او ندارد (به جلد اول تفسیر نمونه مراجعه شود)

اما چند جمله هم درباره قوم نوح بشنویم آنها به جای اینکه يك لحظه با مسأله دعوت نوح به طور جدی برخورد کنند و حداقل احتمال دهند که ممکن است اینهمه اصرار نوح (علیه السلام) و دعوتهای مکررش از وحی الهی سرچشمه گرفته، و مسئله طوفان و عذاب حتمی باشد، باز همانطور که عادت همه افراد مستکبر و مغرور است به استهزاء و مسخره ادامه دادند: و هر زمان که گروهی از قومش از کنار او می گذشتند و او و یارانش را سرگرم تلاش برای آماده ساختن چوبها و میخها و وسائل کشتی سازی می دیدند مسخره می کردند و می خندیدند و می گذشتند (و یصنع الفلک و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه).

((ملاء)) آن اشراف از خود راضی همه جا مستضعفان را به مسخره می گیرند و آنها را موجوداتی پست و در خور تحقیر می پندارند، چرا که زر و زور ندارند، نه تنها آنها را مسخره می کنند، بلکه افکارشان هر قدر بلند باشد و مکتبشان هر اندازه ریشه دار باشد و اعمالشان هر چند کاملاً حساب شده باشد به پندار آنها در خور تحقیر است و به همین دلیل پند و اندرز و هشدار و اعلام خطر در آنها اثر نمی کند، تنها تازیانه های عذاب دردناک الهی باید بر پشت آنها نواخته شود.

می گویند این گروههای اشراف قوم نوح هر دسته نوعی استهزاء که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب می کردند.

یکی می گفت: ای نوح مثل اینکه دعوی پیامبری نگرفت آخر سر، نجارشدی ...!

دیگری می گفت: کشتی می سازی بسیار خوب، دریایش را هم بساز! هیچ آدم عاقل دیده ای در وسط خشکی کشتی بسازد؟! ...!



بعضی دیگر شاید می گفتند: اوه کشتی به این بزرگی برای چه می خواهی، لا اقل کوچکتر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی برای تو ممکن باشد!

می گفتند و قاه قاه می خندیدند و می گذشتند و این موضوع در خانه ها و مرکز کارشان به اصطلاح سوژه بحثها بود، و با یکدیگر درباره نوح و کم فکری پیروانش سخن می گفتند!؛ پیرمرد را تماشا کن آخر عمری به چه روزی افتاده است؟ حالا می فهمیم که اگر به سخنان او ایمان نیاوردیم حق با ما بود. اصلا عقل درستی ندارد!؛

و اما نوح با استقامت فوق العاده‌ای که زائیده ایمان است با جدیت فراوان به کار خود ادامه می داد، و بی اعتنا به گفته های بی اساس این کوردلان از خود راضی به سرعت پیشروی می کرد، و روز به روز اسكلت کشتی آماده تر و مهیاتر می شد، فقط گاهی سر بلند می کرد و این جمله کوتاه و پر معنی را به آنها می گفت: ((اگر امروز شما ما را مسخره می کنید ما هم همینگونه در آینده نزدیکی شما را مسخره خواهیم کرد:)) (قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم كما تسخرون):

آن روز که شما در میان طوفان سرگردان خواهید شد و سراسیمه به هر سو می دوید و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت و از میان امواج فریاد می کشید و التماس می کنید که ما را نجات ده آری آن روز مؤمنان برافکار شما و غفلت و جهل و بی خبریتان می خندند

((در آن روز خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغ او خواهد آمد و مجازات جاودان دامنش را خواهد گرفت)) (فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم) اشاره به اینکه اگر چه مزاحمت‌های شما نسبت بما عذاب دردناکی است ولی اولاً ما در تحمل این شدائد سربلندیم و پرافتخار، و ثانیاً اینها هر چه باشد زود گذر است اما مجازات الهی هم خوار کننده است هم پایان ناپذیر و این دو با هم قابل مقایسه نیست.

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - تصفیه نه انتقام

از آیات فوق بخوبی استفاده می شود که عذابهای الهی جنبه انتقامی ندارد، بلکه بخاطر تصفیه نوع بشر و از میان رفتن آنها که شایسته حیات نیستند و باقی ماندن صالحان صورت می گیرد. به این معنی که يك قوم مستکبر و فاسد و مفسد که هیچ امید به ایمان آنها نیست از نظر نظام آفرینش حق حیات ندارد و باید از میان برود، و قوم نوح چنین بودند، چرا که آیات فوق می گوید، اکنون که دیگر امیدی به ایمان بقیه نیست آماده ساختن کشتی شو، و درباره ظالمان هیچگونه





شفاعت و تقاضای عفو منما.

همین موضوع در نفرین این پیامبر بزرگ که در سوره نوح آمده است به چشم می خورد: رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا: ((پروردگارا احدی از این کافران را بر روی زمین مگذار چرا که اگر آنها بمانند بندگان را گمراه می سازند، و از نسل آنها نیز جز گروهی فاجر و بی ایمان به وجود نخواهد آمد!))
اصولا در سازمان آفرینش هر موجودی برای هدفی آفریده شده است، هنگامی که از هدف خود به کلی منحرف شود و تمام راههای اصلاح را بروی خود ببندد باقیماندن او بی دلیل است و خواه و ناخواه باید از میان برود.

و به گفته شاعر نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارم متحیرم که دهقان به چکار هشت ما را!

۲ - نشانه های مستکبرین .

مستکبران خود خواه همیشه مسائل جدی را که در مسیر خواسته ها و هوسها و منافع آنها نیست به بازی و شوخی می گیرند. و بهمین دلیل مسخره کردن حقایق مخصوص آنچه مربوط به زندگی مستضعفان است جزئی از زندگی آنها را تشکیل می دهد، بسیار دیده ایم که آنها برای رنگ و آب دادن به جلسات پر گناه خود دنبال فرد با ایمان تهی دستی می گردند که او را به اصطلاح ملعبه و مضحکه سازند. و اگر در مجالس خود دسترسی به چنین افراد پیدا نکنند فرد یا افرادی از آنها را غیابا سوژه سخن قرار داده و می گویند و مسخره می کنند و می خندند.
آنها خود را عقل کل می پندارند و به گمان اینکه ثروت انبوه و حرام آنها نشانه لیاقت و شخصیت و ارزش آنها است دیگران را نالایق و بی ارزش و فاقد شخصیت می دانند: ولی قرآن مجید سختترین حملات خود را متوجه این گونه افراد مغرور و متکبر کرده و مخصوصا سخریه های آنها را شدیداً محکوم می کند.

فی المثل در تاریخ اسلامی می خوانیم هنگامی که ((ابو عقیل انصاری)) آن کارگر باایمان و فقیر شب را بیدار ماند و به آب آوردن از چاه های مدینه برای خانه ها ادامه داد، و مختصر خرمانی را که از این راه به عنوان مزد دریافت داشته بود به عنوان کمک به ارتش مسلمانان برای جنگ تبوک خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد گروهی از منافقان مستکبر بر او خندیدند آیات قرآن نازل شد و همچون صاعقه بر آنها فرو ریخت (الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرن منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم):
آنها که مؤمنان اطاعت کننده را در کمکهای مالی در راه خدا به باد مسخره می گیرند و آنان را که جز به مقدار توانائی اندک دسترسی به چیز دیگر ندارند مسخره می کنند خداوند آنان را مسخره



خواهد کرد و برای آنها عذاب دردناکی است :

۳ - کشتی نوح

بدون شك كشتی نوح يك كشتی ساده ای نبود و با وسایل آن روز به آسانی و سهولت پایان نیافت، كشتی بزرگی بود که بعلاوه بر مؤمنان راستین يك جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای می داد و آذوقه فراوانی که برای مدتها زندگی انسانها و حیوانهائی که در آن جای داشتند حمل می کرد چنین كشتی با چنین ظرفیت حتما در آن روز بی سابقه بوده است به خصوص که این كشتی باید از دریائی به وسعت این جهان با امواجی کوه پیکر سالم بگذرد و نابود نشود، لذا در بعضی از روایات مفسرین می خوانیم که این كشتی هزار و دویست ذراع طول و ششصد ذراع عرض داشت :

(هر ذراع حدود نیم متر است) .
در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مدت چهل سال قبل از ظهور طوفان یکنوع بیماری به زنان قوم نوح دست داد که دیگر از آنان بچه ای متولد نشد و این در واقع مقدمه ای برای مجازات و عذاب آنان بود.

آیه و ترجمه :

حتى إذا جاء أمرنا وفار التنور قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين وأهلك إلا من سبق عليه القول ومن آمن وما آمن معه إلا قليل (٤٠)
وقال اركبوا فيها بسم الله مجرئها ومرسئها إن ربى لغفور رحيم (٤١)
وهى تجرى بهم فى موج كالجبال ونادى نوح ابنه وكان فى معزل بينى اركب معنا ولا تكن مع الكافرين (٤٢)
قال ساوى إلى جبل يعصمنى من الماء قال لا عاصم اليوم من أمر الله إلا من رحم
و حال بينهما الموج فكان من المغرقين (٤٣)

٤٠ - (این وضع همچنان ادامه یافت) تا فرمان ما فرا رسید و تنور جوشیدن گرفت، (به نوح) گفتیم از هر جفتی از حیوانات (نرو ماده) يك زوج در آن (كشتی) حمل كن، همچنین خاندانت را مگر آنها که قبلا وعده هلاك آنان داده شده (همسر نوح و یکی از فرزندان) و همچنین مؤمنان را، اما جز عده كمی به او ایمان نیاوردند
٤١ - او گفت بنام خدا برآن سوار شويد و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او كنيد، که





پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

۴۲ - و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوهها حرکت میداد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در کوشه ای قرار داشت فریاد زد، پسرم : همراه ما سوار شو با کافران مباش :
 ۴۳ - گفت به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند، گفت امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آندو حائل شد و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت

تفسیر:

طوفان شروع می شود

در آیات گذشته دیدیم که چگونه نوح و مؤمنان راستین دست به ساختن کشتی نجات زدند و تن به تمام مشکلات و سخریه های اکثریت بی ایمان مغرور دادند، و خود را برای طوفان، همان طوفانی که سطح زمین را از لوٹ مستکبران بی ایمان پاک می کرد، آماده ساختند:

آیات مورد بحث سومین فراز این سرگذشت یعنی چگونگی نزول عذاب را بر این قوم ستمگر به طرز گویائی تشریح می کند

نخست می گوید: ((این وضع همچنان ادامه داشت تا فرمان ما صادر شد و طلایع عذاب آشکار گشت و آب از درون تنور جوشیدن گرفت))! (حتی اذآ جاء امرنا و فار التنور). ((تنور)) (با تشدید نون) همان معنی را می بخشد که ((تنور)) در فارسی متداول امروز یعنی محلی که نان در آن پخت و پز می شود.

در اینکه جوشیدن آب از تنور چه تناسبی با مسأله نزدیک شدن طوفان دارد مفسران در آن گفتگو بسیار کرده اند.

بعضی گفته اند جوشیدن آب از درون تنور يك نشانه الهی بوده است برای نوح، تا او متوجه جریان شود و خود و یارانش با وسائل و اسباب لازم بر کشتی سوار شوند.
 گروهی دیگر احتمال داده اند که تنور در اینجا در معنی مجازی و کنائی استعمال شده، اشاره به اینکه تنور خشم و غضب پروردگار فوران پیدا کرد و شعله ور شد، و این به معنی نزدیک شدن عذاب کوبنده الهی است، این تعبیر در فارسی و هم در زبان عربی آمده است که شدت غضب را تشبیه به فوران آتش می کنند.

ولی این احتمال قویتر به نظر می رسد که تنور به معنی حقیقی و معروف آن باشد و منظور از آن، تنور خاصی هم نباشد بلکه منظور بیان این نکته است هنگامی که آب از درون تنور که معمولا



مرکز آتش است جوشیدن گرفت نوح و یارانش متوجه شدند اوضاع به زودی دیگرگون می شود و انقلاب و تحول نزدیک است ((آب کجا و آتش کجا))؟!
به تعبیر دیگر هنگامی که دیدند سطح آب زیر زمینی چنان بالا آمده است که از درون تنور که معمولاً در جای خشک و محفوظی ساخته می شود جوشیدن گرفته فهمیدند موضوع مهمی در پیش است و حادثه نو ظهوری در شرف تکوین است، همین موضوع اخطار و علامتی بود برای نوح و یارانش که برخیزید و آماده شوید!
شاید قوم غافل و بی خبر نیز جوشیدن آب را از درون تنور خانه هایشان دیدند ولی مانند همیشه از کنار این گونه اخطارهای پر معنی الهی چشم و گوش بسته گذشتند، حتی برای يك لحظه نیز به خود اجازه تفکر ندادند که شاید حادثه ای در شرف تکوین باشد، شاید اخطارهای نوح واقعیت داشته باشد.

در این هنگام به نوح ((فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات يك جفت (نر و ماده) بر کشتی سوار کن)) تا در غرقاب، نسل آنها قطع نشود (قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین). ((و همچنین خاندانان را جز آنها که قبلاً وعده هلاک آنها داده شده و نیز مؤمنان را بر کشتی سوار کن)) ((و اهلك الا من سبق علیه القول و من آمن)). ((اما جز افراد کمی به او ایمان نیاوردند)) (و ما آمن معه الا قليل).

این آیه از يك سوا اشاره به همسر بی ایمان نوح و فرزندش ((کنعان)) می کند که داستان آنها در آیات آینده آمده است که بر اثر انحراف از مسیر ایمان و همکاری با گناهکاران رابطه و پیوند خود را از نوح بریدند و حق سوار شدن بر آن کشتی نجات نداشتند، چرا که شرط سواری بر آن در درجه اول ((ایمان)) بود.

و از سوی دیگر اشاره به این می کند که محصول سالیان بسیار دراز تلاش پیگیر نوح (علیه السلام) در راه تبلیغ آئین خویش چیزی جز گروهی اندک از مؤمنان نبود که طبق بعضی از این روایات در این مدت طولانی تنها هشتاد نفر به او ایمان آوردند و حتی بعضی، عدد آنها را از این هم کمتر نوشته اند. و این خود می رساند که این پیامبر بزرگ تا چه حد استقامت و پایداری داشت که برای هدایت هر يك از آنها بسوی خدا به طور متوسط ده سال زحمت کشید: زحمتی که مردم عادی حتی برای هدایت و نجات فرزندشان تحمل نمی کنند.

نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازاتهای کوبنده الهی نزدیک می شد ((به آنها دستور داد که بنام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و بیاد او باشید)) (بسم الله مجراها

مرساها) <۲۷>





چرا می گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد و نام او مدد بگیرید؟ برای اینکه پروردگار من آمرزنده و مهربان است (ان ربی لغفور رحیم) به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آموزشش از لغزشهای شما می گذرد.

سرانجام لحظه نهائی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره های شب ظلمانی سراسر آسمان را فرا گرفت، و آنچنان روی هم متراکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش می شد و خیر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می داد.

باران شروع شد، سریع و سریعتر شد قطره ها درشت و درشتتر شد و همانگونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره قمر میگوید گوئی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلاهای ابرها فرو می ریزد، از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آنقدر بالا آمد که از هر گوشه ای چشمه خروشان جوشیدن گرفت.

و به این ترتیب آبهای زمین و آسمان بهم پیوستند و دست بدست هم دادند و بر سطح زمین ها، کوه ها، دشتهای، دره ها جاری شدند و بزودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها امواج کوه پیکری روی این اقیانوس ترسیم می کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می رفتند و روی یکدیگر می غلطیدند.

((و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه پیکر را می شکافت و همچنان پیش می رفت)) (و) **هی تجری بهم فی موج کالجبال).**

((نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم : یا ما سوار شو و با کافران مباش)) که فنا و نابودی دامت را خواهد گرفت (و نادى نوح ابنه و كان فى معزل یا بنی اربک معنا و لا تکن مع الکافرین). نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان يك پدر، بلکه به عنوان يك مری خستگی ناپذیر و پرامید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود بر نداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسفانه تاثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تاثیر مطلوب خود را ببخشد:

لذا این فرزند لجوج و کوتاه فکر به گمان اینکه با خشم خدا می توان به مبارزه برخاست، ((فریاد زد پدر برای من جوش نزن، بزودی به کوهی پناه میبرم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد)) (قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء).

نوح باز مایوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه فکر از مرکب غرور و خیره سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او ((گفت: فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد (قال لا عاصم الیوم من امرالله). تنها نجات از آن کسی است که مشمول



رحمت خدا باشد و بس (الا من رحم). کوه که سهل است، کره زمین که سهل است، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره کننده اش در برابر قدرت لا یزال او ذره بی مقداری بیش نیست.

مگر بالاترین کوهها در برابر کره زمین همچون برآمدگیهای بسیار کوچکی که روی سطح يك نارنج قرار دارد نیست؟ همان زمینی که يك میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد، همان خورشیدی که يك ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیونها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است.

پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از ((کوه)) کاری ساخته باشد؟! در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پر کاهی از جا کند و در لابلای خود در هم کوید ((و میان پدر و فرزند جدائی افکند و او را در صف غرق شدگان قرار داد))! (و حال بینهما الموج فکان من المغربین)

نکته ها :

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

۱- آیا طوفان نوح (علیه السلام) عالمگیر بود؟

از ظاهر بسیاری از آیات قرآن چنین بر می آید که طوفان نوح (علیه السلام) جنبه منطقه ای نداشته است، بلکه حادثه ای بوده است برای سراسر روی زمین، زیرا کلمه ارض (زمین) به طور مطلق ذکر شده مانند (رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا: ((خداوند بر روی زمین از کافران که هرگز امید به اصلاحشان نیست احدی را زنده مگذار <۲۸> و همچنین آیه ۴۴ همین سوره هود (آیه آینده) و قیل یا ارض ابلعی مائک... ای زمین آبهای خود را فرو بر...))

از بسیاری از تواریخ نیز، جهانی بودن طوفان نوح استفاده می شود، به همین جهت تمام نژادهای کنونی را به یکی از سه فرزند نوح (حام، و سام و یافث) که بعد از نوح باقی ماندند باز می گردانند. در تاریخ طبیعی نیز دورانی بنام دوران بارانهای سیلابی دیده می شود که اگر آن را الزاما مربوط به قبل از تولد جانداران ندانیم قابل تطبیق بر طوفان نوح نیز هست.

این نظریه نیز در تاریخ طبیعی زمین هست که محور کره زمین تدریجا تغییر پیدا می کند یعنی قطب شمال و جنوب تبدیل به خط استوا و خط استوا جای قطب شمال و جنوب را می گیرد، روشن است که به هنگام گرم شدن یخهای فوق العاده متراکم قطبی، آب دریاها به اندازه ای بالا می آید که بسیاری از خشکیها را فرا می گیرد و با نفوذ در لایه های زمین به صورت چشمه های خروشان از نقاط دیگر سر بر می آورد، و همین گسترش آنها باعث فزونی ابرها و بارش بارانهای





زیادتر می گردد.

این مطلب که نوح از حیوانات روی زمین نمونه هائی با خود برداشت نیز مؤید جهانی بودن طوفان است، و اگر محل زندگی نوح را کوفه - آنچنان که در بعضی از روایات آمده است - بدانیم و باز طبق روایات دیگر دامنه طوفان به مکه و خانه کعبه هم کشیده شده باشد، این خود مؤید دیگری بر جهانی بودن این طوفان است.

ولی با این حال احتمال منطقه ای بودن آن نیز بکلی منتفی نیست، زیرا اطلاق کلمه ((ارض)) بر يك منطقه وسیع جهان در قرآن مکرر آمده است چنانکه در سرگذشت بنی اسرائیل می خوانیم: (و اورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها: ((مشرقها و مغربهای زمین را در اختیار گروه مستضعفان (بنی اسرائیل) قرار دادیم)). <۲۹>

حمل حیوانات در کشتی نیز ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین، نسل حیوانات قطع نگردد، بخصوص اینکه در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه های دور دست کار آسانی نبود (دقت کنید).

همچنین قرائن دیگری که در بالا ذکر شد قابل تطبیق بر منطقه ای بودن طوفان نوح می تواند باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که طوفان نوح به عنوان مجازات آن قوم سرکش بود، و ما هیچ دلیلی در دست نداریم که دعوت نوح به سراسر زمین رسیده باشد، اصولاً با وسائل آن زمان رسیدن دعوت يك پیامبر (در عصر خودش) به همه نقاط، بسیار بعید به نظر می رسد. ولی در هر حال هدف قرآن از بیان این سرگذشت عبرت انگیز بیان نکته های تربیتی مهمی است که در آن نهفته است خواه جهانی باشد یا منطقه ای.

۲ - آیا بعد از نزول عذاب توبه ممکن است؟

از آیات گذشته استفاده می شود که نوح حتی بعد از شروع طوفان فرزند خود را تبلیغ می کرد، این دلیل بر آنست که اگر ایمان می آورد ایمانش پذیرفته بود، در اینجا این سؤال پیش می آید که با توجه به آیات دیگر قرآن که در گذشته نمونه هائی از آن را داشته ایم درهای توبه بعد از نزول عذاب بسته می شود، چرا که در این هنگام غالب گنهکاران سرکش که مجازات را با چشم خود

می بینند بی اختیار و از روی اضطرار توبه می کنند، توبه های بی ارزش و بی محتوا!

اما با دقت در آیات فوق پاسخ این سؤال را می توان چنین یافت که شروع طوفان و آغاز کار آن نشانه روشنی بر عذاب نبود، بلکه يك باران تند و بی سابقه بنظر می رسید، به همین دلیل فرزند نوح به پدر گفت من به کوه پناه می برم تا از غرقاب نجات یابم به گمان اینکه باران و طوفان يك باران و طوفان طبیعی است، در چنین هنگامی باز بودن درهای توبه مساله عجیبی نیست!.



سؤال دیگری که در مورد فرزند نوح ممکن است پیش آید این است که چرا او در این لحظه حساس تنها فرزند خود را مخاطب ساخت، نه همه مردم را؟ این ممکن است به خاطر آن باشد که او وظیفه دعوت عمومی اش را حتی فرزندش انجام داده بود، ولی درباره فرزند وظیفه سنگین تری داشت و آن وظیفه ابوت علاوه بر ((نبوت)) بود بهمین دلیل برای ادای این وظیفه در آخرین لحظه روی فرزندش تاکید بیشتری می کرد.

احتمال دیگری با توجه به گفته بعضی از مفسران نیز وجود دارد که فرزند نوح در آن موقع نه در صف کفار قرار داشت و نه در صف مؤمنان و جمله و کان فی معزل (او در گوشه تنهایی قرار گرفته بود) را دلیل بر آن دانستند، گرچه به حکم قرار نگرستن در صف مؤمنان مستحق مجازات بود ولی کناره گیریش از صف کفار ایجاب می کرد که مورد محبت و لطف بیشتری از طریق تبلیغ قرار گیرد، به علاوه این جدائی از صف کفار این فکر را برای نوح به وجود آورده بود که شاید از کار خود پشیمان شده باشد.

این احتمال نیز با توجه به آیات آینده وجود دارد که پسر نوح با صراحت مخالفت با پدر نمی کرد بلکه به صورت منافقان بود، و در برابر او گاه اظهار موافقت می نمود، به همین دلیل نوح درباره او تقاضای نجات از خدا کرد.

به هر حال آیه فوق هیچگونه منافاتی با سایر آیات قرآن که می گوید: هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود، ندارد؟

۳ - درسهای تربیتی در طوفان نوح

همانگونه که می دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درسهای عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در همین قسمت که تاکنون از داستان نوح خوانده ایم نکته های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلا اشاره می شود:

الف) پاکسازی روی زمین - درست است که خداوند، ((رحیم)) و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، ((حکیم)) نیز می باشد، به مقتضای حکمتش هر گاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات برای آنها نیست سرانجام از طریق انقلابهای اجتماعی و یا انقلابهای طبیعی، سازمان زندگی آنها در هم کوبیده و نابود می شود.

این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی، يك سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملتها و حتی در عصر و زمان ما! و چه بسا جنگهای جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد.

ب) مجازات با طوفان چرا؟ - درست است که يك قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله





نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازاتها و گناهان اقوام بوده و هست (دقت کنید).
فرعون تکیه گاه قدرتش را رود ((عظیم نیل)) و آبهای پر برکت آن قرار داده بود و جالب اینکه نابودی او هم بوسیله همان شد!

نمرود متکی به لشکر عظیمش بود و چنانکه می دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد!

قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه های حیاتبخش باران می داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد.

و از اینجا به خوبی روشن می شود که چقدر برنامه های الهی حساب شده است و اگر می بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگهای جهانی اول و دوم بوسیله مدرنترین سلاحهایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه گاه آنها در استعمار و استثمار خلقهای مستضعف جهان محسوب می شد!

ج) نام خدا در هر حال و در همه جا - در آیات بالا خواندیم نوح به بارانش دستور می دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او، و به یاد او، و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود چرا که هر کار بی نام او شروع شود ((ابترا و بریده دم)) خواهد بود. <۳۰> همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است کل امر ذی بال لم یذکر

فیه بسم الله فهو ابتر (هرکار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود)
ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدائی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چرا که انگیزه های مادی پایان می پذیرد ولی انگیزه های الهی تمام نشدنی است، هدفهای مادی به اوج خود که رسید خاموش می شود، اما هدفهای الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود.

د) پناهگاههای پوشالی - معمولاً هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عدهای به قدرت جسمانیشان، و جمعی به نیروی فکری شان، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می گوید، و تاریخ نشان داده، هیچیک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد، و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت در هم می ریزد فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر (علیه السلام) نیز در همین اشتباه بود، گمان می کرد کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت يك موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد.



به همین دلیل در پاره ای از دعاها می خوانیم من از خشمم تو به سوی تو فرار می کنم هارب منك اليك <۳۱> یعنی اگر پناهگاهی در برابر طوفان خشمم تو باشد باز همان ذات پاك تو است و باز گشت به سوی تونه چیز دیگر.

۵) کشتی نجات - رهائی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست، لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات يك مکتب کار ساز حیاتبخش مثبت است، که در برابر امواج طوفانهای افکار انحرافی مقاومت می کند و پیروانش را به ساحل نجات می رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی امامان اهل بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان ((کشتی نجات)) معرفی شده اند.

((حنش بن مغیره)) می گوید: من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه در خانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی شناسد بشناسد. من همان جندب هستم (نام اصلی ابوذر جندب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می فرمود مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی ((مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می یابد)) <۳۲> در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله فمن تخلف عنها غرق :: <۳۳> ((و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود)) - یا - من تخلف عنها هلك <۳۴> (هر کس از آن تخلف کند هلاک می شود اضافه شده است)).

این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صراحت می گوید به هنگامی که طوفانهای فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است، و ما این مساله را بخوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتبهای غیر اسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهل بیت و برنامه های انقلابی آنها پناه بردند.

۲۷- «مجرا» و «مرسا» هر دو اسم زمان است، به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف».

۲۸- سوره نوح آیه ۲۶

۲۹- اعراف - ۱۳۷

۳۰- سفینه البحار جلد اول صفحه ۶۶۳.

۳۱- دعای ابوحمزه ثمالی.

۳۲- ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار

جلد اول صفحه ۲۱۱ آورده است.





۳۳- معجم الکبیر نوشته حافظ طبرانی صفحه ۱۳۰ (مخطوط).

۳۴- همان مدرک - گروه دیگری از بزرگان اهل سنت مانند حاکم نیشابوری در مستدرک و ابن مغزلی در مناقب امیرالمومنین و علامه خوارزمی در مقتل الحسین، و حموی در فرائد السمطين، همچنین گروه کثیری در کتابهای خود آورده اند (برای توضیح بیشتر به جلد ۹ احقاق الحق صفحه ۲۸۰ ط جدید مراجعه شود).

آیه و ترجمه :

و قیل یا أرض ابلعی ماءك و یسماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی

الجودی و قیل بعدا للقوم الظلمین (۴۴)

۴۴ - و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر، و ای آسمان خودداری کن، و آب فرو نشست و کار پایان یافت، و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر!

تفسیر:

پایان يك ماجرا.

همانگونه که در آیات گذشته بطور اجمال و سر بسته خواندیم، سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فرا گرفت، آب بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی خبر به گمان اینکه يك طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگیها و کوههای زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجسام بی جان طغیانگران، و باقیمانده خانه ها و وسائل زندگانشان در لابلای کفها روی آب به چشم می خورد!

نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده، امواج کشتی را به هر سو می برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ماه ذی الحجة و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود <۳۵> و نقا مختلفی و حتی طبق پاره ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد.

سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می کند و می گوید: ((به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در



کام فرو بر))! (و قیل یا ارض ابلعی مائک).

((و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار)) (و یا سماء اقلعی) ((و آب فرو نشست))

(و غیض الماء).

((و کار پایان یافت)) (و قضی الامر). ((و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت)) (و استوت علی

الجودی)

((در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر))! (و قیل بعدا للقوم الظالمین)

تعبیرات آیه فوق بقدری رسا و دلنشین است و در عین کوتاهی گویا و زنده، و با تمام زیبایی

آنقدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه ((فصیحترین

و بلیغترین)) آیات قرآن محسوب می شود، هر چند همه آیات قرآن در سر حد اعجاز از فصاحت

و بلاغت است.

شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می خوانیم که گروهی از کفار

قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقه

مندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان بر ایشان تدارک دیدند،

مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه! تا با خیال راحت به ترکیب جمله هائی همانند

قرآن بپردازند!

اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و

گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست، و اصولا شباهت به کلام مخلوقین ندارد،

این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و مأیوسانه پراکنده گشتند. <۳۶>

((جودی)) کجا است؟ بسیاری از مفسران گفته اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در

آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل <۳۷>. بعضی دیگر از مفسرین آن را

کوهی در حدود شام و یا نزدیک ((آمد)) و یا در شمال عراق دانسته اند. در کتاب مفردات راغب

آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزائر و

الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی باز گردد زیرا ((موصل)) و آمد

و ((جزیره)) همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می باشند.

بعضی دیگر از مفسران احتمال داده اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است، یعنی

کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت، ولی

مشهور و معروف همان معنی اول است.

در کتاب ((اعلام قرآن)) درباره کوه جودی تحقیق و تتبعی شده است که در ذیل می آوریم:





((جودی نام کوهی است که کشتی نوح بر فراز آن به خاک نشست و نام آن در سوره هود آیه ۴۴ که قریب المضمون با مندرجات تورات است ذکر شده است ... نسبت به محل کوه جودی سه قول اظهار شده است :

۱ - بنا بر قول اصفهانی، کوه جودی در عربستان است و یکی از دو کوهی است که در قلمرو قبیله ((طی)) واقعست.

۲ - کوه جودی سلسله کاردین است که در شمال شرقی جزیره ((ابن عمر)) در مشرق دجله، نزدیک به موصل، واقع است، و اکراد آن را به لهجه خود ((کاردو)) و یونانیان جوردی و اعراب آن را جودی خوانده اند.

در ترگوم یعنی ترجمه کلدانی تورات، و همچنین در ترجمه سریانی تورات، محل به خاک نشستن کشتی نوح، قلعه کوه اکراد ((کاردین)) معین شده است.

جغرافیون عرب نیز جودی مذکور در قرآن را بر این کوه منطبق کرده اند و گفته اند که تخته پاره های کشتی نوح در قلعه این کوه تا زمان بنی عباس باقی بوده است و مشرکین آن را زیارت می کرده اند.

در داستانهای بابلی داستانی شبیه به داستان توفان نوح موجود است، به علاوه می توان احتمال داد که دجله طغیان کرده باشد و مردم آن حدود دچار طوفان شده باشند. در کوه جودی کتیبه های آشوری موسوم به کتیبه های ((میسر)) موجود است و در این کتیبه ها نام ((آراتو)) دیده شده است.

۳ - در ترجمه فعلی تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح کوه های آارات تعیین شده و آن کوه ماسیس واقع در ارمنستان است. نویسنده قاموس کتاب مقدس معنی اولیه را ((ملعون)) ضبط کرده و گفته است : بنا بر روایات، کشتی نوح بر فراز این کوه به خاک نشست، و آن را عربها ((جودی)) می نامند، و ایرانیان کوه نوح وترکان آن را ((کرداغ)) به معنی کوه سرایشیب می خوانند و در نزدیکی ارس واقع است.

تا قرن پنجم ارمنه در ارمنستان کوهی به نام جودی نمی شناختند، و از آن قرن شاید بر اثر اشتباه مترجمین تورات که کوه ((اکراد)) را کوه آارات ترجمه کرده اند برای علماء ارمنی چنین تصویری پیدا شده است. شاید مجوز این تصور آن بوده است که آشوریان بر کوه های شمال و جنوب دریایچه ((وان)) نام آارات یا آراتو، میداده اند.

می گویند که حضرت نوح بر فراز کوه جودی پس از فرو نشستن توفان، مسجدی ساخت و آرامنه هم می گویند که در پای کوه جادی قریه ((ثمانین)) یا ((ثمان)) نخستین محلی بوده که



همراهان نوح بدان فرود آمده اند. <۳۸>

- ۳۵- تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۲۲۶۹ - ابوالفتوح رازی جلد ۶ صفحه ۲۷۸ - مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۱۶۴ و طبری جلد ۱۲ صفحه ۲۹.
- ۳۶- مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۱۶۵ - روح المعانی جلد ۱۲ صفحه ۵۷.
- ۳۷- مجمع البیان و روح المعانی و قرطبی ذیل آیه مورد فوق.
- ۳۸- اعلام قرآن خزائلی صفحه ۲۸۱.

آیه و ترجمه :

و نادى نوح ربه فقال رب ان ابني من اهلى و ان وعدك الحق و انت احكم الحكمين (۴۵)

قال ينوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صلح فلا تسلمن ما ليس لك به علم اى اعظك ان تكون من الجهلين (۴۶)
قال رب انى اعود بك ان اسلك ما ليس لى به علم و لا تغفر لى و ترجمنى اكن من الخسرين (۴۷)

- ۴۵ - نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تواز همه حکم کنندگان برتری.
- ۴۶ - فرمود: ای نوح! او از اهل تون نیست! او عمل غیر صالحی است، بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی!
- ۴۷ - عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم، و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود.

تفسیر:

سرگذشت دردناک فرزند نوح

در آیات گذشته خواندیم که فرزند نوح، نصیحت و اندرز پدر را نشنید و تا آخرین نفس دست از حاجت و خیره سری برداشت و سرانجام در میان امواج طوفان گرفتار و غرق شد.





آیات مورد بحث قسمت دیگری از همین ماجرا را بیان می کند و آن اینکه وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت: ((پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است، و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی، و تو از همه حکم کنندگان برتری، و دروفای به عهد از همه ثابت تری)) (و نادى نوح ربه فقال رب ان ابنى من اهلى و ان وعدك الحق و انت احکم الحاکمین).

این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آنجا که می فرماید: قلنا حمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلك الا من سبق علیه القول: ((ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و همچنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است)). نوح چنین فکر می کرد که منظور از جمله الا من سبق علیه القول تنها همسر بی ایمان و مشرک او است، و فرزندش کنعان جزء آنها نیست، و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت. اما بلافاصله پاسخ شنید، پاسخی تکان دهنده و روشنگر از یک واقعیت بزرگ واقعیتهایی که پیوند مکتبی را ما فوق پیوند نسبی و خویشاوندی قرار می دهد.

((ای نوح! او از اهل تو نیست))! (قال یا نوح انه لیس من اهلك). (بلکه او عملی است غیر صالح)) (انه عمل غیر صالح).

فرد ناشایسته ای است که بر اثر بریدن پیوند مکتبیش از تو، پیوند خانوادگیش به چیزی شمرده نمی شود.

((حال که چنین است، چیزی را که به آن علم نداری از من تقاضا نکن)) (فلا تستلن ما لیس لك به علم).

((من به تو موعظه می کنم تا از جاهلان نباشی)) (انی اعظک ان تکون من الجاهلین).

نوح دریافت که این تقاضا از پیشگاه پروردگار درست نبوده است و هرگز نباید نجات چنین فرزندی را مشمول وعده الهی بر نجات خاندانش بداند، لذا رو به درگاه پروردگار کرد و گفت: ((پروردگارا من به تو پناه می برم از اینکه چیزی از تو بخواهم که به آن آگاهی ندارم)) قال انی

اعوذ بك ان اسئلك ما لیس لی به علم).

((و اگر مرا نبخشی و مشمول رحمتت قرار ندهی از زیانکاران خواهم بود)) (و ان لا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین).



نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - چرا فرزند نوح، عمل غیر صالح بود؟

بعضی از مفسران معتقدند که در این آیه کلمه ای در تقدیر است، و در اصل مفهومش چنین است: «فرزند تو دارای عمل غیر صالح است». ولی با توجه به اینکه گاهی انسان در انجام يك کار آنچنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود در ادبیات زبانهایی مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود، مثلاً گفته می شود فلانکس سرا پا عدل و سخاوت است، و یا فلان شخص سرا پا دزدی و فساد است، گویی آنچنان در آن عمل غوطه ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است.

این پیامبر زاده نیز آنقدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستان غوطه ور گشت که گویی وجودش تبدیل به يك عمل غیر صالح شد. بنابراین تعبیر فوق در عین اینکه بسیار کوتاه و مختصر است، گویای يك واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می رفت، اما اکنون که سرا پا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست، اصلاً حرفش را نزن !.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این فرزند حقیقتاً، فرزند او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی رسد، زیرا جمله ((انه عمل غیر صالح)) در واقع به منزله علت است برای ((انه لیس من اهلك)) یعنی اینکه می گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

نکته دوم : ۲ - با توجه به گفتار نوح در آیات فوق و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست. پاسخ این سؤال را می توان از این راه داد، که این فرزند - همانگونه که سابقاً هم اشاره شد - وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود، و چهره منافق گونه او، هر کس را ظاهراً به اشتباه می انداخت.

به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می کرد، و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد - و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند - سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند. اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، فوراً در مقام عذر خواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سر نزنده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترك اولی برای او با آن





شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد. و از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که مگر انبیاء گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند.

۳ - آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟

آیات فوق یکی دیگر از عالیترین درسهای انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتبهای مادی مطلقاً مفهوم ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی يك اصل اساسی است. پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتبهای آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است.

در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دور افتاده که نه از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نه از قریش، و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف ((سلمان منا اهل البیت)) سلمان از خانواده ما است جزء خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلا فصل پیامبری همچون نوح بر اثر گسستن

پیوند مکتبیش با پدر، آنچنان طرد می‌شود که با (انه لیس من اهلك) روبرو می‌گردد. ممکن است چنین مساله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد. به همین دلیل در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند، و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل بیت (علیهم السلام) در زندگانی آنها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان دهنده

ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است. از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند ((انه عمل غیر صالح)) یکی از حاضران عرض کرد بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام فرمود: کلا لقد کان ابنه و لکن لما عصی الله نفاه عن ابیه کذا من کان منالیم یطع الله فلیس منا: ((نه چنین نیست، او براستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند)).

<۳۹>

۴ - مسلمانان مطرود! : بی‌مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب اهلیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می‌سازد:



۱- پیامبر اسلام می فرماید: من غش مسلما فلیس منا: ((آنکس که با برادران مسلمانان تقلب و خیانت کند از ما نیست)) <۴۰>

۲- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لیس بولی لی من اکل مال مؤ من حراما ((کسی که مال مؤ منی را به گناه بخورد، دوست من نیست)). <۴۱>

۳- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: الا و من اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی: ((بدانید کسی که مردم او را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست))

۴- امام فرمود: لیس من شیعتنا من یظلم الناس: ((کسی که به مردم ستم می کند شیعه ما نیست))

۵- امام کاظم فرمود: لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم <۴۲> ((کسیکه هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست))

۶- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم <۴۳> کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند ای مسلمانان به دادم برسید و مکم کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست.

۷- امام باقر (علیه السلام) به یکی از یارانش به نام جابر فرمود: و اعلم یا جابر بانک لا نکون لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انت رجل سوء لم یجزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرنک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله: ((ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن

عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی)) <۴۴>
این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم قناعت می کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می کشد، و به وضوح ثابت می کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیر بنائی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه های آن است، و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود.

۳۹- تفسیر صافی ذیل آیات فوق.

۴۰- سفینة البحار ج ۲ ص ۳۱۸.

۴۱- وسائل جلد ۱۲ صفحه ۵۳.

۴۲- بحار جلد ۱۵ (طبع قدیم) بخش اخلاق.

۴۳- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۶۴.





۴۴- سفینه البحار جلد دوم صفحه ۶۹۱.

آیه و ترجمه :

قیل ینوح اهبط بسلم منا و برکت علیک و علی امم ممن معک و امم سنمتعهم ثم
یسهم منا عذاب الیم (۴۸)
تلك من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها أنت ولا قومک من قبل هذا
فاصبر ان العقبه للمتقین (۴۹)

۴۸- (به نوح) گفته شد: ای نوح! با سلامت و برکت از ناحیه ما برتو و بر تمام امتهایی که با
تواند، فرود آی، و امتهایی نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره مند می سازیم سپس عذاب
دردناکی از سوی ما به آنها می رسد.

۴۹- اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم، نه تو و نه قوم تو اینها
را قبل از این نمی دانستید، بنابراین صبر و استقامت کن که عاقبت از آن پرهیزکاران است.

تفسیر:

نوح به سلامت فرود آمد

این آیات آخرین آیاتی است که درباره نوح و سرگذشت عبرت انگیزش در این سوره آمده است که
در آن اشاره به فرود آمدن نوح از کشتی و تجدید حیات و زندگی عادی بر روی زمین شده است.
در نخستین آیه می گوید: ((به نوح خطاب شد که به سلامت و با برکت از ناحیه ما بر تو و بر
آنها که با تو فرود آیی)) (قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک)
بدون شك ((طوفان)) همه آثار حیات را در هم کوبیده بود، و طبعاً زمینهای آباد مراتع سرسبز و
باغهای خرم، همگی ویران شده بودند، و در این هنگام بیم آن می رفت که نوح و یارانش از نظر
((زندگی)) و ((تغذیه)) در مضیقه شدید قرار گیرند، اما خداوند به این گروه مؤمنان اطمینان داد
که درهای برکات الهی به روی شما گشوده خواهد شد و از نظر زندگی هیچگونه نگرانی به خود
راه ندهند.

به علاوه ممکن بود نگرانی دیگری از نظر سلامت برای نوح و پیروانش پیدا شود که زندگی کردن
در مجاورت این باتلاقیها و مردابهای باقیمانده از طوفان ممکن است سلامت آنها را به خطر افکند،
لذا خداوند در این زمینه نیز به آنها اطمینان داد که هیچگونه خطری شما را تهدید نمی کند و





آن کس که طوفانرا برای نابودی طغیانگران فرستاد، هم او می تواند محیطی ((سالم)) و ((پر برکت)) برای مؤمنان فراهم سازد.

این جمله کوتاه به ما می فهماند که قرآن تا چه اندازه به ریزه کاریهای مسائل اهمیت می دهد و آنها را در عباراتی بسیار فشرده و زیبا منعکس می سازد.

کلمه ((امم)) جمع ((امت)) است، و این تعبیر می رساند که همراه نوح امتهائی بودند، این عبارت ممکن است به خاطر آن باشد که افرادی که با نوح بودند هر يك سرچشمه پیدایش قبیله و امتی گشتند و یا اینکه واقعا آنها که با نوح بودند هر گروهی از قوم و قبیله ای بودند که مجموعا امتهائی تشکیل می دادند.

این احتمال نیز وجود دارد که ((امم)) اصناف حیوانی را که با نوح بودند نیز شامل گردد، زیرا در قرآن مجید کلمه ((امت)) بر آنها نیز اطلاق شده است، چنانکه در سوره انعام آیه ۳۸ می خوانیم : و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم : هیچ جنبنده ای در روی زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر اینکه آنها نیز امتهائی مثل شما هستند))

بنابراین همانگونه که نوح و یارانش به لطف بی پایان پروردگار در برابر آنها همه مشکلات زندگی بعد از طوفان در سلامت و برکت زیستند، انواع جاندارانی که با نوح از کشتی پیاده شدند و گام به روی زمین گذاشتند نیز این سلامت و مصونیت را به لطف الهی داشتند، سپس اضافه می کند با این همه باز در آینده از نسل همین مؤمنان امتهائی به وجود

می آیند که انواع نعمتها را به آنها می بخشیم، ولی آنها در غرور و غفلت فرو می روند سپس عذاب دردناک ما به آنها می رسد (و امم ستمتعمهم ثم یمسهم منا عذاب الیم) بنابراین چنین نیست که این انتخاب اصلاح، و اصلاح نوع انسانی از طریق طوفان آخرین انتخاب، و آخرین اصلاح باشد، بلکه باز هم تا زمانی که نوع آدمی به عالیترین مرحله رشد و تکامل برسد، به خاطر سوء استفاده کردن از آزادی اراده گاه در راه شر و فساد قدم می گذارد و باز همان برنامه مجازات در این جهان و سرای دیگر دامنش را می گیرد.

جالب اینکه در جمله فوق فقط می گوید: ((سنمتعمهم)) بزودی آنها را از انواع نعمتها بهره مند می کنیم، و بلافاصله سخن از عذاب و مجازات آنها می گوید، اشاره به اینکه بهره وری از نعمت فراوان در افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان به جای اینکه حس شکر گزاری و اطاعت را بیدار کند، غالباً بر طغیان و غرور آنها می افزاید، و به دنبال آن رشته های بندگی خدا را پاره می کند. جمله ای که مرحوم ((طبرسی)) در مجمع البیان از یکی از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده، جالب است، آنجا که می گوید هلك المستمتعون فی الدنيا لان الجهل یغلب علیهم و الغفلة،





فلا یتفکرون الا فی الدنیا و عمارتها و ملاذها؛ صاحبان نعمت در دنیا هلاک و گمراه شدند چرا که چهل و غفلت بر آنها غالب می شود و جز در فکر دنیا و لذتهای آن نیستند)). این واقعیت در زندگی کشورهای متنعم و ثروتمند دنیا به خوبی دیده می شود که آنها غالباً در فساد غوطه ورند، نه تنها به فکر مستضعفان جهان نیستند، بلکه روز بروز طرحی تازه برای مکیدن هر چه بیشتر خون آنها می ریزند.

به همین دلیل بسیار می شود که خداوند جنگها و حوادث دردناکی که نعمتها را موقتاً سلب می کند، بر آنها فرو می ریزد، شاید بیدار شوند.

در آخرین آیه که با آن داستان نوح در این سوره پایان می گیرد، یک اشاره کلی به تمام آنچه گذشت می کند و می فرماید: ((اینها همه از اخبار غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم)) (تلك من انباء الغیب نوحیها الیک).

((هیچگاه نه تو و نه قوم تو قبل از این از آن آگاهی نداشتید)) (ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا).

با توجه به آنچه شنیدی و آنهمه مشکلاتی که نوح در دعوتش با آن روبرو بود، و با این حال استقامت و رزید، تو هم صبر و استقامت کن، چرا که سرانجام پیروزی برای پرهیزکاران است (فاصبر ان العاقبة للمتقین).

نکته ها : آیه اخیر به چند نکته اشاره می کند:

۱- بیان داستان انبیاء به صورت واقعی و خالی از هر گونه خرافه و تحریف تنها از طریق وحی آسمانی ممکن است و گرنه کتب تاریخ پیشینیان آنقدر با اسطوره ها و افسانه ها آمیخته شده که شناخت حق از باطل در آن ممکن نیست و هر قدر بیشتر به عقب بر می گردیم، این آمیختگی بیشتر می شود. بنابراین بیان سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین، خالی از هر گونه خرافات خود یکی

از نشانه های حقانیت قرآن و پیامبر اسلام است <۴۵>

۲- از این آیه استفاده می شود که برخلاف آنچه برخی می پندارند پیامبران از علم غیب آگاهی داشتند، منتها این آگاهی از طریق الهی و به مقداری که خدا می خواست بود، نه اینکه از پیش خود چیزی بدانند و اگر می بینیم درپاره ای از آیات نفی علم غیب شده اشاره به همین است که علم آنها ذاتی نیست بلکه فقط از ناحیه خدا است.

۳- این آیه واقعیت دیگری را نیز روشن می کند که بیان سرگذشت انبیاء و اقوام گذشته در قرآن تنها درسی برای امت اسلامی نیست، بلکه علاوه بر این یک نوع دلداری و تسلی خاطر و تقویت اراده و روحیه برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز هست، چرا که او هم بشر است، و باید از



این طریق در مکتب الهی درس بخواند و برای مبارزه با طاغوت‌های عصر خویش آماده تر شود، و از انبوه مشکلاتی که بر سر راهش وجود دارد نهراسد یعنی همان گونه که نوح با آنهمه گرفتاریهای طاقت فرسا صبر و استقامت به خرج داد، و به ایمان آوردن يك عده بسیار کم در عمر طولانی معروفش دلخوش بود، تو هم باید صبر و استقامت را در هر حال از دست ندهی.

در اینجا داستان نوح را با تمام شگفتیها و عبرتهایش رها کرده و به سراغ پیامبر بزرگ دیگری یعنی هود که این سوره به نام او نامیده شده است می رویم :

۴۵- در این زمینه در کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» شرح مبسوطی آمده است

آیه و ترجمه :

وإلی عاد آخاهم هودا قال یقوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره إن أنتم إلا مفترون
(۵۰)

یقوم لا أسلکم علیه أجر إن أجری إلا علی الذی فطرنی أفلا تعقلون (۵۱)
و یقوم استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یردکم قوۃ إلی
قوتکم و لا تتولوا مجرمین (۵۲)

۵۰- (ما) بسوی (قوم) عاد، برادرشان هود را فرستادیم، (به آنها) گفت ای قوم من ! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست، شما فقط تهمت می زنید.

۵۱- ای قوم من ! من از شما پاداشی نمی طلبم پاداش من فقط بر کسی است که مرا آفریده، آیا نمی فهمید؟

۵۲- وای قوم من ! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او بازگردید تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیروئی بر نیروئی شما بیفزاید، و روی (از حق) برنتابید و گناه نکنید.





تفسیر:

بت شکن شجاع

همانگونه که گفتیم در این سوره داستان دعوت پنج پیامبر بزرگ و شاداند و سختیهای این دعوتها و نتایج آنها بیان شده است، در آیات قبل سخن از نوح بود و اکنون نوبت به هود می رسد.

همه این پیامبران دارای يك منطق و يك هدف بودند، آنها برای نجات بشریت از انواع اسارتها، و دعوت به سوی توحید با تمام ابعادش قیام کردند، شعار همه آنها ایمان و اخلاص و تلاش و کوشش و استقامت در راه خدا بود، واکنش اقوام مختلف در برابر همه آنان نیز تند و خشن و توأم با انواع قهرها و فشارها بود.

در نخستین آیه از این ماجرا می فرماید ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم (و الی عاد اخاهم هودا).

در اینجا از هود تعبیر به برادر می کند، این تعبیر یا به خاطر آن است که عرب از تمام افراد قبیله تعبیر به برادر می کند چرا که در ریشه نسب با هم مشترکند، مثلاً به يك نفر از طایفه بنی اسد اخو اسدی می گوید و از طایفه مذحج، اخو مذحج.

و یا اشاره به این است که رفتار هود مانند سایر انبیاء با قوم خود کاملاً برادرانه بود، نه در شکل يك امیر و فرمانده، و یا حتی يك پدر نسبت به فرزندان، بلکه همچون يك برادر در برابر برادران دیگر بدون هرگونه امتیاز و برتری جوئی.

نخستین دعوت هود همان دعوت تمام انبیاء بود، دعوت به سوی توحید و نفی هرگونه شرك هود به آنها گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید (قال یا قوم اعبدوا الله). چرا که هیچ اله و معبود شایسته جز او وجود ندارد (ما لکم من اله غیره).

شما در اعتقادی که به بتها دارید در اشتباهید و به خدا افترا می بندید (ان انتم الا مفترون). این بتها نه شریک او هستند و نه منشا خیر و شر و هیچ کاری از آنها ساخته نیست، چه افترا و تهمتی از این بالاتر که برای چنین موجودات بی ارزشی این همه مقام قائل شوید.

هود (علیه السلام) سپس اضافه کرد ای قوم من! من در دعوت خودم هیچگونه چشمداشتی از شما ندارم، هیچگونه پاداشی از شما نمی خواهم تا گمان کنید فریاد و جوش و خروش من برای رسیدن به مال و مقام است، و یا شما به خاطر سنگینی بار پاداشی که می خواهید برای من در نظر بگیرید تن به تسلیم ندهید. (یا قوم لا استلکم علیه اجرا) تنها اجر و پاداش من بر آن کسی است که مرا آفریده به من روح و جسم بخشیده و در همه چیز مدیون او هستم همان خالق و رازق



من (ان اجری الا علی الذی فطرنی).

اصولاً من اگر گامی برای هدایت و سعادت شما بر می دارم به خاطر اطاعت فرمان او است و بنابراین باید اجر و پاداش از او بخواهم نه از شما. به علاوه مگر شما چیزی از خود دارید که به من بدهید هر چه شما دارید از ناحیه او است آیا نمی فهمید؟ (افلا تعقلون).

سرانجام برای تشویق آنها و استفاده از تمام وسائل ممکن برای بیدار ساختن روح حق طلبی این قوم گمراه، متوسل به بیان پادشاهی مادی مشروط می شود که خداوند در اختیار مؤمنان در این جهان می گذارد و می گوید: ای قوم من! از خدا بخاطر گناهانتان طلب بخشش کنید (و یا قوم استغفروا ربکم). سپس توبه کنید و به سوی او باز گردید (ثم توبوا الیه).

اگر شما چنین کنید به آسمان فرمان می دهد قطره های حیاتبخش باران را بر شما پی در پی فرو فرستد (یرسل السماء علیکم مدراراً) <٤٦>

تا کشت و زرع و باغهای شما به کم آبی و بی آبی تهدید نشوند و همواره سرسبز و خرم باشند. به علاوه در سایه ایمان و تقوا و پرهیز از گناه و بازگشت به - سوی خدا نیروئی بر نیروی شما می افزاید (و یزدکم قوة الی قوتکم).

هرگز فکر نکنید که ایمان و تقوا از نیروی شما می کاهد، نه هرگز. بلکه نیروی جسمانی شما را با بهره گیری از نیروی معنوی افزایش می دهد و با این پشتوانه مهم قادر خواهید بود اجتماعی آباد، جمعیتی انبوه، اقتصادی سالم، و ملتی پر قدرت و آزاد و مستقل داشته باشید.

بنابراین از راه حق روی بر نتابید و در جاده گناه قدم مگذارید (ولا تتولوا مجرمین).

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - توحید خمیر مایه دعوت همه پیامبران

تاریخ انبیاء نشان می دهد که همه آنها دعوت خود را از توحید و نفی شرک و هر گونه بت پرستی آغاز کردند، و در واقع هیچ اصلاحی در جوامع انسانی بدون این دعوت میسر نیست، چرا که وحدت جامعه و همکاری و تعاون و ایثار و فداکاری همه اموری هستند که از ریشه توحید معبود سیراب می شوند.

اما شرک سرچشمه هر گونه پراکندگی و تضاد و تعارض و خودکامگی و خود محوری و انحصار طلبی است، و پیوند این مفاهیم با شرک و بت پرستی به مفهوم وسیعش چندان مخفی نیست. آن کس که خود محور یا انحصار طلب است تنها خویشتن را می بیند و به همین دلیل مشرک است، توحید قطره وجود یک فرد را در اقیانوس پهناور جامعه حل می کند، موحد چیزی جز یک واحد





بزرگ یعنی سراسر جامعه انسانی و بندگان خدا نمی بیند. برتری جویان از نوعی دیگر از انواع شرك مایه می گیرند، و همچنین آنها که دائما با هموعانشان در جنگ و ستیزند و منافع خود را از منافع دیگران جدا می بینند، این دوگانگی و چندگانگی چیزی جز شرك در چهره های مختلف نیست. به همین دلیل پیامبران برای اصلاحات وسیعشان همه از همینجا شروع کرده اند، توحید معبود (الله) و سپس توحید کلمه و توحید عمل و توحید جامعه.

۲- رهبران راستین پاداشی از پیروان نمی طلبند. يك پيشوای واقعی در صورتی می تواند دور از هر گونه اتهام و در نهایت آزادی به راه خود ادامه دهد و هر گونه انحراف و کجروی را در پیروانش اصلاح کند که وابستگی و نیاز مادی به آنها نداشته باشد، و گرنه همان نیاز زنجیری خواهد شد بر دست و پای او، و قفل و بندی بر زبان و فکر او! و منحرفان از همین طریق برای تحت فشار قرار دادن او وارد می شوند، یا از طریق تهدید به قطع کمکهای مادی، و یا از طریق پیشنهاد کمکهای بیشتر، و پيشوا و رهبری هر قدر هم صاف و مخلص باشد باز انسان است و ممکن است در این مرحله گام او بلرزد. به همین دلیل در آیات فوق و آیات دیگری از قرآن می خوانیم پیامبران در آغاز دعوت صریحا اعلام می کردند نیاز مادی و انتظار پاداش از پیروانشان ندارند. این سرمشقی است برای همه رهبران مخصوصا رهبران روحانی و مذهبی منتها چون بالاخره آنها که تمام وقت در خدمت اسلام و مسلمین هستند باید به طرز صحیحی نیازهایشان تامین بشود تهیه صندوق کمک و بیت المال اسلامی برای رفع نیازمندیهای این گروه است، که یکی از فلسفه های تشکیل بیت المال در اسلام همین می باشد

۳- گناه و ویرانی جامعه ها باز در آیات فوق می بینیم که قرآن پیوند روشنی میان مسائل معنوی و مادی برقرار می سازد و استغفار از گناه و بازگشت به سوی خدا را مایه آبادانی و خرمی و طراوت و سرسبزی و اضافه شدن نیروئی بر نیروها معرفی کرده.

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن به چشم می خورد، از جمله در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ می خوانیم: فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا يرسل السماء علیکم مدرارا و یمدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا < ۴۷ > به آنها گفتیم از گناهان خود در پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید که او آمرزنده است، تا باران آسمان را پشت سر هم بر شما فرو ریزد و شما را با اموال و فرزندان کمک بخشد و باغها و نهرها برای شما قرار دهد.



جالب توجه اینکه در روایات اسلامی می خوانیم که ربیع بن صبیح می گوید نزد حسن بودم، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد، حسن به او گفت: استغفار کن، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت استغفار کن، سومی آمد و به او گفت: دعا کن خداوند پسری به من بدهد به او نیز گفت استغفار کن، ربیع می گوید (من تعجب کردم) و به او گفتم هر کس نزد تو می آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی به او همین دستور را می دهی و به همه می گوئی استغفار کنید و از خدا طلب آموزش نمائید.

وی در جواب من گفت: آنچه را گفتم از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می کند، استفاده کردم و سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد تلاوت کرد. <٤٨>

آنها که عادت دارند از این مسائل آسان بگذرند فوراً یکنوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم در میان این امور پیوندهای نزدیکی می یابیم که توجه به آنها مسائل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می دهد.

کدام جامعه است که آلوده به گناه، خیانت، نفاق دزدی، ظلم، تنبلی و مانند آنها بشود و این جامعه آباد و پر برکت باشد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمینهای خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفهی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوسها باشند، و در عین حال نیرومند و پا بر جا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند.

با صراحت باید گفت: هیچ مساله اخلاقی نیست مگر اینکه اثر مفید و سازنده ای در زندگی مادی مردم دارد، و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی شود مگر اینکه در ساختن يك جامعه ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزائی دارد. آنها که مسائل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسائل مادی جدا می کنند، نه مسائل معنوی را درست شناخته اند و نه مادی را.

اگر دین به صورت يك سلسله تشریفات و آداب ظاهری و خالی از محتوا در میان مردم باشد بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت اما آنگاه که اعتقادات معنوی و روحانی آنچنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچکس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درك کنیم ولی بدون شك قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درك است.





در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قویترین ارتشها و قدرتهای استعماری پیروز گردد، و این نشان می دهد کار برد عقائد دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

۴ - منظور از یزدکم قوه الی قوتکم چیست ؟

ظاهر این جمله می گوید: خداوند در پرتو توبه و استغفار نیروئی بر نیروی شما می افزاید بعضی این جمله را اشاره به افزایش نیروی انسانی گرفته اند (چنانکه در آیات سوره نوح نیز به آن اشاره شده بود) و بعضی دیگر آن را اشاره به اضافه نیروهای مادی بر نیروی معنوی دانسته اند، ولی تعبیر آیه مطلق است و هر گونه افزایش نیروی مادی و معنوی را شامل می شود، و تمام این تفاسیر را در بر می گیرد

۶۶- «مدار» چنانکه قبلا هم گفته ایم از ماده «در» به معنی ریزش شیراز پستان است، سپس به ریزش باران نیز گفته شده است و جالب اینکه در آیه بالا نمی گوید باران را از آسمان بر شما فرو می ریزد بلکه می گوید آسمان را بر شما فرو می ریزد یعنی آنقدر باران می بارد که گویی همه آسمان در حال ریزش است و با توجه به اینکه «مدار» نیز صیغه مبالغه است نهایت تاکید از این جمله استفاده می شود.

۴۷- سوره نوح آیه ۹ - ۱۲

۴۸- مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۶۱ .

آیه و ترجمه :

قالوا يهود ما جئنا بينة و ما نحن بتاركي ءالھتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنين
(۵۳)

إن نقول إلا اعترتك بعض ءالھتنا بسوء قال إني أشھد الله و أشھدوا أني بری ء مما
تشركون (۵۴)

من دونه فکيدوني جميعا ثم لا تنظرون (۵۵)

إني توكلت على الله ربي و ربکم ما من دابة إلا هو ءاخذ بناصيتها إن ربي على صرط
مستقيم (۵۶)

فإن تولوا فقد أبلغتكم ما أرسلت به إليك و يستخلف ربي قوما غيرکم و لا تضرونه



شیان ربی علی کل شیء حفیظ (۵۷)

۵۳ - گفتند: ای هود! تودلیلی برای ما نیاورده ای، و ما خدایان خود را به خاطر حرف تورها نخواهیم کرد، و ما (اصلا) به توایمان نمی آوریم!

۵۴ - ما فقط (درباره تو) می گوئیم بعضی از خدایان ما به توزیان رسانده (و عقلت را ربوده اند) (نوح) گفت من خدا را به شهادت می طلبم شما نیز گواه باشید که من از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید بیزارم!

۵۵ - از آنچه غیر او (می پرستید) حال که چنین است همگی برای من نقشه بکشید و مرا مهلت ندهید (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست!)

۵۶ - چرا که من توکل برالله که پروردگار من و شما است کرده ام، هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او بروی تسلط دارد (اما سلطه ای توام با عدالت چرا که) پروردگار من برصراط مستقیم است.

۵۷ - و اگر روی برگردانید من رسالتی را که مامور بودم به شما رساندم و خداوند گروه دیگری را جانشین شما می کند و شما کمترین ضرری به او نمی رسانید پروردگار من حافظ و نگاهبان هر چیز است.

تفسیر:

منطق نیرومند هود

حال ببینیم این قوم سرکش و مغرور یعنی قوم عاد در برابر برادرشان هود(علیه السلام) و نصائح و اندرزها و راهنماییهای او چه واکنشی نشان دادند. آنها گفتند: ای هود تو دلیل روشنی برای ما نیاورده ای (قالوا یا هود ما جئتنا بینة).

و ما هرگز به خاطر سخنان تو دست از دامن بتها و خدایانمان بر نمی داریم (و ما نحن بتارکی الهتنا عن قولك).

و ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد! (و ما نحن لك بمؤ منین).

و پس از این سه جمله غیر منطقی، اضافه کردند: ما فکر می کنیم تو دیوانه شده ای و علتش این بوده که مبعوض خدایان ما گشته ای و آنها به عقل تو آسیب رسانده اند (ان نقول الا اعتراك بعض آلهتنا بسوء).

بدون شك هود - همانگونه که برنامه و وظیفه تمام پیامبران است - معجزه یا معجزاتی برای اثبات حقانیت خویش به آنها عرضه داشته بود، ولی آنها به خاطر کبر و غروری که داشتند مانند سایر اقوام لجوج، معجزات را انکار کردند و آنها را سحر شمردند، یا يك سلسله تصادفها و حوادث





اتفاقی که نمی تواند دلیلی بر چیزی بوده باشد. از این گذشته نفی بت پرستی دلیلی لازم ندارد هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد و خود را از تعقیب برهاند آنرا بخوبی در می یابد و بفرض که دلیل بخواهد آیا دلائل علاوه بر منطقی و عقلی به معجزه هم نیاز دارد؟

و به تعبیر دیگر آنچه در دعوت هود در آیات گذشته آمد دعوت به سوی خداوند یگانه و بازگشت به سوی او و استغفار از گناهان و نفی هر گونه شرك و بت پرستی است، همه اینها مسائلی است که اثبات آن با دلیل عقلی کاملا امکان پذیر است.

بنابراین اگر منظور آنها از نفی بینة، نفی دلیل عقلی بوده، مسلما این سخن نادرست است، و اگر منظور نفی معجزه بوده، این ادعا نیاز به معجزه نداشته است، و به هر حال این جمله که آنها گفته اند ما هرگز به خاطر سخنان تو، بتهای خود را فراموش نمی کنیم بهترین دلیل بر لجاجت آنها است، چرا که انسان عاقل و حقیقت جو سخن حق را از هر کس که باشد می پذیرد.

مخصوصا این جمله که آنها هود را متهم به جنون کردند، جنونی که بر اثر خشم خدایان حاصل شده بود! خود بهترین دلیل بر خرافی بودن و خرافه پرستی آنها است. سنگ و چوبهای بی جان و بی شعور که نیاز به حمایت بندگان خود دارند، چگونه می توانند عقل و شعور را از انسان عاقلی بگیرند. به علاوه آنها چه دلیلی بر جنون هود داشتند جز اینکه او، سنت شکنی کرده، و با آداب و سنن خرافی محیطش به پیکار برخاسته بود، اگر این دلیل جنون باشد تمام مصلحان جهان و مردان انقلابی که بر ضد روشهای غلط بپا خاستند باید مجنون باشند. و این تازگی ندارد، تاریخ گذشته و معاصر پر است از نسبت جنون به مردان و زنان نیک اندیش و سنت شکن که بر ضد خرافات و استعمارها و اسارتها بپا می خاستند.

به هر حال هود می باید پاسخی دندان شکن به این قوم گمراه و لجوج بدهد، پاسخی که هم آمیخته با منطق باشد، و هم از موضع قدرت ادا شود قرآن میگوید: او در پاسخ آنها این چند جمله را بیان کرد: من خدا را به شهادت می طلبم و همه شما نیز شاهد باشید که من از این بتها

و خدایانتان بیزارم (قال انی اشهد الله و اشهدوا انی بریء مما تشرکون - من دونه). اشاره به اینکه اگر این بتها قدرتی دارند از آنها بخواهید مرا از میان بردارند، من که آشکارا به جنگ آنها برخاسته ام و علنا بیزاری و تنفر از آنها را اعلام می دارم، چرا آنها، معطلند؟ انتظار چه چیز را می کشند؟ و چرا مرا نابود نمی کنند؟!

سپس اضافه می کند: نه فقط کاری از آنها ساخته نیست، شما هم با این انبوه جمعیتتان قادر بر چیزی نیستید، اگر راست می گوئید همگی دست به دست هم بدهید و هر نقشه ای را می توانید بر ضد من بکشید و لحظه ای مرا مهلت ندهید (فکیدونی جميعا ثم لا تنظرون).



چرا من انبوه جمعیت شما را به هیچ می شمرم؟ و چرا کمترین اعتنائی به قوت و قدرت شما ندارم؟ شمائی که تشنه خون من هستید و همه گونه قدرت دارید. برای اینکه من پشتیبانی دارم که قدرتش فوق قدرتهاست من توکل بر خدائی کردم که پروردگار من و شما است (انی توکلت علی الله ربی و ربکم).

این خود دلیل بر این است که من دروغ نمی گویم، این نشانه آن است که من دل به جای دگری بسته ام، اگر درست بیندیشید این خود یکنوع معجزه است که انسانی تک و تنها با عقاید خرافی جمعیتی نیرومند و متعصب به پیکار برخیزد،

و حتی آنها را تحریک به قیام بر ضد خود کند، و در عین حال نه ترسی به خود راه دهد، و نه دشمنانش قدرت بر تصمیم گیری بر ضد او داشته باشند. و بعد ادامه داد نه تنها شما، هیچ جنبه ای در جهان نیست مگر اینکه در قبضه قدرت و فرمان خدا است و تا او نخواهد کاری از آنان ساخته نیست (ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها).

ولی این را نیز بدانید خدای من از آن قدرتمندانی نیست که قدرتش موجب خودکامگی و هوسبازی گردد و آن را در غیر حق به کار برد، بلکه پروردگار من همواره بر صراط مستقیم و جاده عدل و داد می باشد و کاری بر خلاف حکمت و صواب انجام نمی دهد (ان ربی علی صراط مستقیم).

نکته ها :

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :

نخست این که ناصیه در اصل به معنی موی پیش سر می باشد، و از ماده ناصا (بروزن نصر) به معنی اتصال و پیوستگی آمده است، و اخذ به ناصیه (گرفتن موی پیش سر) کنایه از تسلط و قهر و غلبه بر چیزی است، و اینکه در جمله بالا خداوند می فرماید: هیچ جنبه ای نیست مگر اینکه ما ناصیه او را می گیریم، اشاره به قدرت قاهره او بر همه چیز است، به گونه ای که هیچ موجودی در برابر اراده او هیچگونه تاب مقاومت ندارد، زیرا معمولاً هنگامی که موی پیش سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند، قدرت مقاومت از او سلب می شود.

این تعبیر برای آن است که مستکبران مغرور و بت پرستان از خود راضی، و سلطه جویان ستماکار، فکر نکنند اگر چند روزی میدان به آنها داده شده است، دلیل بر آنست که می توانند در برابر اراده پروردگار، کوچکترین مقاومتی کنند باشد که آنها به این واقعیت توجه کنند و از مرکب غرور فرود آیند.

دیگر اینکه جمله ان ربی علی صراط مستقیم از زیباترین تعبیرات درباره قدرت آمیخته با عدالت پروردگار است، چرا که قدرتمندان غالباً زورگو و ظالمند، اما خداوند با قدرت بی انتهایش، همواره





بر صراط مستقیم عدالت و جاده صاف حکمت و نظم و حساب می باشد. این نکته را نیز از نظر نباید دور داشت که سخنان هود در برابر مشرکان بیان کننده این واقعیت است که هر قدر دشمنان لجوج بر لجاجت خود بیفزایند، رهبر قاطع باید بر استقامت خود بیفزاید، قوم هود او را سخت از بتها ترسانند، او در مقابل، آنها را به نحو شدیدتری از قدرت قاهره خداوند بیم داد.

سرانجام هود در آخرین سخن به آنها چنین می گوید اگر شما از راه حق روی بر تائید به من زبانی نمی رسد، چرا که من رسالت خویش را به شما ابلاغ کردم (فان تولوا فقد ابغتنکم ما ارسلت به الیکم).

اشاره به اینکه گمان نکنید اگر دعوت من پذیرفته نشود برای من شکست است، من انجام وظیفه کردم، انجام وظیفه، پیروزی است، هر چند دعوتم مورد قبول واقع نشود، و این درسی است برای همه رهبران راستین و پیشوایان راه حق، که هرگز از کار خود احساس خستگی و نگرانی نکنند، هر چند مردم دعوت آنانرا پذیرا نشوند.

سپس همانگونه که بت پرستان او را تهدید کرده بودند، او به طرز شدیدتری آنها را به مجازات الهی تهدید می کند و می گوید: اگر شما دعوت حق را نپذیرید خداوند بزودی شما را نابود کرده و گروه دیگری را جانشین شما می کند و هیچگونه زبانی به او نمی رسانید (و یستخلف ربی قوما غیرکم و لا تضرونه شیئا).

این قانون خلقت است، که هر گاه مردمی لیاقت پذیرا شدن نعمت هدایت و یا نعمتهای دیگر پروردگار را نداشته باشند، آنها را از میان برمی دارد و و گروهی لایق به جای آنان می نشانند. این را هم بدانید که پروردگار من حافظ همه چیز و نگاهدارنده هر گونه حساب است (ان ربی علی کل شیء حفیظ).

نه فرصت از دست او می رود، نه موقعیت را فراموش می کند، نه پیامبران و دوستان خود را به دست نسیان می سپارد، و نه حساب هیچکس از علم او بیرون است، بلکه همه چیز را می داند و بر هر چیز مسلط است.

آیه و ترجمه :

و لما جاء أمرنا نجینا هودا و الذین ءامنوا معه برحمة منا و نجینهم من عذاب غلیظ

(۵۸)

و تلك عاد جحدوا بآیت ربهم و عصوا رسله و اتبعوا أمر کل جبار عنید (۵۹)



وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَيَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بَعْدَ الْعَادِ قَوْمٌ هُودٌ (٦٠)

۵۸ - و هنگامی که فرمان ما فرا رسید هود و آنها را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم و از عذاب شدید آنها را رها ساختیم
 ۵۹ - و این قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و رسولان او را معصیت نمودند و از فرمان هرستمگردشمن حق پیروی کردند.
 ۶۰ - بدنبال آنها در این جهان لعنت (و نام ننگین) ماند و در قیامت (گفته می شود) بدانید عاد نسبت به پروردگارشان کفرورزیدند، دور باد عاد، قوم هود، (از رحمت خدا و خیر و سعادت).

تفسیر:

لعن و نفرین ابدی برای قوم ستمگر

در آخرین قسمت از آیات مربوط به سرگذشت قوم عاد و پیامبرشان هود به مجازات دردناک این سرکشان اشاره کرده، نخست می گوید: هنگامی که فرمان ما دائر به مجازاتشان فرا رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به خاطر رحمت و لطف خاصی که به آنان داشتیم رهائی بخشید (و لما جاء امرنا نجینا هودا و الذین آمنوا معه برحمة منا).
 و باز برای تاکید بیشتر می فرماید: و ما این قوم با ایمان را از عذاب شدید و غلیظ رهائی بخشیدیم (و نجینا هم من عذاب غلیظ).

جالب اینکه: قبل از آنکه مجازات افراد بی ایمان و یاغی و ستمکار را بیان کند، نجات و رهائی قوم با ایمان را ذکر می کند، تا این پندار پیدا نشود که به هنگام عذاب الهی طبق ضرب المثل معروف خشک و تر با هم خواهند سوخت، چرا که او حکیم است و عادل، و محال است که حتی یک فرد با ایمان را در میان انبوهی بی ایمان و گناهکار مجازات کند. بلکه رحمت الهی این گونه اشخاص را قبل از درگیر شدن مجازات به محل امن و امانی منتقل می سازد، چنانکه دیدیم قبل از آنکه طوفان فرا رسد کشتی نجات نوح آماده بود و پیش از آنکه شهرهای لوط در هم کوبیده شود شب هنگام لوط و تعداد معدود یاران با ایمانش به فرمان الهی خارج شدند.

در اینکه جمله نجینا (رهائی بخشیدیم) چرا در این آیه تکرار شده تفسیرهای گوناگونی وجود دارد، بعضی معتقدند که نجینا در مرحله اول اشاره به رهائی بخشیدن از مجازات دنیا است و در مرحله دوم رهائی از عذاب آخرت است که با توصیف به غلیظ بودن نیز کاملا سازگار است. بعضی





دیگر به نکته لطیفی اشاره کرده اند که چون سخن از رحمت الهی به میان آمده اگر بلافاصله کلمه عذاب تکرار می شد تناسب نداشت، رحمت کجا و عذاب غلیظ کجا، لذا نجینا بار دیگر تکرار شده تا میان این دو فاصله بیفتد و چیزی از شدت عذاب و تاکید روی آن کاسته نشود.

این نکته را نیز باید مورد توجه قرار داد که در آیات قرآن در چهار مورد عذاب توصیف به غلیظ شده است <۴۹> که با دقت در آن آیات چنین به نظر می رسد که عذاب غلیظ مربوط به سرای دیگر است مخصوصاً آیات سوره ابراهیم که در آن اشاره بر عذاب غلیظ شده است با صراحت حال دوزخیان را بیان می دارد. و باید هم چنین باشد چرا که هر اندازه عذاب دنیا شدید باشد باز در برابر عذاب آخرت خفیف و کم اهمیت است.

این تناسب نیز قابل ملاحظه است که قوم عاد چنانکه در سوره قمر و سوره حاقه به خواست خدا خواهد آمد، افراد خشن و درشت و بلند قامت بودند، که اندام آنها به تنه درختان نخل تشبیه شده و به همین نسبت ساختمانهای محکم و بزرگ و بلند داشتند تا آنجا که در تاریخ قبل از اسلام می خوانیم: عربها بناهای بلند و محکم را به عاد نسبت می دادند و می گفتند عادی لذا عذاب آنها نیز مانند خودشان غلیظ و خشن بوده است، نه تنها در جهان دیگر، در این دنیا نیز مجازات آنها بسیار شدید و خشن بود، چنانکه در تفسیر سوره های فوق خواهد آمد.

بعدا گناهان قوم عاد را در سه موضوع خلاصه می کند: نخست اینکه آنها آیات پروردگارشان را انکار کردند، و با لجاجت، هر گونه دلیل و مدرک روشنی را بر صدق دعوت پیامبرشان منکر شدند (و تلك عاد جحدوا بايات ربهم).

دیگر اینکه آنها از نظر عمل نیز به عصیان و سرکشی در برابر پیامبران برخاستند (و عصوا رسله) اینکه رسل به صورت جمع بیان شده یا به خاطر آن است که دعوت همه پیامبران بسوی يك واقعیت است (توحید و شاخه های آن) بنابراین انکار يك پیامبر در حکم انکار همه پیامبران است، و یا اینکه هود آنها را به ایمان به انبیای پیشین نیز دعوت می کرد و آنها انکار می کردند. سومین گناهشان این بود که فرمان خدا را رها کرده و از فرمان هر جبار عنیدی پیروی می کردند (و اتبعوا امر كل جبار عنيد) چه گناهی از این گناهان بالاتر، ترك ایمان، مخالفت پیامبران و گردن نهادن به فرمان جباران عنید.

جبار به کسی می گویند که از روی خشم و غضب می زند و می کشد و نابود می کند، و پیرو فرمان عقل نیست و به تعبیر دیگر جبار کسی است که دیگری را مجبور به پیروی خود می کند و یا می خواهد نقص خود را با ادعای عظمت و تکبر ظاهراً بر طرف سازد، و عنید کسی است که با حق و حقیقت، فوق العاده مخالف است و هیچگاه زیر بار حق نمی رود.

این دو صفت، صفت بارز طاغوتها و مستکبران هر عصر و زمان است، که هرگز گوششان بدهکار



حرف حق نیست، و با هر کس مخالف شدند با قساوت و بی رحمی، شکنجه می کنند و می کوبند و از میان می برند.

در اینجا يك سؤال پیش می آید و آن اینکه اگر جبار معنایش این است، چرا یکی از صفات خدا در قرآن سوره حشر آیه ۲۳ و سایر منابع اسلامی جبار ذکر شده است؟

پاسخ اینکه: جبار در اصل ریشه لغت همانگونه که در بالا اشاره کردیم، یا از ماده جبر به معنی قهر و غلبه و قدرت است و یا از ماده جبران به معنی برطرف ساختن نقص چیزی است.

ولی جبار چه به معنی اول باشد یا دوم در دو شکل به کار می رود، گاهی به صورت مذمت و آن در موردی است که انسانی بخواهد کمبودها و نقائص خود را با خود برتر بینی و تکبر و ادعاهای غلط جبران کند، و یا اینکه بخواهد

دیگری را در برابر اراده و خواست دل خویش مقهور و ذلیل سازد.

این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده و با صفات مذموم دیگری احیاناً همراه است مانند آیه فوق که توأم با عنید ذکر شده و در آیه ۳۲ سوره مریم از زبان عیسی پیامبر خدا می خوانیم و لم یجعلنی جباراً شقیماً خداوند مرا جبار شقی قرار نداده است، و یا در حالات بنی اسرائیل درباره ساکنان ستمگر بیت المقدس می خوانیم که آنها به موسی گفتند ان فیها قوما جبارین: در این

سرزمین گروهی ستمگر و ستم پیشه اند (مأئده آیه ۲۲)

اما گاه جبار از همین دو ریشه در معنی مدح به کار می رود و به کسی گفته می شود که نیازمندیهای مردم و نقائص آنها را جبران می کند، و استخوانهای شکسته را پیوند می دهد، و یا اینکه دارای قدرت فراوانی است که غیر او در برابر او خاضع می باشند بی آنکه بخواهد بر کسی ستم کند و یا از قدرتش سوء استفاده نماید و به همین جهت، جبار به هنگامی که به این معنی باشد با صفات مدح دیگر همراه می گردد چنانکه در آیه ۲۳ سوره حشر می خوانیم الملك القدوس السلام المؤمن من المہيمن العزیز الجبار المتکبر: او فرمانروای پاک و منزهی است که بندگانش هرگز از او ستم نمی بینند، و نگیهان و حافظ غیر قابل شکست و قدرتمند و برتر است روشن است که صفاتی همچون قدوس و سلام و مؤمن، هرگز با جبار به معنی ظالم و ستمگر، و متکبر به معنی خود برتر

بین سازگار نیست، و این عبارت به خوبی نشان می دهد که جبار در اینجا به معنی دوم است. ولی از آنجا که بعضی تنها پاره ای از استعمالات جبار را در نظر گرفته و به ریشه لغت و معانی متعدد آن توجه نکرده اند، چنین پنداشته اند که به کار بردن آن درباره خداوند صحیح به نظر نمی رسد (و همچنین واژه متکبر) اما با در نظر

گرفتن ریشه های اصلی لغت، ایراد برطرف می شود. <۵۰>





در آخرین آیه مورد بحث که داستان هود و قوم عاد در آنجا به آن پایان می‌گیرد، نتیجه اعمال زشت و نادرست آنها را چنین بیان می‌کند: آنها بخاطر اعمالشان در این دنیا مورد لعن و نفرین واقع شدند، و بعد از مرگشان جز نام بد و تاریخ ننگین از آنها باقی نماند (و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة).

و در روز رستاخیز گفته می‌شود: بدانید که قوم عاد پروردگارش را انکار کردند (و یوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم).

دور باد عاد، قوم هود از رحمت پروردگار (الا بعدا لعاد قوم هود) با اینکه کلمه عاد برای معرفی این گروه کافی است در آیه فوق بعد از ذکر عاد، قوم هود نیز ذکر شده است که هم تاکید را می‌رساند و هم اشاره به این است این گروه همان کسانی هستند که پیامبر دلسوزشان هود را آنهمه ناراحت و متهم ساختند، و به همین جهت از رحمت خداوند دورند.

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :

۱ - قوم عاد از نظر تاریخ

گرچه بعضی از مورخان غربی مانند اسپرینگل خواسته‌اند وجود قوم عاد را از نظر تاریخی منکر شوند شاید به دلیل اینکه در غیر آثار اسلامی ذکری از آن نیافته‌اند و در کتب عهد قدیم (تورات) اثری از آن ندیده‌اند، ولی مدارکی در دست است که نشان می‌دهد قصه عاد بطور اجمال در زمان جاهلیت عرب مشهور بوده، و شعرای پیش از اسلام نیز از قوم هود سخن گفته‌اند، حتی در عصر جاهلیت بناهای بلند و محکم را به عاد نسبت می‌دادند و بر آن کلمه عادی اطلاق می‌کردند. بعضی از مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می‌شود، قبیله ای از انسانهای قبل از تاریخ بوده‌اند که در جزیره عربستان زندگی می‌کرده‌اند، سپس از میان رفتند و آثارشان نیز از میان رفت، و تاریخ بشر از زندگی آنان جز افسانه‌هایی که قابل اطمینان نیست حفظ نکرده است، و تعبیر قرآن عاد الاولی (سوره نجم آیه ۵۰) را اشاره به همین گرفته‌اند.

اما در دوران تاریخ بشر و احتمالاً در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یا قدیمتر، قوم دیگری به نام عاد وجود داشتند که در سرزمین احقاف یا یمن زندگی می‌کردند. آنها دارای قامتهائی طویل و اندامی قوی و پر قدرت بودند، و به همین دلیل جنگ آورانی زبده محسوب می‌شدند.

به علاوه از نظر تمدن تا حدود زیادی پیشرفته بودند، شهرهای آباد، زمینهای خرم و سرسبز، باغهای پرطراوت داشتند آنچنانکه قرآن در توصیف آنها می‌گوید التی لم تخلق مثلها فی البلاد:



نظیر آن در بلاد جهان خلق نشده بود (فجر آیه ۸)

به همین جهت بعضی از مستشرقین گفته اند که قوم عاد در حدود برهوت (یکی از نواحی حضرموت یمن) زندگی می کردند و بر اثر آتشفشانهای اطراف بسیاری از آنها از میان رفتند و بقایایشان متفرق شدند.

به هر حال این قوم مدتی در ناز و نعمت به سر می بردند، ولی آنچنان که شیوه بیشتر متنعمان است مست غرور و غفلت شدند و از قدرتشان برای ظلم و ستم و استعمار و استثمار دیگران سوء استفاده کردند و مستکبران و جباران عنید را

پیشوای خود ساختند، آئین بت پرستی را برپا نمودند و به هنگام دعوت پیامبرشان هود با آنهامه تلاش و کوششی که در پند و اندرز و روشن ساختن اندیشه و افکار آنان و اتمام حجت نسبت به ایشان داشت نه تنها کمترین وقعی ننهاند بلکه به خاموش کردن ندای این مرد بزرگ حق طلب برخاستند.

گاهی او را به جنون و سفاهت نسبت دادند و زمانی از خشم خدایان وی را ترساندند، اما او همچون کوه در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی به خرج داد، و سرانجام توانست گروهی در حدود چهار هزار نفر را پاکسازی کرده و به آئین حق بخواند، اما دیگران بر لجاجت و عناد خود باقی ماندند.

سرانجام چنانکه در آیات سوره ذاریات و حاقه و قمر خواهد آمد، طوفان شدید و بسیار کوبنده ای به مدت هفت شب و شش روز بر آنها مسلط شد که قصرهایشان را در هم کوبید، و اجسادشان را همچون برگهای پاییزی بر امواج باد سوار کرد و به اطراف پراکنده ساخت، مؤمنان راستین را قبلا از میان آنان بیرون برد و نجات داد، و زندگانی و سر نوشتشان درس بزرگ عبرتی برای همه جباران و خودکامگان گشت. <۵۱>

۲ - لعن و نفرین ابدی بر قوم عاد باد

این تعبیر و مشابه آن در آیات متعددی از قرآن درباره اقوام مختلفی آمده است که پس از شرح بخشی از حالات آنها می فرماید: الا بعدا لثمود (سوره هود آیه ۶۸) الا بعدا للمدین کما بعدت ثمود (سوره هود آیه ۸۹) فبعدا للقوم الظالمین (سوره مؤ منون آیه ۴۱) فبعدا للقوم لا یؤمنون (سوره مؤ منون آیه ۴۴) و همچنین در داستان نوح قبلا خواندیم و قیل بعدا للقوم الظالمین (سوره هود آیه ۴۴) در تمام این آیات، نفرین شعاری گونه ای درباره کسانی که گناه عظیمی انجام داده اند، دائر به دوری آنها از رحمت خداوند شده است.

این درست به شعرهایی می ماند که امروز برای افراد و گروههای سرکش و استعمارگر و ستم پیشه گفته می شود، منتها این شعاری بقدری جالب و جامع است که تنها ناظر به يك جنبه و يك





بعد نیست، چرا که وقتی می گوئیم دور باد فلان گروه، هم دوری از رحمت خداوند را شامل می شود هم دوری از سعادت، و هم دوری از هر گونه خیر و برکت و نعمت، و هم دوری از بندگان خدا. البته دوری آنها از خیر و سعادت عکس العمل دوریشان در درون جان و فکر و در محیط عمل از خدا و خلق خداست، چرا که هر گونه ایده و عملی بازتابی در سرای دیگر و جهان پس از مرگ دارد، بازتابی کاملاً مشابه آن و به همین دلیل این دوریها در این جهان سرچشمه بعد و دوری در آخرت، از رحمت و عفو و بخشش و مواهب الهی خواهد بود. <۵۲>

۴۹- سوره ابراهیم آیه ۱۷ - لقمان آیه ۲۴ و سوره فصلت آیه ۵۰.

۵۰- به کتاب تاج العروس زبیدی و مفردات راغب و تفسیر مجمع البیان و تفسیر المنار ذیل آیه مورد بحث و یا آیات آخر سوره حشر مراجعه فرمائید.

۵۱- تفسیر المیزان، تفسیر مجمع البیان و کتاب اعلام قرآن

۵۲- کلمه «بعدا» از نظر ترکیب نحوی در آیه فوق «مفعول مطلق» است برای جمله «ابعد هم الله» که در تقدیر می باشد، البته قاعدتاً باید «ابعادا» به جای «بعدا» باشد زیرا مصدر «ابعد» ابعاد است؛ اما گاه می شود که مصدر ثلاثی مجرد به هنگام ذکر مفعول مطلق به جای مصدر باب افعال می نشینند مانند «والله انبتکم من الارض نباتا» (دقت کنید).

آیه و ترجمه :

وإلی ٔمؤد أٔاهم صلحا قال یقوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره هو أنشأ کم من الا رض واستعمرکم فیها فاستغفروه ٔم توبوا إلیه إن ربی قریب محیب (۶۱)

۶۱ - و به سوی (قوم) ٔمود برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست، او است که شما را از زمین آفرید و آبادی آنرا به شما واگذار نمود، از او آموزش بطلبید سپس به سوی از باز گردید که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده (تقاضاهای آنها) است

تفسیر :

آغاز سرگذشت قوم ٔمود

سرگذشت قوم عاد با تمام درسهای عبرت انگیزش به طور فشرده پایان یافت و اکنون نوبت قوم ٔمود است همان جمعیتی که طبق نقل تواریخ در سرزمین وادی القری در میان مدینه و شام زندگی داشتند.



باز در اینجا می بینیم که قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبر آنها صالح می گوید به عنوان برادر از او یاد می کند، چه تعبیری از این رساتر و زیباتر که به قسمتی از محتوای آن در تفسیر آیات گذشته اشاره کردیم: برادری دلسوز و مهربان که جز خیر خواهی هدف دیگری ندارد. ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم (و الی ثمود اناهم صالحا)

باز می بینیم برنامه صالح همان برنامه اصولی همه پیامبران است، برنامه ای که از توحید و نفی هر گونه شرك و بت پرستی که خمیر مایه تمام رنجهای بشر است، آغاز می شود
گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره)

سپس برای تحریک حس حقیقت‌جویی آنها به گوشه ای از نعمتهای مهم پروردگار که سراسر وجودشانرا فرا گرفته اشاره کرده، می گوید: او کسی است که شما را از زمین آفرید (هو انشاکم من الارض)

زمین و آن خاک بی ارزش و بی مقدار کجا و این وجود عالی و خلقت بدیع کجا؟ آیا هیچ عقلی اجازه می دهد که انسان چنین خالق و پروردگاری را که این همه قدرت دارد و این همه نعمت بخشیده کنار بگذارد و به سراغ این بت‌های مسخره برود؟
پس از اشاره به نعمت آفرینش، نعمتهای دیگری را که در زمین قرار داده به این انسانهای سرکش یادآوری می کند: او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسائل آن را در اختیاران قرار داد (و استعمرکم فیها).

واژه استعمار و اعمار در لغت عرب در اصل به معنی تفویض آبادی زمین به کسی است و طبیعی است که لازمه آن این است که وسائل لازم را در اختیار او بگذارد، این چیزی است که ارباب لغت مانند راغب در مفردات و بسیاری از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور آن است که خداوند عمر طولانی به شما داده، ولی البته معنی اول با توجه به متون لغت صحیحتر به نظر می رسد.

و در هر حال این موضوع به هر دو معنی درباره قوم ثمود، صادق بوده است، چرا که آنها زمینهای آباد و خرم و سرسبز و باغهایی پر نعمت داشتند و اصولاً در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند، و از این گذشته عمرهای

طولانی و اندامهایی قوی و نیرومند داشتند، و در ساختن بناهای محکم پیشرفته بودند، چنانکه قرآن می گوید: و كانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمینین در دل کوهها خانه های امن و امان به

وجود می آوردند (سوره حجر آیه ۸۲)

قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت، بلکه می گوید





عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد، اشاره به اینکه وسائل از هر نظر آماده است، اما شما باید با کار و کوشش زمین را آباد سازید و منابع آن را بدست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید.

در ضمن این حقیقت نیز از آن استفاده می شود که برای عمران و آبادی باید به يك ملت مجال داد و کارهای آنها را بدست آنان سپرد، و وسائل و ابزار لازم را در اختیارشان گذارد. اکنون که چنین است، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا باز گردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و در خواست آنها را اجابت می کند (فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب).

استعمار در قرآن و عصر ما

همانگونه که در آیات فوق دیدیم، پیامبر خدا صالح برای ایفای نقش تربیتی خود در میان قوم گمراه ثمود آنان را بیاد آفرینش عظیم انسان از خاک و تفویض آبادی زمین و منابع آن به او سخن می گوید.

ولی این کلمه استعمار با آن زیبایی خاص و کشندگی مفهوم که هم عمران و آبادی را دربر دارد و هم تفویض اختیارات و هم تهیه وسائل و ابزار، آنچنان مفهومش در عصر ما مسخ شده که درست در نقطه مقابل مفهوم قرآنی قرار گرفته.

تنها واژه استعمار نیست که به این سرنوشت شوم گرفتار شده است، کلمات زیادی چه در فارسی و چه در عربی و چه در لغات دیگر می یابیم که گرفتار همین مسخ و تحریف و واژگونگی شده است، مانند حضارت و ثقافت و حریت در عربی و کلماتی مانند تمدن، روشنفکری آزادی و آزادی هنر و هنرمندی در فارسی و در سایه این تحریفها هر گونه از خود بیگانگی و ماده پرستی و اسارت انسانها و انکار هر گونه واقعیت و توسعه هر گونه فساد و انجام هر کار شتابزده و بی مطالعه انجام می گردد.

به هر حال مفهوم واقعی استعمار در عصر ما، استیلای قدرتهای بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملتهای مستضعف و کم قدرت است، که محصول آن غارت و چپاولگری و مکیدن خون آنها و به یغما بردن منابع حیاتی آنان است

این استعمار که چهره های شوم گوناگونی دارد گاهی در شکل فرهنگی گاهی فکری، گاه اقتصادی و گاه سیاسی و نظامی مجسم شود همان است که چهره دنیای امروز ما را تاریک و سیاه کرده، اقلیتی در این جهان دارای همه چیز و اکثریت عظیمی فاقد همه چیزند، این استعمار سرچشمه جنگها و ویرانیها و تبهکاریها و مسابقه کمرشکن تسلیحاتی است



واژه ای را که قرآن برای این مفهوم به کار برده واژه استضعاف است که درست قالب این معنی است، یعنی ضعیف ساختن به مفهوم وسیع کلمه، ضعیف ساختن فکر و سیاست و اقتصاد و هر

چیز دیگر

دامنه استعمار در عصر ما آنچنان گسترده است که خود واژه استعمار نیز استعماری شده است چرا که مفهوم لغوی آن کاملاً واژگونه است.

به هر حال استعمار داستان غم انگیز طولانی دارد، که می توان گفت سراسر تاریخ بشر را در بر می گیرد گرچه دائماً تغییر چهره می دهد ولی بدرستی معلوم نیست چه زمانی از جوامع انسانی، ریشه کن خواهد شد، و زندگی بشر بر پایه تعاون و احترام متقابل انسانها و کمک به پیشرفت یکدیگر در تمام زمینه ها خواهد انجامید.

آیه و ترجمه :

قالوا يصلح قد كنت فينا مرجوا قبل هذا أتنهنا أن نعبد ما يعبد آباؤنا وإنا لنفي

شك مما تدعوننا إليه مريب (٦٢)

قال يقولون أربيتهم إن كنت على بينة من ربى وءاتئنى منه رحمة فن ينصرنى من الله إن

عصيته فما تزيدونى غير تخسير (٦٣)

و يقول هذه ناقة الله لكم آية فذروها تأكل فى أرض الله ولا تمسوها بسوء فىأخذكم

عذاب قريب (٦٤)

فءقروها فقال تمتعوا فى داركم ثلاثة أيام ذلك وعد غير مكذوب (٦٥)

٦٢ - گفتند ای صالح ! تو پیش از این ما به امید ما بودی ! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی ؟ و ما در مورد آنچه ما را به سوى آن دعوت می کنی در شك و تردید هستیم .

٦٣ - گفت : ای قوم من ! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (می توانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابراین (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار بودن تنان بر من نمی افزاید

٦٤ - ای قوم من ! این ناقة خداوند است که برای شما دلیل و نشانه ای است بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچگونه آزاری به آن نرسانید که بزودی عذاب خدا شما





را فرو خواهد گرفت.

۶۵ - (اما) آنها آن را از پای در آوردند و او به آنها گفت (مهلت شما تمام شده) سه روز در خانه هاتان ممتنع گردید (و بعد از آن عذاب الهی فرا خواهد رسید) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود.

تفسیر:

اکنون ببینیم مخالفان صالح در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او چه پاسخی دادند؟ آنها برای نفوذ در صالح و یا لاقط خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از يك عامل روانی استفاده کردند، و به تعبیر عامیانه خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند، و گفتند: ای صالح تو پیش از این مایه امید ما بودی در مشکلات به تو پناه می بردیم و از تو مشورت می کردیم، و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم، و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی دادیم (قالوا یا صالح قد كنت فينا مرجوا قبل هذا).

اما متأسفانه امید ما را بر باد دادی و با مخالفت با آئین بت پرستی و خدایان ما که راه و رسم نیاکان ما است و از افتخارات قوم ما محسوب می شود نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی، نه به عقل و هوش ما ایمان داری، و نه مدافع سنتهای ما هستی. راستی تو می خواهی ما را از پرستش آنچه پدران ما می پرستیدند نهی کنی؟ (آئنها ان نعبد ما يعبد آباؤنا).

حقیقت این است ما نسبت به آئینی که تو به آن دعوت می کنی، یعنی آئین یکتاپرستی، در شك و تردیدیم، نه تنها شك داریم، نسبت به آن بدبین نیز هستیم (و اننا لفي شك مما تدعونا اليه مريب).

در اینجا می بینیم قوم گمراه برای توجیه غلطکاری و افکار و اعمال نادرست خود به زیر چتر نیاکان و هاله قداستی که معمولاً آنها را پوشانیده است پناه می برند، همان منطق کهنه ای که از قدیم میان همه اقوام منحرف برای توجیه خرافات وجود داشته و هم اکنون در عصر اتم و فضا نیز به قوت خود باقی است.

اما این پیامبر بزرگ الهی بدون آنکه از هدایت آنها مایوس گردد، و یا اینکه سخنان پرتویشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، با متانت خاص خودش چنین پاسخ گفت: ای قوم من! ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم، و رحمت او به سراغ من آمده باشد و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد، و به حقایقی آشنا شوم که پیش از آن آشنا نبوده ام آیا باز هم می توانم سکوت اختیار کنم و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتیها بجنگم؟!



(قال یا قوم اءراء یتیم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی منه رحمة ...)

در این حال اگر من مخالفت فرمان خدا کنم چه کسی می تواند در برابر مجازاتش مرا یاری کند (فمن ینصرنی من الله ان عصیته) . ولی بدانید این گونه سخنان شما و استدلال به روش نیاکان و مانند آن برای من جز ایمان بیشتر به زینکار بودن شما اثری نخواهد داشت (فما تزدوننی غیر تخسیر) .

بعد برای نشان دادن معجزه و نشانه ای بر حقانیت دعوتش از طریق کارهایی که از قدرت انسان بیرون است و تنها به قدرت پروردگار متکی است وارد شد و به آنها گفت : ای قوم من ! این ناقه پروردگار برای شما، آیت و نشانه ای است (و یا قوم هذه ناقة الله لکم آية) . آنرا رها کنید که در زمین خدا از مراتع و علفهای بیابان بخورد (فذروها تاكل فی ارض الله) . و هرگز آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید بزودی عذاب الهی شما را فرا خواهد گرفت (و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم) .

ناقه صالح

ناقه در لغت به معنی شتر ماده است، در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن، اضافه به الله <۵۳> شده است و این نشانه می دهد که این ناقه ویژگیهایی داشته و با توجه به اینکه در آیه فوق به عنوان آیه و نشانه الهی و دلیل حقانیت ذکر شده است، روشن می شود که این ناقه يك ناقه معمولی نبود و از جهت یا جهاتی خارق العاده بوده است. ولی در آیات قرآن این مساله بطور مشروح نیامده است که ویژگیهای این ناقه چه بوده است همین اندازه می دانیم يك شتر عادی و معمولی نبوده است.

تنها چیزی که در دو مورد از قرآن آمده این است که صالح در مورد این ناقه به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم بندی شود، یکروز سهم ناقه و یکروز سهم مردم باشد (هذه ناقه لها شرب و لکم شرب یوم معلوم - شعراء آیه ۱۵۵ و در سوره قمر آیه ۲۸ نیز می خوانیم و نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر) در سوره شمس نیز اشاره مختصری به این امر آمده است، آنجا که می فرماید فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقياها (شمس آیه ۱۳) .

ولی کاملاً مشخص نشده که این تقسیم آب چگونه خارق العاده بوده، يك احتمال این است که آن حیوان آب فراوانی می خورده بگونه ای که تمام آب چشمه را به خود اختصاص می داد، احتمال دیگر آن است که به هنگامی که آن حیوان وارد آبشخور می شده حیوانات دیگر جرئت ورود به محل آب را نداشتند! .

اما چگونه این حیوان از تمام آب می توانسته استفاده کند این احتمال هست که آب آن قریه کم



بوده، مانند آب قریه هائی که چشمه کوچکی بیش ندارند و مجبورند آب را در تمام شبانه روز در يك گودال مهار کنند تا مقداری از آن جمع شود و قابل استفاده گردد. ولی از طرفی از پاره ای از آیات سوره شعراء استفاده می شود که قوم ثمود در منطقه کم آبی زندگی نداشتند، بلکه دارای باغها و چشمه سارها و زراعتها و نخلستانها بودند اءت ترکون فی ما هیینا آمنین فی جنات و عیون و زروع و نخل طلعهها هضیم (شعراء آیه ۱۴۶ تا ۱۴۸). به هر حال همانگونه که گفتیم قرآن این مساله را در مورد ناقه صالح به طور سربسته و اجمال بیان کرده است.

ولی در بعضی از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن نیز نقل شده می خوانیم که از عجائب آفرینش این ناقه آن بوده که از دل کوه بیرون آمد و خصوصیات دیگری نیز برای آن نقل شده که اینجا جای شرح آن نیست.

به هر حال با تمام تاکیدهائی که این پیامبر بزرگ یعنی صالح درباره آن ناقه کرده بود آنها سرانجام تصمیم گرفتند، ناقه را از بین ببرند چرا که وجود آن با خارق عاداتی که داشت باعث بیدار شدن مردم و گرایش به صالح می شد، لذا گروهی از سرکشان قوم ثمود که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می دیدند، و هرگز مایل به بیدار شدن مردم نبودند چرا که با بیدار شدن خلق خدا پایه های استعمار و استثمارشان فرو می ریخت، توطئهای برای از میان بردن ناقه چیدند و گروهی برای این کار مامور شدند و سرانجام یکی از آنها بر ناقه تاخت و با ضربه یا ضرباتی که بر آن وارد کرد آن را از پای در آورده (فَعَقَرُوها).

عقروها از ماده عقر (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و عقرت البعیر یعنی شتر را سر بریدم و نحر کردم، و چون کشتن شتر سبب می شود که از اصل، وجودش برچیده شود این ماده در این معنی به کار رفته است، گاهی به جای نحر کردن پی کردن شتر و یا دست و پای آن را قطع نمودن، تفسیر کرده اند که در واقع همه آنها به يك چیز باز می گردد. و نتیجه اش یکی است (دقت کنید).

پیوند مکتبی

جالب اینکه در روایات اسلامی می خوانیم آنکس که ناقه را از پای در آورد يك نفر بیش نبود، ولی با این حال قرآن این کار را به تمام جمعیت مخالفان صالح نسبت می دهد و به صورت صیغه جمع می گوید فَعَقَرُوها.

این به خاطر آن است که اسلام رضایت باطنی به يك امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت



در آن می داند، در واقع توطئه این کار جنبه فردی نداشت، و حتی کسی که اقدام به این عمل کرد، تنها متکی به نیروی خویش نبود بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلماً چنین کاری را نمی توان يك کار فردی محسوب داشت بلکه يك کار گروهی و جمعی محسوب می شود.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: و انما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا: ناقة ثمود را يك نفر از پای در آورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد چرا که همه به آن راضی بودند <۵۴> روایات متعدد دیگری به همین مضمون و یا مانند آن از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده که اهمیت فوق العاده اسلام را به پیوند مکتبی و برنامه های هماهنگ فکری روشن می سازد، که به عنوان نمونه چند قسمت از آن را ذیلا می خوانیم:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من شهد امرا فکروه کان کمن غاب عنه، و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده: کسی که شاهد و ناظر کاری باشد اما از آن متنفر باشد همانند کسی است که از آن غائب بوده و در آن شرکت نداشته است، و کسی که در برنامه ای غائب بوده

اما قلبا به آن رضایت داشته، همانند کسی است که حاضر و شریک بوده. <۵۵>

اما علی بن موسی الرضا (علی السلام) می فرماید: لو ان رجلا قتل فی المشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند الله عزوجل شریک القاتل: هر گاه کسی در مشرق کشته شود و دیگری

در مغرب راضی به قتل او باشد، او در پیشگاه خدا شریک قاتل است. <۵۶>

و نیز از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: الراض بفاعل قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل ائمان اثم العمل به و اثم الرضا به: کسی که به کار گروهی راضی باشد همچون کسی است که با آنها در آن کار شرکت کرده است، اما کسی که عملا شرکت کرده دوگناه دارد گناه

عمل و گناه رضایت (و آن کس که فقط راضی بوده يك گناه دارد). <۵۷>

برای اینکه عمق و وسعت پیوند فکری و مکتبی را در اسلام بدانیم که هیچ حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد کافی است، این گفتار پر معنی و تکان دهنده علی (علیه السلام) را در نهج البلاغه مورد توجه قرار دهیم: هنگامی که در میدان جنگ جمل بر یاغیان آتش افروز پیروز شد، و یاران علی (علیه السلام) از این پیروزی که پیروزی اسلام بر شرک و جاهلیت بود خوشحال شدند، یکی از آنها عرض کرد: چقدر دوست داشتم که برادرم در این میدان حاضر بود تا پیروزی شما را بردشمن با چشم خود ببیند امام رو به او کرد و فرمود: اهوای اخیک معنا: بگو ببینم قلب برادرتو با مابود؟!!

فقال نعم: در پاسخ گفت آری. امام فرمود: فقد شهدنا (غم مخور) او هم با مادر این میدان





شرکت داشت.

سپس اضافه فرمود: و لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال و ارحام النساء سیرعف بهم الزمان و یقوی بهم الایمان: از این بالاتر به تو بگویم: امروز گروه هائی در لشکر ما شرکت کردند که هنوز در صلب پدران و رحم مادرانند (و به دنیا گام ننهاده اند!) اما بزودی گذشت زمان

آنها را به دنیا خواهد فرستاد و قدرت ایمان با نیروی آنها افزایش می یابد. <۵۸>

بدون شک آنها که در برنامه ای شرکت دارند و تمام مشکلات و زحمات آن را تحمل می کنند دارای امتیاز خاصی هستند، اما این به آن معنی نیست که سایرین مطلقاً در آن شرکت نداشته باشند، بلکه چه در آن زمان و چه در قرون و اعصار آینده تمام کسانی که از نظر فکر و مکتب، پیوندی با آن برنامه دارند به نوعی در آن شریکند.

این مساله که شاید در هیچیک از مکاتب جهان نظیر و مانند نداشته باشد بر اساس يك واقعیت مهم اجتماعی استوار است و آن اینکه کسانی که در طرز فکر با دیگری شبیهند هر چند در برنامه معینی که او انجام داده شرکت نداشته باشند اما به طور قطع وارد برنامه های مشابه آن در محیط و زمان خود خواهند شد، زیرا اعمال انسان همیشه پرتوی از افکار او است و ممکن نیست انسان به مکتبی پای بند باشد و در عمل او آشکار نشود.

اسلام از گام اول، اصلاحات را در منطقه روح و جان انسان پیاده می کند، تا مرحله عمل، خود به خود اصلاح گردد، طبق، این دستور که در بالا خواندیم يك فرد مسلمان هر گاه خبری به او برسد که فلان کار نیک باید انجام شود، فوراً سعی می کند در برابر آن موضع گیری صحیح کند و دل و جان و خود را با نیکبها هماهنگ سازد و از بدی تنفر جوید، این تلاش و کوشش درونی بدون شک

در اعمال او اثر خواهد گذاشت، و پیوند فکریش به پیوند عملی خواهد انجامید.

در پایان آیه می خوانیم: صالح پس از سرکشی و عصیان قوم و از میان بردن ناقه به آنها اخطار کرد و گفت: سه روز تمام در خانه های خود از هر نعمتی می خواهید متلذذ و بهره مند شوید و بدانید پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید (فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام).

این را جدی بگیرید، دروغ نمی گویم، این يك وعده راست و حقیقی است (ذلك وعد غیر مکتوب).

۵۲- اینگونه اضافه را در اصطلاح ادبی اضافه تشریفی می گویند یعنی اضافه ای که دلیل بر شرف و اهمیت چیزی است و در آیه فوق دو نمونه آن دیده می شود: ناقه الله، وارض الله و در



موارد دیگریبت الله و شهرالله و مانند آن نیزگفته می شود.

۵۴- نهج البلاغه کلام ۲۰۱.

۵۵- وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۰۹

۵۶- وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۱۰.

۵۷- وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۱۱.

۵۸- نهج البلاغه کلام ۱۲.

آیه و ترجمه :

فلما جاء أمرنا نجینا صلحا و الذین ءامنوا معه برحمة منا و من خزی یومئذ إن

ربک هو القوی العزیز (۶۶)

و أخذ الذین ظلموا الصیحة فأصبحوا فی دیرهم جثمین (۶۷)

کأن لم یغنوا فیها إلا إن ثمودا کفروا ربهم ألا بعدا لثمود (۶۸)

۶۶- هنگامی که فرمان ما (دائریه مجازات این قوم) فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوائی آن روزرهای بخشیدیم چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است.

۶۷- و آنها را که ستم کرده بودند صیحه (آسمانی) فروگرفت و درخانه هایشان به روی افتادند و مردند!

۶۸- آنچنان که گوئی هرگز ساکن آن دیار نبودند بدانید قوم ثمود پروردگارشان را انکار کردند دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگارا).

تفسیر:

سرانجام قوم ثمود

در این آیات چگونگی نزول عذاب را بر این قوم سرکش (قوم ثمود) بعد از پایان مدت سه روز تشریح می کند هنگامی که فرمان ما دائر به مجازات این گروه فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند در پرتو رحمت خویش رهای بخشیدیم (فلما جاء أمرنا نجینا صلحا و الذین آمنوا معه برحمة منا). نه تنها از عذاب جسمانی و مادی که از رسوائی و خواری و بی آبرویی که آن

روز دامن این قوم سرکش را گرفت نیز نجاتشان دادیم (و من خزی یومئذ). <۵۹>

چرا که پروردگارت قوی و قادر بر همه چیز و مسلط به هر کار است هیچ چیز برای او محال





نیست، و هیچ قدرتی توانائی مقابله با اراده او را ندارد (ان ربك هو القوی العزیز)، و به همین دلیل نجات گروهی با ایمان از میان انبوه جمعیتی که غرق عذاب الهی می شوند، هیچگونه زحمت و اشکالی برای او تولید نخواهد کرد، این رحمت الهی است که ایجاب می کند، بی گناهان به آتش گنهکاران نسوزند، و مؤمنان به خاطر افراد بی ایمان گرفتار نشوند.

ولی ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت، و آنچنان این صیحه سخت و سنگین و وحشتناک بود که بر اثر آن همگی آنان در خانه های خود به زمین افتادند و مردند (و اخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیار هم جائمین) آنچنان مردند و نابود شدند و آثارشان بر باد رفت که گوئی هرگز در آن سرزمین ساکن نبودند (كان لم یغنوا فیها). بدانید قوم ثمود نسبت به پروردگار خود کفر ورزیدند و فرمانهای الهی را پشت سر انداختند (الا ان ثمود كفروا ربهم).

دور باد قوم ثمود از لطف و رحمت پروردگار و نفرین بر آنها (الا بعدا لثمود).

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱- باز در این آیات می بینیم رحمت الهی نسبت به مؤمنان آنچنان پر بار است که پیش از نزول عذاب همه آنها را به مکان امن و امانی منتقل می کند، و هیچگاه خشک و تر را به عنوان عذاب و مجازات نمی سوزاند.

البته ممکن است حوادث ناگواری مانند سیلها و بیماریهای عمومی و زلزله ها رخ دهد که کوچک و بزرگ را فراگیرد، ولی این حوادث حتما جنبه مجازات و عذاب الهی ندارد، و گرنه محال است در منطق عدالت پروردگار حتی يك نفر بی گناه به جرم میلوونها گناهکار گرفتار شود.

البته این موضوع کاملا امکان دارد که افرادی ساکت و خاموش در میان جمعی گناهکار باشند و به مسئولیتهايشان در مبارزه با فساد عمل نکنند و به همان سرنوشت گرفتار شوند، اما اگر آنها به مسئولیتهايشان عمل کنند محال است حادثه ای که به عنوان عذاب نازل می شود دامن آنها را بگیرد (این موضوع را در بحثهای مربوط به خداشناسی در رابطه با نزول بلاها و حوادث در کتابهاشناسی تشریح کرده ایم. <۶۰>

۲- از آیات فوق به خوبی بر می آید که مجازات سرکشان و طغیانگران تنها جنبه مادی ندارد، بلکه جنبه معنوی را نیز شامل می شود چرا که سرانجام کار آنها و سرنوشت مرگبارشان و زندگی آلوده به ننگشان به عنوان فصول رسوا کننده ای در تاریخ ثبت می شود در حالی که برای افراد با ایمان سطور طلائی تاریخ رقم می خورد.



۳ - منظور از صیحه چیست ؟

صیحه در لغت به معنی صدای عظیمی است که معمولا از دهان انسان یا حیوانی بیرون می آید ولی اختصاص به آن ندارد بلکه هر گونه صدای عظیم را شامل می شود در آیات قرآن می خوانیم که چند قوم گنهار به وسیله صیحه آسمانی مجازات شدند یکی همین قوم ثمود بودند و دیگر قوم لوط (سوره حجر آیه ۷۳) و دیگر قوم شعیب (سوره هود آیه ۹۴).

از آیات دیگر قرآن در مورد قوم ثمود استفاده می شود که مجازات آنها بوسیله صاعقه بود فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود (فصلت آیه ۱۳) و این نشان می دهد که منظور از صیحه صدای وحشتناک صاعقه است. آیا صدای وحشت انگیز صاعقه می تواند جمعیتی را نابود کند؟ جواب این سؤال مسلما مثبت است، زیرا می دانم امواج صوتی از حد معینی که بگذرد، می تواند شیشه ها را بشکند، حتی بعضی از عمارتها را ویران کند و ارگانسیم درون بدن انسان را از کار بیندازد.

این را شنیده ایم به هنگامی که هواپیماها دیوار صوتی را می شکنند (و با سرعتی بیشتر از سرعت امواج صوت حرکت می کنند) افرادی بیهوش به روی زمین می افتند و یا زانانی سقط جنین می کنند و یا تمام شیشه های عمارتهایی که در آن منطقه قرار دارند می شکنند. طبیعی است اگر شدت امواج صوت از این هم بیشتر شود به آسانی ممکن است اختلالات کشنده ای در اعصاب و رگهای مغزی و حرکات قلب تولید کند و سبب مرگ انسانها شود.

البته طبق آیات قرآن پایان این جهان نیز با يك صیحه همگانی خواهد بود (ما نینظرون الا صیحه واحدة تاخذهم و هم یخصمون - یس آیه ۴۹). همانگونه که رستاخیز نیز با صیحه بیدار کننده ای آغاز می شود (ان کانت الا صیحه واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون - یس - ۵۳).
۴ - جائم از ماده جثم (بروزن خشم) به معنی نشستن روی زانو و همچنین به معنی افتادن برو آمده است. (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۴۰ مراجعه نمائید).

البته از تعبیر به جائمین چنین استفاده می شود که صیحه آسمانی باعث مرگ آنها شد ولی اجساد بی جانشان به روی زمین افتاده بود، اما از پاره ای از روایات بر می آید که آتش صاعقه آنها را سوزاند، البته این دو با هم منافات ندارد زیرا اثر وحشتناک صدای صاعقه فوراً آشکار می شود در حالی که آثار سوختگی آن مخصوصا برای کسانی که در درون عمارتها بوده باشند بعدا ظاهر می گردد.

۵ - بغنوا از ماده غنی به معنی اقامت در مکان است، و بعید نیست از مفهوم اصلی غنا به معنی بی نیازی گرفته شده، باشد زیرا کسی که بی نیاز است منزل آماده ای دارد و مجبور نیست هر





زمان از منزلی به منزل دیگر کوچ کند، جمله کان لم یغنوا فیها که درباره قوم ثمود و همچنین قوم شعیب آمده است، مفهومی این است آنچنان طومار زندگیشان در هم پیچیده شد که گویا که هرگز از ساکنان آن سرزمین نبودند.

۵۹- خزی که در لغت به معنی شکستی است که به انسان وارد می شود خواه به وسیله خودش باشد یا دیگری و هرگونه رسوائی و ذلت فوق العاده ای را شامل می شود.
۶۰- در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۱۳۰ نیز توضیحاتی آمده است که برای فهم مقصود این گونه آیات مؤثر است - به کتابهای «آفریدگار جهان» و «در جستجوی خدا».

آیه و ترجمه :

ولقد جاءت رسلنا إبرهیم بالبشری قالوا سلما قال سلم فما لبث أن جاء بعجل
حنین (۶۹)

فلما رءأیدیهم لا تصل إلیه نکرهم وأوجس منهم خيفة قالوا لا تخف إنا أرسلنا
إلی قوم لوط (۷۰)

وأمراته قائمة فضحكت فیشرنها یاسحق و من وراء إسحق یعقوب (۷۱)

قالت یویلتی ءألد و أنا عجوز و هذا بعلی شیخا إن هذا لشیء عجیب (۷۲)

قالوا أتعجبین من أمر الله و برکتة علیکم أهل البیت إنه حمید مجید
(۷۳)

۶۹- فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند گفتند: سلام (او نیز) گفت سلام، و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.

۷۰- (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند) آنها را زشت شمرد و دردل احساس ترس نمود (اما به زودی) به او گفتند نترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شدیم.

۷۱- و همسرش ایستاده بود خندید او را بشارت به اسحاق و پس از او یعقوب دادیم.

۷۲- گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم و این شوهرم پیرمردی است این راستی چیز عجیبی است.

۷۳- گفتند از فرمان خدا تعجب می کنی این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است چرا



که او حمید و مجید است .

تفسیر:

فرازی از زندگی بت شکن

اکنون نوبت فرازی از زندگانی ابراهیم این قهرمان بت شکن است، البته شرح زندگی پرماجرایی این پیامبر بزرگ (علیه السلام) در سوره های دیگر قرآن مفصلتر از اینجا آمده (مانند سوره بقره، آل عمران، نساء، انعام، انبیاء، و غیر آن) ولی در اینجا تنها به یک قسمت از زندگانی او که مربوط به داستان قوم لوط و مجازات این گروه آلوده عصیانگر است، ذکر شده، نخست میگوید: فرستاده های ما نزد ابراهیم آمدند در حالی که حامل بشارتی بودند (و لقد جائت رسلنا ابراهیم بالبشری). همانگونه که از آیات بعد استفاده می شود این فرستادگان الهی همان فرشتگانی بودند که مامور در هم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند، ولی قبلا برای دادن پیامی به ابراهیم (علیه السلام) نزد او آمدند.

در اینکه این بشارتی که آنها حامل آن بودند چه بوده است، دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی مانع است: نخست بشارت به تولد اسماعیل و اسحاق، زیرا یک عمر طولانی بر ابراهیم گذشته بود و هنوز فرزندی نداشت، در حالی که آرزو می کرد فرزند یا فرزندی که حامل لوای نبوت باشند داشته باشد، بنابراین اعلام تولد اسحاق و اسماعیل بشارت بزرگی برای او محسوب می شد. دیگر اینکه ابراهیم از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود، هنگامی که با خبر شد آنها چنین ماموریتی دارند، خوشحال گشت.

بهر حال: هنگامی که رسولان بر او وارد شدند، سلام کردند (قالوا سلاما) او هم در پاسخ با آنها سلام گفت (قال سلاما)

و چیزی نگذشت که گوساله بریانی برای آنها آورد (فما لبث ان جاء بعجل حنیذ) عجل به معنی گوساله، و حنیذ به معنی بریان است، و بعضی احتمال داده اند که حنیذ هر نوع بریان رانمی گیرد بلکه تنها به گوشتی گفته می شود که روی سنگها می گذارند و در کنار آتش قرار می دهند و بی آنکه آتش به آن اصابت کند نرم نرم بریان و پخته می شود. از این جمله استفاده می شود که یکی از آداب مهمانداری آن است که غذا را هر چه زودتر برای او آماده کنند، چرا که مهمان وقتی از راه می رسد مخصوصا اگر مسافر باشد غالبا خسته و گرسنه است، هم نیاز به غذا دارد، و هم نیاز به استراحت، باید زودتر غذای او را آماده کنند تا بتوانند استراحت کند.

ممکن است بعضی خرده گیران بگویند برای چند مهمان يك گوساله بریان زیاد است! ولی با





توجه به اینکه اولاد در تعداد این مهمانها که قرآن عدد شانرا صریحا بیان نکرده گفتگو است، بعضی سه و بعضی چهار و بعضی نه و بعضی یازده نفر نوشته اند، و از این بیشتر هم احتمال دارد، و ثابثا ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی، و این معمول است که گاه به هنگام فرا رسیدن میهمان غذائی درست می کنند چند برابر نیاز میهمان، و همه از آن استفاده میکنند.

اما در این هنگام واقعه عجیبی اتفاق افتاد و آن اینکه ابراهیم مشاهده کرد که میهمانان تازه وارد دست بسوی غذا دراز نمی کنند، این کار برای او تازگی داشت و به همین دلیل احساس بیگانگی نسبت به آنها کرد و باعث وحشت او شد (فلما رأی ایدیهم لا تصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفه).

این موضوع از یک رسم و عادت دیرینه سرچشمه می گرفت که هم اکنون نیز در میان اقوامی که به سنتهای خوب گذشته پایبندند وجود دارد، که اگر کسی از غذای دیگری تناول کند و به اصطلاح نان و نمک او را بخورد، قصد سوئی درباره او نخواهد کرد. و به همین دلیل اگر کسی واقعا قصد سوئی نسبت به دیگری داشته باشد سعی می کند نان و نمک او را نخورد، روی این جهت ابراهیم از کار این مهمانان نسبت به آنها بد گمان شد و فکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.

رسولان که به این مساله پی برده بودند، بزودی ابراهیم را از این فکر بیرون آوردند و به او گفتند نترس ما فرستادگانی هستیم بسوی قوم لوط یعنی فرشته ایم و مامور عذاب یک قوم ستمگر و فرشته غذا نمی خورد (قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط). در این هنگام همسر ابراهیم (ساره) که در آنجا ایستاده بود خندید (وامراته قائمة فضحکت).

این خنده ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط به شدت ناراحت و نگران بود و اطلاع از نزدیک شدن مجازات آنها مایه خوشحالی و سرور او گشت.

این احتمال نیز هست که این خنده از روی تعجب و یا حتی وحشت بوده باشد، چرا که خنده مخصوص به حوادث سرور انگیز نیست، بلکه گاه می شود که انسان از شدت وحشت و ناراحتی خنده می کند، و در میان عرب ضرب المثل معروفی است شر الشدائد ما یضحک: بدترین شدائد آنست که انسان را بخنده آورد.

و یا خنده به خاطر این بود که چرا مهمانهای تازه وارد با اینکه وسیله پذیرائی آماده شده دست به سوی طعام نمی برند.

این احتمال را نیز داده اند که خنده او از جهت خوشحالی به خاطر بشارت بر فرزند بوده باشد، هر چند ظاهر آیه این تفسیر را نفی می کند، زیرا بشارت به اسحق بعد از این خنده به او داده



شد مگر اینکه گفته شود نخست به ابراهیم بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد و ساره این احتمال را داد که او چنین فرزندی را برای ابراهیم خواهد آورد ولی تعجب کرد که مگر ممکن است پیرزنی در این سن و سال برای شوهرپیرش فرزند بیاورد، لذا با تعجب از آنها سؤال کرد و آنها صریحا به او گفتند که آری این فرزند از تو خواهد شد، دقت در آیات سوره ذاریات نیز این معنی را تأیید می کند.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران اصرار دارند که ضحکت را در اینجا از ماده ضحک (بر وزن درک) به معنی عادت زنانه بوده باشد و گفته اند درست در همین لحظه بود که ساره در آن سن زیاد و بعد از رسیدن به حد یاس، باردیگر عادت ماهیانه را که نشانه امکان تولد فرزند بود پیدا کرد و لذا وقتی او را بشارت به تولد اسحق دادند کاملا توانست این مساله را باور کند، آنها به این استدلال کرده اند که در لغت عرب این جمله گفته می شود ضحکت الارانب یعنی خرگوشها عادت شدند! ولی این احتمال از جهات مختلفی بعید است، زیرا اولاً شنیده نشده است که این ماده در مورد انسان در لغت عرب به کار رفته باشد، و لذا راغب در کتاب مفردات هنگامی که این معنی را ذکر می کند، صریحا می گوید که این تفسیر جمله فضحکت نیست آن گونه که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی جمله همان معنی خندیدن است ولی مقارن حالت خنده عادت ماهانه نیز به او دست داد، و این دو با هم اشتباه شده است.

ثالثا اگر این جمله به معنی پیدا شدن آن حالت زنانه بوده باشد نباید ساره بعد از آن از بشارت به اسحق تعجب کند چرا که با وجود این حالت، فرزند آوردن عجیب نیست، در حالی که از جمله های بعد در همین آیه استفاده می شود که او نه تنها تعجب کرده بلکه صدا زد: وای بر من مگر ممکن است من پیرزن فرزند آوردم؟! به هر حال این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

سپس اضافه می کند: به دنبال آن به او بشارت دادیم که اسحاق از او متولد خواهد شد و پس از اسحاق، یعقوب از اسحاق متولد می گردد (فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب). در حقیقت هم به او بشارت فرزند دادند، و هم نوه، یکی اسحاق و دیگری یعقوب که هر دو از پیامبران خدا بودند.

همسر ابراهیم ساره که با توجه به سن زیاد خود و همسرش سخت از دارا شدن فرزند مایوس و نومید بود، با لحن بسیار تعجب آمیزی فریاد کشید که ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، و شوهرم نیز پیراست، این مساله بسیار عجیبی است؟! (قالت یا ویلتا أألد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا الشئ عجب).
او حق داشت تعجب کند زیرا اولاً طبق آیه ۲۹ سوره ذاریات در جوانی نیز زن عقیمی بود و در آن





روز که این مژده را به او دادند طبق گفته مفسران و سفر تکوین تورات نود سال یا بیشتر داشت و همسرش ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا ساره هم به پیر بودن خود استدلال کرد و هم پیری همسرش در حالی که می دانیم زنان معمولاً بعد از پنجاه سالگی عادت ماهیانه شان که نشانه آمادگی برای تولد فرزند است قطع می شود و پس از آن احتمال، فرزند آوردن در مورد آنها ضعیف است، ولی آزمایشهای پزشکی نشان داده که مردان از نظر تولید نطفه آمادگی پدید شدن را تا سنین بالا دارند ولی پاسخ این سؤال روشن است که در مردان نیز این موضوع هر چند امکان دارد ولی به هر صورت در مورد آنها نیز در سنین خیلی بالا این احتمال ضعیف خواهد بود، و لذا طبق آیه ۵۴ سوره حجر، خود ابراهیم نیز از این بشارتبه خاطر پیری تعجب کرد. به علاوه از نظر روانی نیز ساره شاید بی میل نبود، که تنها گناه را به گردن نگیرد!

به هر حال رسولان پروردگار فوراً او را از این تعجب در آوردند، و سوابق نعمتهای فوق العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجز آسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند و به او گفتند: آیا از فرمان خداوند تعجب می کنی؟ (قالوا اتعجبین من امر الله).

در حالی که رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت بوده و هست (رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت).

همان خدائی که ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگرهائی بخشید، و در دل آتش سالم نگاه داشت، همان خدائی که ابراهیم قهرمان بت شکن را که يك تنه بر همه طاغوتها تاخت قدرت و استقامت و بینش داد <۶۱>

این رحمت و برکت الهی تنها آن روز و آن زمان نبود بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد، چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) که در این خاندان آشکار شده اند.

بعضی از مفسران با این آیه استدلال کرده اند که همسران نیز در عنوان اهل البیت وارد است، و این عنوان مخصوص به فرزندان و پدر و مادر نیست، البته این استدلال صحیح است، و حتی اگر این آیه هم نبود، از نظر محتوای کلمه اهل این معنی درست است، اما هیچ مانعی ندارد کسانی جزء اهل بیت پیامبری همچون پیامبر اسلام باشند و بر اثر جدا کردن مکتب خود از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند (شرح بیشتر در این باره به خواست خدا ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب خواهد آمد).

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر، فرشتگان گفتند او خدائی است که حمید و مجید است (انه حمید مجید)



در واقع ذکر این دو صفت پروردگار دلیلی است برای جمله قبل، زیرا حمید به معنی کسی است که اعمال او ستوده است، این نام خدا اشاره ای به نعمتهای فراوانی است که او بر بندگانش دارد که در مقابل آن حمدش را می کنند، و مجید به کسی گفته می شود که حتی قبل از استحقاق، نعمت می بخشد، آیا از خداوندی که دارای این صفات است، عجیب می آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندهای برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟.

۶۱- جمله رحمة الله و برکاته عليكم ممکن است جمله خیریه باشد و در مقام حال، و نیز ممکن است جنبه دعا داشته باشد، ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آیه و ترجمه :

فلما ذهب عن إبراهيم الروح وجاءته البشري يجدلنا في قوم لوط (۷۴)

إن إبراهيم لحليم أوه منيب (۷۵)

يأبراهيم أعرض عن هذا إنه قد جاء أمرريك وإنهم ءاتيمهم عذاب غير مردود (۷۶)

۷۴ - هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، با ما، درباره قوم لوط مجادله می کرد.

۷۵ - چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.

۷۶ - ای ابراهیم از این کار صرف نظر کن که فرمان پروردگارت فرارسیده و عذاب (الهی) بطور قطع به سراغ آنها می آید و برگشت ندارد.

تفسیر:

حال در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم بزودی دریافت که میهمانهای تازه وارد، افراد خطرناک و مزاحمی نیستند، بلکه رسولان پروردگارند، که به گفته خودشان برای انجام ماموریتی به سوی قوم لوط می روند.

هنگامی که وحشت ابراهیم از آنها زائل شد، و از طرفی بشارت فرزند و جانشین برومندی به او دادند، فوراً به فکر قوم لوط که آن رسولان مامور نابودی آنها بودند افتاد و شروع به مجادله و گفتگو در این باره با آنها کرد (فلما ذهب عن إبراهيم الروح و جائته البشري يجدلنا في قوم لوط)





<۶۲>

در اینجا ممکن است، این سؤال پیش آید که چرا ابراهیم درباره يك قوم آلوده گنهگار به گفتگو برخاسته و با رسولان پروردگار که ماموریت آنها به فرمان خدا است به مجادله پرداخته است (و به همین دلیل تعبیر به بجادلنا شده، یعنی با ما مجادله می کرد) در حالی که این کار از شان يك پیامبر، آن هم پیامبری به عظمت ابراهیم دور است.

لذا قرآن بلافاصله در آیه بعد می گوید: ابراهیم بردبار، بسیار مهربان، و متوکل بر خدا و بازگشت کننده به سوی او بود (ان ابراهیم لحلیم اواه منیب). <۶۳> در واقع با این سه جمله پاسخ سر بسته و کوتاهی به این سؤال داده شده است.

توضیح اینکه: ذکر این صفات برای ابراهیم به خوبی نشان می دهد که مجادله او مجادله ممدوحی بوده است، و این به خاطر آنست که برای ابراهیم روشن نبود که فرمان عذاب به طور قطع از ناحیه خداوند صادر شده، بلکه این احتمال را می داد که هنوز روزه امیدی برای نجات این قوم باقی است، و احتمال بیدار شدن درباره آنها می رود، و به همین دلیل هنوز جانی برای شفاعت وجود دارد، لذا خواستار تاخیر این مجازات و کیفر بود، چرا که او حلیم و بردبار بود، و نیز بسیار مهربان بود و نیز در همه جا به خدا رجوع می کرد.

بنابراین اینکه بعضی گفته اند اگر مجادله ابراهیم با خدا بود که معنی ندارد و اگر با فرستادگان او بود آنها نیز از پیش خود نمی توانستند کاری انجام دهند، پس در هر صورت این مجادله نمی توانست صحیح باشد؟

پاسخ این است که در برابر يك حکم قطعی نمی توان گفتگو کرد، اما فرمانهای غیر قطعی را با تغییر شرایط و اوضاع می توان تغییر داد چرا که راه بازگشت در آن بسته نیست و به تعبیر دیگر فرمانهایی است مشروط نه مطلق.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند که مجادله درباره نجات مؤمنان بوده و از آیه ۳۱ و ۳۲ سوره عنکبوت بر این مطلب استشهاد کرده اند، آنجا که می گوید: ولما جائت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا انا مهلكوا اهل هذه القرية ان اهلها كانوا ظالمين قال ان فيها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه و اهله الا امراته كانت من الغابرين : هنگامی که رسولان با بشارت نزد ابراهیم آمدند گفتند که ما اهل این قریه (شهر قوم لوط) را هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمکارند ابراهیم گفت: در آنجا لوط زندگی می کند گفتند ما به کسانی که در آنجا هستند آگاهتریم، او و خانواده اش جز همسرش را که در میان قوم باقی میماند نجات خواهیم داد.

صحیح نیست زیرا با آیه بعد که هم اکنون از آن بحث خواهیم کرد به هیچ وجه سازگار نمی باشد.



در آیه بعد میفرماید: رسولان بزودی به ابراهیم گفتند ای ابراهیم از این پیشنهاد صرف نظر کن و شفاعت را کنار بگذار که جای آن نیست (یا ابراهیم اعرض عن هذا) چرا که فرمان حتمی پروردگارت فرا رسیده (انه قد جاء امر ربك)

و عذاب خداوند بدون گفتگو به سراغ آنها خواهد آمد (و انهم آتیهم عذاب غیر مردود). تعبیر به ربك (پروردگارت) نشان می دهد که این عذاب نه تنها جنبه انتقامی نداشته بلکه از صفت ربوبیت پروردگار که نشانه تربیت و پرورش بندگان و اصلاح مجتمع انسانی است، سرچشمه گرفته! و اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: ابراهیم به رسولان پروردگار گفت: اگر در میان این قوم صد نفر از مؤمنان باشد آیا باز هم آنها را هلاک خواهید ساخت گفتند نه، گفت اگر پنجاه نفر باشد، گفتند نه، گفت اگر سی نفر گفتند نه، گفت اگر ده نفر، گفتند: نه، گفت اگر پنج نفر گفتند نه گفت حتی اگر يك نفر در میان آنها با ایمان باشد گفتند نه، ابراهیم گفت بطور مسلم لوط در میان آنها است آنها پاسخ گفتند ما آگاهتریم: او و خاندانش را بجز همسرش نجات خواهیم داد <٦٤>

این روایت به هیچوجه دلیل بر آن نیست که منظور از مجادله این گفتگو باشد بلکه این گفتگو درباره مؤمنان بوده و از گفتگویی که درباره کافران داشته است جدا است، و از اینجا روشن می شود که آیات سوره عنكبوت نیز با تفسیری که در بالا آمد منافاتی ندارد. (دقت کنید).

٦٢- «روع» (بروزن نوع) به معنی ترس و وحشت است، و «روع» (بروزن نوح) به معنی روح یا بخشی از روح که مرکز نزول ترس و وحشت است می باشد (به قاموس اللغة مراجعه شود).
٦٣- «حليم» از حلم به معنی بردباري در راه رسیدن به یک هدف مقدس است و «اواه» در اصل به معنی کسی است که فراوان آه می کشد، خواه به خاطر ترس از مسئولیتهای خود باشد و یا مشکلات و مصائبی که دامن مردم را گرفته است، و «منیب» از ماده «انابه» به معنی رجوع و بازگشت است

٦٤- تفسیر برهان صفحه ٢٢٦ جلد ٢.





آیه و ترجمه :

ولما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقال هذا يوم عصیب (۷۷)
وجاءه قومه یهرعون إلیه ومن قبل كانوا یعملون السیات قال یقوم هؤلاء بناتی
هن أطهر لکم فاتقوا الله ولا تخزون فی ضیعی ألیس منکم رجل رشید (۷۸)
قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق وإنک لتعلم ما نرید (۷۹)
قال لو أن لی بکم قوۃ أو ءاوی إلی رکن شدید (۸۰)

۷۷ - و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز روز سختی است !.

۷۸ - و قومش به سرعت به سراغ او آمدند - و قبلا کارهای بد انجام می دادند - گفت ای قوم من ! اینها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع صرف نظر نمایید) از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانهایم رسوا مسازید، آیا در میان شما یک مرد رشید وجود ندارد؟!

۷۹ - گفتند تو که میدانی ما حق (و میلی) در دختران تو نداریم و خوب میدانی ما چه می خواهیم؟!

۸۰ - گفت (افسوس) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود (آنگاه می دانستم با شما دمنشان چه کنم؟!).

تفسیر:

زندگی ننگین قوم لوط

در آیات سوره اعراف، اشاره به گوشه ای از سر نوشت قوم لوط شده، و تفسیر آن را در آنجا دیدیم، اما در اینجا به تناسب شرح داستانهای پیامبران و اقوام آنها، و به تناسب پیوندی که آیات گذشته با سرگذشت لوط و قومش داشت پرده از روی قسمت دیگری از زندگانی این قوم منحرف و گمراه برمی دارد، تا هدف اصلی را که نجات و سعادت کل جامعه انسانی است از زاویه دیگری تعقیب کند.

نخست می گوید: هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند او بسیار از آمدن آنها ناراحت شد و فکر و روحش پراکنده گشت و غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفت (و لما جائت رسلنا لوطا سیء

ء بهم و ضاق بهم ذرعا)

در روایات و تفاسیر اسلامی آمده است که لوط در آن هنگام در مزرعه خود کار می کرد ناگهان،



عده ای از جوانان زیبا را دید که به سراغ او می آیند و مایلند مهمان او باشند، علاقه او به پذیرائی از مهمان از یکسو، و توجه به این واقعیت که حضور این جوانان زیبا، در شهری که غرق آلودگی انحراف جنسی است، موجب انواع دردسر و احتمالاً آبروریزی است، او را سخت در فشار قرار داد این مسائل به صورت افکاری جانفرسا از مغز او عبور کرد، و آهسته با خود گفت امروز روز سخت و وحشتناکی است (و قال هذا یوم عصب)

سبیء از ماده ساء به معنی بدحال شدن و ناراحت گشتن است.

ذرع را بعضی به معنی قلب و بعضی به معنی خلق گرفته اند بنابراین ضاق بهم ذرعا یعنی دلش به خاطر این مهمانهای ناخوانده در چنین شرائط سختی تنگ و ناراحت شد. ولی به طوری که فخررازی در تفسیرش از ازهری نقل کرده، ذرع در این گونه موارد به معنی طاقت است، و در اصل فاصله میان دستهای شتر به هنگام راه رفتن می باشد.

طبیعی است هنگامی که بر پشت شتر بیش از مقدار طاقتش بار بگذارند مجبور است دستها را نزدیکتر بگذارد و فاصله آن را به هنگام راه رفتن کمتر کند، به همین مناسبت این تعبیر تدریجا به معنی ناراحتی به خاطر سنگینی حادثه آمده است.

از بعضی از کتب لغت مانند قاموس استفاده می شود که این تعبیر در موقعی گفته می شود که شدت حادثه بقدری باشد که انسان تمام راههای چاره را به روی خود بسته ببیند.

عصیب از ماده عصب (بر وزن اسب) به معنی بستن چیزی به یکدیگر است، و از آنجا که حوادث سخت و ناراحت کننده انسان را در هم می پیچد و گوئی در لابلای ناراحتی قرار می دهد، عنوان

عصیب به آن اطلاق می شود، و عرب روزهای گرم و سوزان را نیز یوم العصیب می گوید.

به هر حال لوط، راهی جز این نداشت که میهمانهای تازه وارد را به خانه خود بپذیرد و از آنها پذیرائی کند، اما برای اینکه آنها را اغفال نکرده باشد، در وسط راه چند بار به آنها گوشزد کرد، که این شهر مردم شرور و منحرفی دارد، تا اگر مهمانها توانائی مقابله با آنان را ندارند، حساب کار خویش بکنند.

در روایتی می خوانیم که خداوند به فرشتگان دستور داده بود که تا این پیامبر، سه بار شهادت بر بدی و انحراف این قوم ندهد، آنها را مجازات نکنند (یعنی حتی در اجرای فرمان خدا نسبت به یک قوم گناهکار باید موازین یک دادگاه و محاکمه عادلانه انجام گردد!) و این رسولان شهادت

لوط را در اثناء راه سه بار شنیدند. <۶۵>

در پاره ای از روایات آمده که لوط آنقدر مهمانهای خود را معطل کرد تا شب فرا رسید شاید دور از چشم آن قوم شرور و آلوده بتواند با حفظ حیثیت و آبروی از آنان پذیرائی کند. ولی چه می توان





کرد. وقتی که انسان دشمنش در درون خانه اش باشد. همسر لوط که زن بی ایمانی بود و به این قوم گنهگار کمک می کرد، از ورود این میهمانان جوان و زیبا آگاه شد بر فراز بام رفت. نخست از طریق کف زدن، و سپس با روشن کردن آتش و برخاستن دود، گروهی از این قوم منحرف را آگاه کرد که طعمه چربی به دام افتاده! <۶۶> در اینجا قرآن می گوید: قوم با سرعت و حرص و ولع برای رسیدن به مقصد خود به سوی لوط آمدند (و جانه قومه یهرعون الیه). <۶۷>

همان قوم و گروهی که صفحات زندگانشان سیاه و آلوده به ننگ بود و قبلا اعمال زشت و بدی انجام می دادند (و من قبل کانوا یعملون السیئات). لوط در این هنگام حق داشت بر خود بلرزد و از شدت ناراحتی فریاد بکشد و به آنها گفت من حتی حاضرم دختران خودم را به عقد شما در آورم، اینها برای شما پاکیزه ترند (قال یا قوم هوء لاء بناتی هن اطهر لکم).

بیانید و از خدا بترسید، آبروی مرا نبرید، و با قصد سوء در مورد میهمانانم مرا رسوا مسازید (فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی). ای وای مگر در میان شما یک انسان رشید و عاقل و شایسته وجود ندارد که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد (اءلیس منکم رجل رشید). ولی این قوم تبهکار در برابر اینهمه بزرگواری لوط پیامبری شرمانه پاسخ گفتند: تو خودبه خوبی میدانی که ما را در دختران تو حقی نیست (قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق). و تو مسلما میدانی ما چه چیز می خواهیم؟! (و انک لتعلم ما نرید).

در اینجا بود که این پیامبر بزرگوار چنان خود را در محاصره حادثه دید و ناراحت شد که فریاد زد: ای کاش قوه و قدرتی در خود داشتم تا از میهمانهایم دفاع کنم و شما خیره سران را در هم بکوبم (قال لو ان لی بکم قوه).

یا تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان و هم پیمانهای قوی و نیرومند در اختیار من بود تا با کمک آنها بر شما منحرفان چیره شوم (او آوی الی رکن شدید).

نکته ها:

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱- این جمله ای که لوط به هنگام حمله قوم به خانه او به قصد تجاوز به مهمانانش گفت که این دختران من برای شما پاک و حلال است از آنها استفاده کنید و گرد گناه نگردید، در میان مفسران سؤالاتی را برانگیخته است.

نخست اینکه آیا منظور دختران نسبی و حقیقی لوط بوده اند؟ در حالی که آنها طبق نقل تاریخ



دو یا سه نفر بیشتر نبودند، چگونه آنها را به این جمعیت پیشنهاد می کند؟ یا اینکه منظور همه دختران قوم و شهر بوده است که مطابق معمول بزرگ قبیله از آنها به عنوان دختران خود یاد می کند.

احتمال دوم ضعیف به نظر می رسد چرا که خلاف ظاهر است و صحیح همان احتمال اول است و این پیشنهاد لوط به خاطر آن بود که مهاجمین عده ای از اهل قریه بودند نه همه آنها، به علاوه او می خواهد نهایت فداکاری خود را در اینجا نشان دهد که من حتی حاضرم برای مبارزه با گناه و همچنین حفظ حیثیت میهمانانم دختران خودم را به همسری شما درآورم، شاید آنها با این فداکاری بی نظیر، وجدان خفته شان بیدار شود و به راه حق باز گردند.

دیگر اینکه مگر ازدواج دختر با ایمانی مانند دختران لوط با کفار بی ایمان جائز بود که چنین پیشنهادی را کرد؟!

پاسخ این سؤال را از دو راه گفته اند: یکی اینکه در آئین لوط همانند آغاز اسلام تحریم چنین ازدواجی وجود نداشت، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دختر خود را زینب به ازدواج ابی العاص قبل از آنکه اسلام را بپذیرد در آورد، ولی بعدا این حکم منسوخ گشت. <68>. دیگر اینکه منظور لوط پیشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ایمان) یعنی این دختران من است، بیائید ایمان آورید تا آنها را به ازدواج شما درآورم.

و از اینجا روشن می شود که ایراد بر لوط پیامبر که چگونه دختران پاك خود را به جمعی از اوباش پیشنهاد کرد نادرست است زیرا پیشنهاد او مشروط و برای اثبات نهایت علاقه به هدایت آنها بود. ۲ - باید توجه داشت که کلمه اطهر (پاکیزه تر) مفهومی این نیست که عمل زشت و ننگین آنها پاك بوده، و ازدواج از آن پاکیزه تر، بلکه این تعبیری است که در زبان عرب و زبانهای دیگر به هنگام مقایسه گفته می شود، مثلا به کسی که با سرعت سرسام آوری رانندگی می کند می گویند: دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است. و یا چشم از غذای مشکوک پوشیدن بهتر از آن است که انسان جان خود را به خطر بیندازد. در روایتی نیز می خوانیم که امام به هنگام شدت تقیه و احساس خطر از ناحیه خلفای بنی عباسی فرمود و الله افطر یوما من شهر رمضان احب الی من ان یضرب عنقی: يك روز از ماه رمضان را - همانروزی را که خلیفه وقت عید اعلام کرده بود در حالی که عید نبود - افطار کنم (و سپس آن روز را قضا کنم) بهتر از آن است که کشته شوم. <69>

با اینکه نه کشته شدن خوب است و نه هرگز نرسیدن و مانند آن، اما این تعبیر گفته می شود.

۳ - تعبیر لوط که در پایان سخنش گفت: آیا در میان شما يك مرد رشید نیست این حقیقت را بازگو می کند که حتی وجود يك مرد رشید در میان يك قوم و قبیله برای جلوگیری از اعمال ننگینشان کافی است یعنی اگر يك انسان عاقل و صاحب رشد فکری در میان شما بود هرگز به





سوی خانه من به قصد تجاوز به میهمانانم نمی آمدید.

این تعبیر نقش رجل رشید را در رهبری جوامع انسانی به خوبی روشن می سازد این همان واقعیتی است که در طول تاریخ بشر نمونه های زیادی از آن را دیده ایم.

۴ - عجب اینکه آن قوم گمراه به لوط گفتند ما به دختران تو حق نداریم این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است، یعنی يك جامعه آلوده کارش به جایی می رسد که حق را باطل و باطل را حق می بیند ازدواج با دختران پاك و باایمان را اصلا در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس انحراف جنسی را حق خود می شمارد.

عادت کردن و خو گرفتن به گناه در مراحل نهائی و خطرناکش چنین است که ننگینترین و زشتترین اعمال را حق خود می شمارد و پاکترین تمتع و بهره گیری جنسی را ناحق می داند.

۵ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم که در تفسیر آیات فوق فرمود: منظور از قوه همان قائم است و رکن شدید ۳۱۳ نفر یارانش !. <۷۰> این روایت ممکن است عجیب به نظر برسد که چگونه می توان باور کرد لوط در عصر خودش آرزوی ظهور چنین شخص با چنین یارانی را کرده باشد.

ولی آشنائی با روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده تاکنون این درس را به ما داده است که غالباً يك قانون کلی را در چهره يك مصداق روشنش بیان می کند، در واقع لوط آرزو می کرد که ای کاش مردانی مصمم با قدرت روحی و جسمی کافی برای تشکیل يك حکومت الهی همانند مردانی که حکومت جهانی عصر قیام مهدی (علیه السلام) را تشکیل می دهند در اختیار داشت، تا قیام کند و با تکیه بر قدرت، با فساد و انحراف مبارزه نماید، و اینگونه افراد خیره سری شرم را در هم بکوبد.

- ۶۵- مجمع البیان ذیل آیه .
- ۶۶- المیزان جلد ۱۰ صفحه ۳۶۲ .
- ۶۷- «بهرعون» از ماده «اهراع» به معنی راندن شدید است گوئی غریزه سرکش جنسی این قوم گمراه را به شدت به سوی میمانهای لوط پیامبر می راند!
- ۶۸- تفسیر مجمع البیان و تفسیر کبیر فخر رازی .
- ۶۹- وسائل جلد ۷ صفحه ۹۵ (کتاب الصوم باب ۵۷) .
- ۷۰- تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۲۸ .



آیه و ترجمه :

قالوا يلوط إنا رسل ربك لن يصلوا إليك فأسرباً هلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم أحد إلا أمرأتك إنه مصيبها ما أصابهم إن موعدهم الصبح اءليس الصبح بقریب (۸۱)

فلما جاء أمرنا جعلنا عليها سافلها وأمطرنا عليها حجارة من سجيل منضود (۸۲)

مسومة عند ربك وما هي من الظالمين ببعید (۸۳)

۸۱ - گفتند: ای لوط! ما رسولان پروردگار توایم، آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد، در دل شب با خانواده ات (از این شهر) حرکت کن و هیچیک از شما پشت سرش را نگاه نکنند، مگر همسرتو که او هم بهمان بلائی که آنها گرفتار می شوند گرفتار خواهد شد، موعده آنها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست!؟

۸۲ - هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن (شهر و دیار) را زیرو رو کردیم و بارانی از سنگ : گلهای متحجر متراکم بر روی هم بر آنها نازل نمودیم.

۸۳ - (سنگهای که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از ستمگران دور نیست.

تفسیر :

پایان زندگی این گروه ستمکار.

سرانجام هنگامی که رسولان پروردگار نگرانی شدید لوط را مشاهده کردند که در چه عذاب و شکنجه روحی گرفتار است، پرده از روی اسرار کار خود برداشتند و به او گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم نگران مباش، و بدان که آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! (قال يالوط انا رسل ربك لن يصلوا إليك).

جالب اینکه فرشتگان خدا نمی گویند به ما آسیبی نمی رسد بلکه می گویند به تو ای لوط دست نمی یابند که آسیب برسانند. این تعبیر یا به خاطر آن است که آنها خود را از لوط جدا نمی دانستند چون به هر حال میهمان او بودند و هتک حرمت آنها هتک حرمت لوط بود، و یا به خاطر این است که می خواهند به او بفهمانند، ما رسولان خدا هستیم و عدم دسترسی به ما مسلم است، حتی به تو هم که انسانی همنوع آنان هستی به لطف پروردگار دست نخواهند یافت. در آیه ۳۷ سوره قمر می خوانیم : و لقد راودوه عن ضیفه فطمسنا اعینهم : آنها قصد تجاوز به





میهمان لوط داشتند ولی ما چشمهای آنها را نابینا ساختیم این آیه نشان می دهد که در این هنگام قوم مهاجم به اراده پروردگار بینائی خود را از دست دادند و قادر بر حمله نبودند. در بعضی از روایات نیز می خوانیم که یکی از فرشتگان مشتی خاک به صورت آنها پاشید و آنها نابینا شدند. بهر حال این آگاهی لوط از وضع میهمانان و ماموریتشان همچون آب سردی بود که بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریخته شد، و در يك لحظه احساس کرد بار سنگین غم و اندوه از روی قلبش برداشته شد، برق شادی در چشمش درخشیدن گرفت، و همچون بیمار شدیدی که چشمش به طبیب مسیحادمی بیفتد احساس آرامش نمود، و فهمید دوران اندوه و غم در شرف پایان است و زمان شادی و نجات از چنگال این قوم ننگین حیوان صفت فرا رسیده است!

میهمانان بلافاصله این دستور را به لوط دادند که تو همین امشب در دل تاریکی خانواده ات را با خود بردار و از این سرزمین بیرون شو (فاسر با هلك بقطع من الليل). <۷۱> ولی مواظب باشید که هیچیک از شما به پشت سرش نگاه نکنند (و لا یلتفت منکم احد). تنها کسی که از این دستور تخلف خواهد کرد و به همان بلائی که به قوم گناهکار می رسد گرفتار خواهد شد همسر معصیتکار تو است (الا امرأتک انه مصیبهها ما اصابهم). در تفسیر جمله لا یلتفت منکم احد مفسران چند احتمال داده اند: نخست اینکه هیچکس به پشت سر نگاه نکند.

دیگر اینکه به فکر مال و وسائل زندگی خود در شهر نباشید تنها خود را از این مهلکه بیرون ببرید. دیگر اینکه هیچیک از شما خانواده از این قافله کوچک عقب نمانند. چهارم اینکه به هنگام خروج شما زمین لرزه و مقدمات عذاب شروع خواهد شد به پشت سر خود نگاه نکنید و به سرعت دور شوید.

ولی هیچ مانعی ندارد که همه این احتمالات در مفهوم آیه جمع باشد. <۷۲> سرانجام آخرین سخن را به لوط گفتند که: لحظه نزول عذاب و ميعاد آنها صبح است و با نخستین شعاع صبحگاهی زندگی این قوم غروب خواهد کرد (ان موعد هم الصبح). اکنون برخیزید و هر چه زودتر شهر را ترك گوئید مگر صبح نزدیک نیست (الیس الصبح بقریب). در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که فرشتگان موعد عذاب را صبح ذکر کردند لوط از شدت ناراحتی که از این قوم آلوده داشت همان قومی که با اعمال ننگینشان قلب او را مجروح و روح او را پراز غم و اندوه ساخته بودند، از فرشتگان خواست که حالا که بنا است نابود شوند چه بهتر که زودتر! ولی آنها لوط را دلداری دادند و گفتند مگر صبح نزدیک نیست.

سرانجام لحظه عذاب فرا رسید و به انتظار لوط پیامبر پایان داد، همانگونه که قرآن می گوید:



هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن سرزمین را زیر و رو کردیم، و بارانی از سنگ، از گلهای متحجر متراکم بر روی هم، بر سر آنها فرو ریختیم (فلما جاء امرنا جعلنا علیها سافلها و امطرنا علیها حجارة من سجيل منضود).

سجیل در اصل يك کلمه فارسی است که از سنگ و گل گرفته شده است بنابراین چیزی است که نه کاملا مانند سنگ سخت شده و نه همچون گل سست است بلکه برزخی میان آن دو می باشد. منضود از ماده نضد به معنی رویهم قرار گفتن و پی در پی آمدن است یعنی این باران سنگ آنچنان سریع و پی در پی بود که گوئی سنگها بر هم سوار میشدند. ولی این سنگها، سنگهای معمولی نبودند بلکه سنگهایی بودند نشاندار، نزد پروردگار تو (مسومة عند ربك).

اما تصور نکنید که این سنگها مخصوص قوم لوط بودند، آنها از هیچ قوم و جمعیت و گروه ستمکار و ظالمی دور نیستند (و ما هی من الظالمین ببعید).

این قوم منحرف هم بر خویش ستم کردند و هم بر جامعه شان، هم سرنوشت ملتشان را ببازی گرفتند و هم ایمان و اخلاق انسانی را، و هر قدر رهبر دلسوزشان فریاد زد، گوش فرا ندادند و مسخره کردند، و قاحت و بی شرمی را به آنها رساندند که حتی می خواستند به حریم میهمانهای رهبرشان نیز تجاوز کنند.

اینها که همه چیز را وارونه کرده بودند! باید شهرشان هم واژگونه شود! نه فقط زیر و رو شود که بارانی از سنگ، آخرین آثار حیات را در آنجا در هم بکوبد و آنها را زیر پوشش خود دفن کند، به گونه ای که حتی اثری از آنها در آن سرزمین دیده نشود، تنها بیابانی وحشتناک و بهم ریخته و قبرستانی خاموش و مدفون زیر سنگ ریزه ها، از آنها باقی بماند. آیا تنها قوم لوط باید چنین مجازات شوند، مسلما نه، هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه ای چنین سرنوشتی در انتظار او است گاهی زیر باران سنگریزه ها، و گاهی زیر ضربات بمبهای آتشزا، و زمانی زیر فشارهای اختلافات کشنده اجتماعی، و بالاخره هر کدام به شکلی و به صورتی.

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - چرا لحظه نزول عذاب صبح بود؟ - دقت در آیات بالا این سؤال را در ذهن خواننده ترسیم

می کند که صبح در این میان چه نقشی داشت؟ چرا در دل شب عذاب نازل نشد.

آیا به خاطر آن است که گروه مهاجم به خانه لوط هنگامی که نابینا شده اند به سوی قوم برگشتند و جریان را بازگو کردند، و آنها کمی در فکر فرو رفتند که جریان چیست و خداوند این





مهلت را تا صبح به آنها داد و شاید بیدار شوند و به سوی او باز گردند؟! یا اینکه خداوند نمی خواست در دل شب، بر آنها شبیخون زند و به همین دلیل دستور داد تا فرا رسیدن صبح مأموران عذاب دست نگهدارند. در تفاسیر تقریباً چیزی در این زمینه نوشته اند ولی آنچه در بالا گفتیم احتمالاتی بود که قابل مطالعه است.

۲- زیر و رو چرا؟ - گفتیم عذاب باید تناسبی با نحوه گناه داشته باشد از آنجا که این قوم در طریق انحراف جنسی همه چیز را دگرگون ساختند، خداوند نیز شهرهای آنها را زیر و رو کرد و از آنجا که - طبق روایات - بارانی از سخنان رکبک به طور مداوم بر هم می ریختند، خداوند هم بارانی از سنگ بر سر آنان فرو ریخت.

۳- باران سنگ چرا؟ - آیا بارش سنگریزه قبل از زیر و رو شدن شهرهای آنها بود، یا همراه آن، یا بعد از آن؟ در میان مفسران گفتگو است و آیات قرآن نیز صراحتی در این زمینه ندارد، زیرا این جمله با او، عطف شده که ترتیب از آن استفاده نمی شود.

ولی بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار معتقد است، این باران سنگ یا قبل از زیر و رو شدن بوده، یا در اثناء آن، و فلسفه آن، این بوده که افراد پراکنده ای که در گوشه و کنار قرار داشتند و زیر آوارها مدفون نشدند، سالم در نروند، آنها نیز به کیفر اعمال زشتشان برسند!

روایتی که می گوید: همسر لوط، صدا را که شنید سر بر گردانید و در همان حال سنگی به او اصابت کرد و او را کشت، نشان می دهد که این دو (زیر و رو شدن و باران سنگ) با هم صورت گرفته است. ولی اگر از اینها صرف نظر کنیم، مانعی ندارد که برای تشدید عذاب و محو آثار آنها سنگریزه حتی پس از زیر و رو شدن بر آنها نازل شده باشد به طوری که سرزمینشان زیر آن پنهان گردد و آثارش محو شود.

۴- نشاندار چرا؟ - گفتیم جمله مسومة عند ربك این نکته را می فهماند که این سنگها از نزد خدا نشاندار بودند، ولی در اینکه چگونه نشاندار بود، در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند در این سنگها علامتی بود که نشان می داد سنگ معمولی نیست، بلکه مخصوصاً برای عذاب الهی نازل شده است، تا با ریزش سنگهای دیگر اشتباه نشود، و به همین دلیل بعضی دیگر گفته اند، سنگها شباهتی با سنگهای زمینی نداشت، بلکه مشاهده وضع آنها نشان می داد، نوعی سنگ

آسمانی است که از خارج کره زمین به سوی زمین سرازیر شده است! بعضی نیز گفته اند اینها علائمی در علم پروردگار داشته که هر کدام از آنها درست برای فرد معین و نقطه معین نشانه گیری شده بود، اشاره به اینکه آنقدر مجازاتهای الهی روی حساب است که حتی معلوم است کدام شخص با کدام سنگ باید در هم کوبیده شود، بی حساب و بی ضابطه نیست.



۵ - تحریم همجنس گرائی.

همجنس گرائی چه در مردان باشد و چه در زنان در اسلام از گناهان بسیار بزرگ است و هردو دارای حد شرعی است.

حد همجنس گرائی در مردان خواه فاعل باشد یا مفعول اعدام است، و برای این اعدام طرق مختلفی در فقه بیان شده است، البته اثبات این گناه باید از طرق معتبر و قاطعی که در فقه اسلامی و روایات وارد از معصومین ذکر شده صورت گیرد، و حتی سه مرتبه اقرار هم به تنهائی کافی نیست و باید حداقل چهار بار اقرار به این عمل کند.

و اما حد همجنس گرائی در زنان پس از چهار بار اقرار و یا ثبوت بوسیله چهار شاهد عادل (به شرائطی که در فقه گفته شده) صد تازیانه است، و بعضی از فقها گفته اند اگر زن شوهرداری این عمل را انجام بدهد حد او اعدام است.

اجرای این حدود، شرائط دقیق و حساب شده ای دارد که در کتب فقه اسلامی آمده است. روایاتی که در مذمت همجنس گرائی از پیشوایان اسلام نقل شده آنقدر زیاد و تکان دهنده است که با مطالعه آن هر کس احساس می کند که زشتی این گناه به اندازه ای است که کمتر گناهی در پایه آن قرار دارد.

از جمله در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربها حتی بلغ دموعها الی السماء، بکت السماء حتی بلغ دموعها العرض، فاوحی الله الی السماء ان احصیهم، و اوحی الی الارض ان اخسفی بهم: هنگامی که قوم لوط آن اعمال ننگین را انجام دادند زمین آنچنان ناله و گریه سرداد که اشکهایش به آسمان رسید، و آسمان آنچنان گریه کرد که اشکهایش به عرش رسید، در این هنگام خداوند به آسمان وحی فرستاد که آنها را سنگباران کن! و به زمین وحی فرستاد که آنها را فرو بر! <۷۳> (بدیهی است گریه و اشک جنبه تشبیه و کنایه دارد).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من جامع غلاما جاء یوم القیامة جنبا لا ینقیه ماء الدنیا و غضب الله علیه و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصیرا... ثم قال ان الذکر یرکب الذکر فیهتز العرض لذلك: هر کس با نوجوانی آمیزش جنسی کند روز قیامت ناپاک وارد محشر می شود، آنچنان که تمام آبهای جهان او را پاک نخواهند کرد، و خداوند او را غضب می کند و از رحمت خویش دور می دارد و دوزخ را برای او آماده ساخته است و چه بد جایگاهی است... سپس فرمود: هر گاه جنس مذکر با مذکر آمیزش کند عرش خداوند به لرزه در می آید. <۷۴>





در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: آنها که تن به چنین کاری در می دهند بازماندگان سدوم (قوم لوط) هستند سپس اضافه فرمود: من نمی گویم از فرزندان آنها هستند ولی از طینت آنها هستند سؤال شد همان شهر سدوم که زیرورو شد، فرمود: آری چهار شهر بودند سدوم و صریم و لدنا و غمیرا (عمورا). <۷۵>

در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم چنین می گفت: لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال: لعنت خدا بر آن مردانی باد که خود را شبیه زنان می سازند، (با مردان آمیزش جنسی می کنند) و لعنت خدا بر زنانی باد که خود را شبیه مردان می کنند. <۷۶>

فلسفه تحریم هم جنس گرایی.

گرچه در دنیای غرب که آلودگیهای جنسی فوق العاده زیاد است، این گونه زشتیها مورد تنفر نیست و حتی شنیده می شود در بعضی از کشورها همانند انگلستان طبق قانونی که با کمال وقاحت از پارلمان گذشته این موضوع جواز

قانونی پیدا کرده!! ولی شیوع این گونه زشتیها هرگز از قبح آن نمی کاهد و مفاصد اخلاقی و روانی و اجتماعی آن در جای خود ثابت است. گاهی بعضی از پیروان مکتب مادی که اینگونه آلودگیها را دارند برای توجیه عملشان می گویند ما هیچگونه منع طبی برای آن سراغ نداریم! ولی آنها فراموش کرده اند که اصولا هرگونه انحراف جنسی در تمام روحيات و ساختمان وجود انسان اثر می گذارد و تعادل او را بر هم می زند.

توضیح اینکه: انسان به صورت طبیعی و سالم تمایل جنسی به جنس مخالف دارد و این تمایل از ریشه دارترین غرائز انسان و ضامن بقاء نسل او است.

هرگونه کاری که تمایل را از مسیر طبیعی منحرف سازد، بکنوع بیماری و انحراف روانی در انسان ایجاد می کند.

مردی که تمایل به جنس موافق دارد و یا مردی که تن به چنین کاری می دهد هیچکدام یک مرد کامل نیستند، در کتابهای امور جنسی هموسکو آلیسم (همجنس گرایی) به عنوان یکی از مهمترین انحراف ذکر شده است.

ادامه این کار تمایلات جنسی را نسبت به جنس مخالف در انسان تدریجا می کشد و در مورد کسی که تن به این کار در می دهد احساسات زنانه تدریجا در او پیدا می شود، و هر دو گرفتار ضعف مفرط جنسی و به اصطلاح سرد مزاجی می شوند، به طوری که بعد از مدتی قادر به آمیزش طبیعی (آمیزش با جنس مخالف) نخواهند بود.



با توجه به اینکه احساسات جنسی مرد و زن هم در ارگانسیم بدن آنها مؤثر است و هم در روحیات و اخلاق ویژه آنان، روشن می شود که از دست دادن احساسات طبیعی تا چه حد ضربه بر جسم و روح انسان وارد می سازد، و حتی ممکن است افرادی که گرفتار چنین انحرافی هستند، چنان گرفتار ضعف جنسی شوند که دیگر قدرت بر تولید فرزند پیدا نکنند.

این گونه اشخاص از نظر روانی غالباً سالم نیستند و در خود یکنوع بیگانگی از خویشتن و بیگانگی از جامعه ای که به آن تعلق دارند احساس می کنند.

قدرت اراده را که شرط هر نوع پیروزی است تدریجاً از دست می دهند، و یکنوع سرگردانی و بی تفاوتی در روح آنها لانه می کند. آنها اگر به زودی تصمیم به اصلاح خویشتن بگیرند و حتی در صورت لزوم از طبیب جسمی یا روانی کمک نخواهند و این عمل به صورت عادت برای آنها در آید، ترك آن مشکل خواهد شد، ولی در هر حال هیچوقت برای ترك این عادت زشت دیر نیست، تصمیم می خواهد و عمل. بهر حال سرگردانی روانی تدریجاً آنها را به مواد مخدر و مشروبات الکلی و انحرافات اخلاقی دیگر خواهد کشانید و این يك بدبختی بزرگ دیگر است.

جالب اینکه در روایات اسلامی در عباراتی کوتاه و پر معنی اشاره به این مفاسد شده است، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که کسی از او سؤال کرد لم حرم الله اللواط: چرا خداوند لواط را حرام کرده است فرمود: من اجل انه لو كان اتیان الغلام حلالا لاستغنی الرجال عن النساء و كان فيه قطع النسل و تعطیل الفروج و كان فی اجازة ذلك فساد كثير: اگر آمیزش با پسران حلال بود مردان از زنها بی نیاز (و نسبت به آنان بی میل) می شدند، و این باعث قطع نسل انسان می شد و باعث از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف می گشت و این کار مفاسد زیاد اخلاقی و اجتماعی ببار می آورد. <۷۷>

ذکر این نکته نیز قابل توجه است که اسلام یکی از مجازاتهای را که برای چنین افرادی قائل شده آنست که ازدواج خواهر و مادر و دختر شخص مفعول بر فاعل حرام است یعنی اگر چنین کاری قبل از ازدواج صورت گرفته شد، این زنان برای او حرام ابدی می شوند.

آخرین نکته ای که در اینجا باید یادآور شویم این است که کشیده شدن افراد به اینگونه انحراف جنسی علل بسیار مختلفی دارد و حتی گاهی طرز رفتار پدر و مادر با فرزندان خود، و یا عدم مراقبت از فرزندان همجنس، و طرز معاشرت و خواب آنها با هم در خانه ممکن است از عوامل این آلودگی گردد.

گاهی ممکن است انحراف اخلاقی دیگر سر از این انحراف بیرون آورد.

قابل توجه اینکه در حالات قوم لوط می خوانیم که عامل آلودگی آنها به این گناه این بود که آنها مردمی بخیل بودند و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروانهای شام قرار داشت و آنها نمی خواستند





از میهمانان و عابرین پذیرائی کنند در آغاز چنین به آنها وانمود می کردند که قصد تجاوز جنسی به آنان دارند تا میهمانان و عابرین را از خود فرار دهند، ولی این عمل تدریجا به صورت عادت برای آنها در آمد و تمایلات انحراف جنسی تدریجا در وجود آنها بیدار شد و کارشان به جایی رسید که از فرق تا قدم آلوده شدند. <۷۸>

حتی شوخی های بی موردی که گاهی در میان پسران و یا دختران نسبت به همجنسان خود می شود گاهی انگیزه کشیده شدن به این انحرافات می گردد، به هر حال باید به دقت مراقب اینگونه مسائل بود، و آلودگان را به سرعت نجات داد و از خدا در این راه توفیق طلبید.

اخلاق قوم لوط.

در روایات و تواریخ اسلامی اعمال زشت و ننگین دیگری به موازات انحراف جنسی از آنها نقل شده است از جمله در سفینة البحار می خوانیم:

قیل کانت مجالسهم تشتمل علی انواع المناکیر مثل الشتم و السخف و الصفح و القمار و ضرب المخراق و خذف الاحجار علی من مر بهم و ضرب المعازف و المزامیر و کشف العورات : گفته می شود مجالس آنها مملو بود از انواع منکرات و اعمال زشت، فحشهای رکیک و کلمات زننده با هم رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می کوبیدند، قمار می کردند، و بازیهای بچه گانه داشتند، سنگ به عابران پرتاب می کردند و انواع آلات موسیقی را بکار می بردند و در حضور جمع بدن خود را برهنه و کشف عورت می نمودند! <۷۹>

روشن است در چنان محیط آلودهای، انحراف و زشتی هر روز ابعاد تازه ای بخود می گیرد، و اصولا قبح اعمال ننگین برچیده می شود و آنچنان در این مسیر پیش می روند که هیچ کاری در نظر آنها زشت و منکر نیست!

و از آنها بدبختتر اقوام و ملت‌هایی هستند که در عصر پیشرفت علوم و دانشها در همان راه گام برمی دارند و حتی گاهی اعمالشان بقدری ننگین و رسوا است که اعمال قوم لوط را به فراموشی می سپارد.

۷۱- «اسر» از ماده «اسراء» به معنی حرکت در شب است، بنابراین ذکر لیل (شب) در آیه برای تاکید بیشتر این موضوع است و «قطع» به معنی تاریکی شب است اشاره به اینکه در آن هنگام که پرده های سیاه شب در همه جا فرو افتاده و این قوم غافل یا در خوابند یا مست شراب و هوسبازی، بی خبر از میان آنها بیرون رو.

۷۲- در اینکه «الامراتک» استثناء از کدام جمله است مفسران دو احتمال داده اند: نخست



اینکه از جمله «لایلتفت منکم احد» استثناء می شود که مفهومی این است لوط و خانواده اش و حتی زنی هم با هم به خارج شهر حرکت کردند و هیچیک از آنها طبق فرمان رسولان به پشت سرنگاه نکرد جز همسر لوط که به حکم علاقه و دلبستگی که به آنان داشت و نگران سرنوشت آنها بود لحظه ای ایستاد و نگاهی به پشت سر کرد و طبق روایتی در این هنگام قطعه سنگی از آن سنگها که بر شهر فرو می ریخت به او اصابت کرد و او را کشت!

احتمال دیگر اینکه استثناء از جمله «فاسر باهک» باشد یعنی همه خانواده را جز همسر ت با خود ببر، در این صورت همسر لوط در شهر باقی مانده است ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

۷۳- تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۳۱

۷۴- وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۴۹.

۷۵- وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۳.

۷۶- وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۵.

۷۷- وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۵۲.

۷۸- بحار جلد ۱۲ صفحه ۱۴۷.

۷۹- سفینه البحار صفحه ۵۱۷.

آیه و ترجمه :

وإلی مدین آخاهم شعیبا قال یقوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره ولا تنقصوا

المکیال و المیزان إنی

أرئکم مجیر و إنی أخاف علیکم عذاب یوم محیط (۸۴)

و یقوم أوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس أشیاءهم و لا تعثوا فی الا

رض مفسدین (۸۵)

بقیت الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین و ما أنا علیکم بحفیظ (۸۶)

۸۴ - و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت ای قوم من! الله را پرستش کنید که جز او معبود دیگری برای شما نیست و پیمان و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید) من خیر خواه شما هستم و من از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناکم!

۸۵ - و ای قوم من!، پیمان و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء (واجناس) مردم عیب مگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین فساد مکنید.





۸۶ - سرمایه حلالی که خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتراست اگر ایمان داشته باشید، و من پاسدار شما (و مامور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.

تفسیر:

مدین سرزمین شعیب.

با پایان یافتن داستان عبرت انگیز قوم لوط نوبت به قوم شعیب و مردم مدین می رسد همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند و در سنگلاخ شرك و بت پرستی سرگردان شدند، نه تنها بت که در هم ودینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند، و به خاطر آن کسب و تجارت با رونق خویش را آلوده به تقلب و کم فروشی و خلافکاریهای دیگر می کردند.

در آغاز می گوید: و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم: (و الی مدین اناهم شعیبا) کلمه اناهم (برادرشان) همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود باز گو کند، نه فقط به خاطر اینکه از افراد قبیله و طائفه آنها بود بلکه علاوه بر آن خیر خواه و دلسوز آنها همچون يك برادر بود.

مدین (بر وزن مریم) نام آبادی شعیب و قبیله او است، این شهر در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند، و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند. امروز شهر مدین به نام معان نامیده می شود ولی بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه تا کوه سینا می زیسته اند.

در تورات نیز نام مدیان آمده، اما به عنوان بعضی از قبائل (و البته اطلاق يك نام بر شهر و صاحبان شهر معمول است) <۸۰>

این پیامبر این برادر دلسوز و مهربان همانگونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود نخست آنها را به اساسی ترین پایه های مذهب یعنی توحید دعوت کرد و گفت: ای قوم! خداوند یگانه یکتا را بپرستید که جز او مبودی برای شما نیست (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره). چرا که دعوت به توحید دعوت به شکستن همه طاغوتها و همه سنتهای جاهلی است، و هر گونه

اصلاح اجتماعی و اخلاقی بدون آن میسر نخواهد بود.

آنگاه به یکی از مفاسد اقتصادی که از روح شرك و بت پرستی سرچشمه می گیرد و در آن زمان در میان اهل مدین سخت رائج بود اشاره کرده و گفت: به هنگام خرید و فروش پیمانانه و وزن اشیاء

را کم نکنید (ولا تنقصوا المکیال

و المیزان).



مکیال و میزان به معنی پیمانانه و ترازو است و کم کردن آنها به معنی کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است.

رواج این دو کار در میان آنها نشانه ای بود از نبودن نظم و حساب و میزان و سنجش در کارهایشان، و نمونه ای بود از غارتگری و استثمار و ظلم و ستم در جامعه ثروتمند آنها.

این پیامبر بزرگ پس از این دستور بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می کند: نخست می گوید: قبول این اندرز سبب می شود که درهای خیرات به روی شما گشوده شود، پیشرفت امر تجارت، پائین آمدن سطح قیمتها، آرامش جامعه، خلاصه من خیر خواه شما هستم و مطمئنم که این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود. (انی اراکم بخیر). این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که شعیب می گوید: من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم بنابراین دلیلی ندارد که تن به پستی در دهید و حقوق مردم را ضایع کنید و به جای شکر نعمت کفران نمائید.

دیگر اینکه، من از آن می ترسم که اصرار بر شرك و کفران نعمت و کم فروشی، عذاب روز فراگیر، همه شما را فرو گیرد (و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط).

محیط در اینجا صفت برای یوم است، یعنی يك روز فراگیر و البته فراگیر بودن روز به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است، و این می تواند اشاره به عذاب آخرت و همچنین مجازاتهای فراگیر دنیا باشد.

بنابراین هم شما نیاز به این گونه کارها ندارید و هم عذاب خدا در کمین شما است پس باید هر چه زودتر وضع خویش را اصلاح کنید.

آیه بعد مجدداً روی نظام اقتصادی آنها تاکید می کند و اگر قبلاً شعیب قوم خود را از کم فروشی نهی کرده بود در اینجا دعوت به پرداختن حقوق مردم کرده، می گوید: ای قوم! پیمانانه و وزن را با قسط و عدل وفا کنید (و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط). و این اصل یعنی اقامه قسط و عدل و دادن حق هر کس به او باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند. سپس قدم از آن فراتر نهاده، می گوید: بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید، و چیزی از آنها را کم نکنید (ولا تبخسوا الناس اشیائهم). بخش (بر وزن نحس) در اصل به معنی کم کردن به عنوان ظلم و ستم است. و اینکه به زمینهایی که بدون آبیاری زراعت می شود بخش گفته می شود به همین علت است که آب آن کم است (تنها از باران استفاده می کند) و یا آنکه محصول آن نسبت به زمینهای آبی کمتر می باشد.

و اگر به وسعت مفهوم این جمله نظر بیفکنیم دعوتی است به رعایت همه حقوق فردی و





اجتماعی برای همه اقوام و همه ملت‌ها، بخش حق در هر محیط و هر عصر و زمان به شکلی ظهور می‌کند، و حتی گاهی در شکل کمک بلاعوض! و تعاون و دادن وام! (همانگونه که روش استثمران گران در عصر و زمان ما است).

در پایان آیه باز هم از این فراتر رفته، می‌گوید: در روی زمین فساد مکنید (و لا تعثوا فی الارض مفسدین).

فساد از طریق کم‌فروشی، فساد از طریق غصب حقوق مردم و تجاوز به حق دیگران، فساد به خاطر برهم زدن میزانها و مقیاسهای اجتماعی، فساد از طریق عیب گذاشتن بر اموال و اشخاص،

و بالاخره فساد به خاطر تجاوز به حریم حیثیت

و آبرو و ناموس و جان مردم! جمله ((لا تعثوا)) به معنی فساد نکنید است بنابراین ذکر ((مفسدین)) بعد از آن به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

دو آیه فوق این واقعیت را به خوبی منعکس می‌کند که بعد از مسأله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و نیز نشان می‌دهد که بهم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

سرانجام به آنها گوشزد کرد که افزایش کمیت ثروت - ثروتی که از راه ظلم و ستم و استثمار دیگران بدست آید - سبب بی‌نیازی شما نخواهد بود، بلکه ((سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است)) (بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین).

تعبیر به ((بقیة الله)) یا به خاطر آن است که سود حلال اندک چون به فرمان خدا است ((بقیة الله)) است.

و یا اینکه تحویل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می‌شود. و یا اینکه اشاره به پاداش و ثوابهای معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند هر چند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود، آیه ۴۶ سوره کهف و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا نیز اشاره به همین است.

و تعبیر به ان کنتم مؤمنین (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می‌کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمانهایش داشته باشند.

در روایات متعددی می‌خوانیم که بقیة الله تفسیر به وجود مهدی (علیه السلام) یا بعضی از امامان دیگر شده است، از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده: اول ما ینطق به القائم علیه السلام حین خرج هذه الایة بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین، ثم یقول انا



بقية الله و حجتہ و خلیفہ علیکم فلا یسلم علیہ مسلم الا قال السلام علیک یا بقیة الله فی ارضہ :
 ((نخستین سخنی کہ مہدی (علیہ السلام) پس از قیام خود می گوید این آیه است ((بقیة الله
 خیر لکم ان کنتم مؤمنین)) سپس می گوید منم بقیة الله و حجت و خلیفہ او در میان شما،
 سپس هیچکس بر او سلام نمی کند مگر اینکه میگوید: السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه)).

<۸۱>

بارها گفته ایم آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم جامعی دارد که می تواند
 در اعصار و قرون بعد بر مصداقهای کلی تر و وسیع تر، تطبیق شود.

درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم شعبیند، و منظور از ((بقیة الله)) سود و سرمایه
 حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه
 خیر و سعادت او گردد، ((بقیة الله)) محسوب می شود.

تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ ((بقیة الله)) اند.

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با يك دشمن سر سخت برای يك قوم و ملت باقی میمانند
 از این نظر بقیة الله اند.

همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می گردند آنها نیز بقیة الله اند.
 و از آنجا که مہدی موعود (علیہ السلام) آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر
 اسلام (صلی الله علیہ و آلہ و سلم) است یکی از روشنترین مصادیق ((بقیة الله)) می باشد و از همه

به این لقب شایسته تراست، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است.
 در پایان آیه مورد بحث از زبان شعیب می خوانیم کہ می گوید: وظیفه من همین ابلاغ و انذار و
 هشدار بود کہ گفتم و ((من مسئول اعمال شما و موظف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه
 نیستم)) این شما و این راه و این چاه ! (و ما انا علیکم بحفیظ).

۸۰- اعلام قرآن صفحه ۵۷۳.

۸۱- به نقل تفسیر صافی ذیل آیه فوق.





آیه و ترجمه :

قالوا يشعيب اُصلوتك تأمرك أن نترك ما يعبد اباؤنا أو أن نفعل في أمولنا ما نشؤ
إنك لا نت الحليم الرشيد (۸۷)
قال يقوم أريتم إن كنت على بينة من ربى و رزقنى منه رزقا حسنا و ما أريد أن
أخالفكم إلى ما أنهتكم عنه إن أريد إلا الاصلح ما استطعت و ما توفيقى إلا بالله
عليه توكلت و إليه أنيب (۸۸)
و يقوم لا يجرمنكم شقاقى أن يصيبكم مثل ما أصاب قوم نوح أو قوم هود أو قوم
صلح و ما قوم لوط منكم ببعيد (۸۹)
و استغفروا ربكم ثم توبوا إليه إن ربى رحيم ودود (۹۰)

۸۷ - گفتند: ای شعیب آیا نمازت تورا دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم؟ و آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟
۸۸ - گفت: ای قوم من! هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا می توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانائی دارم نمی خواهم، و توفیق من جز به خدا نیست، براو توکل کردم و به سوى او باز گشتم.
۸۹ - وای قوم من دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما بهمان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند گرفتار شوید، و قوم لوط از شما چندان دور نیست.
۹۰ - از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوى او باز گردید که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است.

تفسیر:

منطق بی اساس لجوجان.

اکنون ببینیم این قوم لجوج در برابر این ندای مصلح آسمانی چه عکس - العملی نشان داد. آنها که بتها را آثار نیاکان و نشانه اصالت فرهنگ خویش می پنداشتند و از کم فروشی و تقلب در معامله سود کلانی می بردند، در برابر شعیب چنین گفتند: ای شعیب! آیا این نمازت به تو دستور می دهد که ما آنچه را ((پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم))؟! (قالوا یا شعيب اُصلوتك تأمرك أن نترك ما يعبد اباؤنا). و یا آزادی خود را در اموال خویش از دست دهیم و نتوانیم به دلخواهمان



در اموالمان تصرف کنیم؟ (او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء).
(تو که آدم بردبار، پر حوصله و فهمیده ای))، از تو چنین سخنانی بعید است! (انک لانت الحلیم الرشید).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا آنها روی ((نماز)) شعیب تکیه کردند؟
بعضی از مفسران گفته اند، این به دلیل آن بوده که شعیب بسیار نماز می خواند و به مردم می گفت: نماز انسان را از کارهای زشت و منکرات باز می دارد، ولی جمعیت نادان که رابطه میان نماز و ترک منکرات را درک نمی کردند، از روی مسخره به او گفتند: آیا این اوراد و حرکات تو فرمان به تو می دهد که ما سنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را زیر پا بگذاریم، و یا نسبت به اموالمان مسلوب الاختیار شویم؟!.

بعضی نیز احتمال داده اند که ((صلوة)) اشاره به آئین و مذهب است، زیرا آشکارترین سبمل دین نماز است.

بهر حال اگر آنها درست اندیشه می کردند، این واقعیت را در می یافتند که نماز حس مسئولیت و تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی و حقیقتی را در انسان زنده می کند، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می اندازد، گرد و غبار خودپسندی و خودپرستی را از صفحه دل او می شوید، و او را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماوراء طبیعت به عالم پاکیها و نیکیها متوجه می سازد، و به همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و از کم فروشی و انواع تقلب باز می دارد. سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که آیا آنها جمله انک لانت الحلیم الرشید: ((تو مرد عاقل و فهمیده و بردباری)) را از روی واقعیت و ایمان می گفتند و یا به عنوان مسخره و استهزاء؟.

مفسران هر دو احتمال را داده اند، ولی با توجه به تعبیر استهزاء آمیزی که در جمله قبل خواندیم (جمله أ صلوتک تامرک) چنین به نظر می رسد که این جمله را از روی استهزاء گفتند، اشاره به اینکه آدم حلیم و بردبار کسی است که تا مطالعه کافی روی چیزی نکند و به صحت آن اطمینان پیدا ننماید، اظهار نمی نماید، و آدم رشید و عاقل کسی است که سنتهای یک قوم را زیر پا نگذارد، و آزادی عمل را از صاحبان اموال، سلب نکند، پس معلوم می شود، نه مطالعه کافی داری و نه عقل درست و نه اندیشه عمیق، چرا که عقل درست و اندیشه عمیق ایجاب می کند انسان دست از روش نیاکان خود بردارد و آزادی عمل را از کسی سلب نکند!.

اما شعیب در پاسخ آنها که سخنانش را حمل بر سفاقت و دلیل بر بیخردی گرفته بودند گفت: ای قوم من! (ای گروهی که شما از منیدو من هم از شما، و آنچه را برای خود دوست می دارم برای شما هم می خواهم) هر گاه خداوند دلیل روشن و وحی و نبوت به من داده باشد و علاوه بر این





روزی پاکیزه و مال بقدر نیاز بمن ببخشد، آیا در این صورت، صحیح است که من مخالفت فرمان او کنم و یا نسبت به شما قصد و غرضی داشته باشم و خیر خواهتان نباشم؟! (قال یا قوم ارا یتم

ان کنت علی بینه من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا). <۸۲>

شعیب با این جمله می خواهد بگوید من در این کار تنها انگیزه معنوی و انسانی و تربیتی دارم، من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی داند. جالب توجه اینکه در این آیات تعبیر یا قوم (ای قوم من) تکرار شده است، به خاطر اینکه عواطف آنها را برای پذیرش حق بسیج کند و به آنها بفهماند که شما از من هستید و من هم از شما (خواه قوم در اینجا به معنی قبیله باشد و طایفه و فامیل، و خواه به معنی گروهی که او در میان آنها زندگی می کرد و جزء اجتماع آنها محسوب می شد).

سپس این پیامبر بزرگ اضافه می کند ((گمان مبرید که من میخوام شما را از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم)) (و ما ارید ان اخالفکم الی ما انها کم عنه). به شما بگویم کم فروشی نکنید و قلب و غش در معامله روا مدارید، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم و یا شما را از پرستش تنها منع کنم اما خودم در برابر آنها سر تعظیم فرود آورم، نه هرگز چنین نیست. از این جمله چنین بر می آید که آنها شعیب را متهم می کردند که او قصد سودجویی برای شخص خودش دارد، و لذا صریحا این موضوع را نفی می کند. سرانجام به آنها می گوید: ((من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه شما است تا آنجا که در قدرت دارم)) (ان ارید الا الاصلاح ما استطعت).

این همان هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند، اصلاح عقیده اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی. و برای رسیدن به این هدف ((تنها از خدا توفیق می طلبم)) (و ما توفیقی الا بالله).

و به همین دلیل برای انجام رسالت خود، و رسیدن به این هدف بزرگ ((تنها بر او تکیه می کنم و در همه چیز به او باز می گردم)) (علیه توکلت و الیه انیب).

برای حل مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می کنم، و برای تحمل شدائد این راه، به او باز می گردم. سپس آنها را متوجه به یک نکته اخلاقی می کند و آن اینکه بسیار می شود که انسان به خاطر بغض و عداوت نسبت به کسی، و یا تعصب و لجاجت نسبت به چیزی، تمام مصالح خویش را نادیده می گیرد، و سرنوشت خود را به دست فراموشی می سپارد، به آنها می گوید ((ای قوم من! مبدا دشمنی و عداوت با من شما را به گناه و عصبان و سرکشی وا دارد)) (و یا قوم لا یجرمنکم شقاقی). (مبدا همان بلاها و مصائب و رنجها و مجازاتهایی که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد)) (ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او



قوم صالح). ((حتی قوم لوط با آن بلای عظیم یعنی زیر و رو شدن شهرهایشان و سنگباران شدن از شما چندان دور نیستند)) (و ما قوم لوط منکم بیعید).
نه زمان آنها از شما چندان فاصله دارد، و نه مکان زندگیشان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد!.

البته ((مدین)) که مرکز قوم شعیب بود از سرزمین قوم لوط فاصله زیادی نداشت، چرا که هر دو از مناطق شامات بودند، و از نظر زمانی هر چند فاصله داشتند اما فاصله آنها نیز آنچنان نبود که تاریخشان به دست فراموشی سپرده شده باشد، و اما از نظر عمل هر چند میان انحرافات جنسی قوم لوط و انحرافات اقتصادی قوم شعیب، ظاهراً فرق بسیار بود، ولی هر دو در تولید فساد، در جامعه و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان بردن فضائل اخلاقی و اشاعه فساد با هم شباهت داشتند، به همین جهت گاهی در روایات می بینیم که یکدرهم ربا که طبعاً مربوط به مسائل اقتصادی است با زنا که يك آلودگی جنسی است مقایسه شده است. <۸۳> و سرانجام دو دستور

که در واقع نتیجه تمام تبلیغات پیشین او است به این قوم گمراه می دهد:

نخست اینکه ((از خداوند آموزش بطلبید)) تا از گناه پاک شوید، و از شرک و بت پرستی و خیانت در معاملات بر کنار گردید (و استغفروا ربکم). ((و پس از پاکی از گناه به سوی او باز گردید که او پاک است و باید پاک شد و به سوی او رفت)) (ثم توبوا الیه).

در واقع استغفار، توقف در مسیر گناه و شستشوی خویشتن است و توبه بازگشت به سوی او است که وجودی است بی انتها.

و بدانید گناه شما هر قدر عظیم و سنگین باشد، راه بازگشت به روی شما باز است ((چرا که پروردگار من، هم رحیم است و هم دوستدار بندگان)) (ان ربی رحیم ودود).

((ودود)) صیغه مبالغه از ود به معنی محبت است، ذکر این کلمه بعد از کلمه ((رحیم)) اشاره به این است که نه تنها خداوند به حکم رحیمیتش به بندگان گنهکار توبه کار توجه دارد بلکه از این گذشته آنها را بسیار دوست می دارد که هر کدام از این دو (رحم و محبت) خود انگیزه ای است برای پذیرش استغفار و توبه بندگان.

۸۲- باید توجه داشت که جزای جمله شرطیه در آیه فوق محذوف است، و جزا چنین بوده است «اذا عدل مع ذلک عما انا علیه من عبادته و تبلیغ دینه».

۸۳- ذکر این نکته نیز لازم است که جمله لایجرمنکم به دو معنی آمده است، یکی به معنی لایحملنکم یعنی شما را وادار نکند، در این صورت آیه از نظر ترکیب چنین خواهد بود که





«لایجرمن» فعل و «شقاق» فاعل و «کم» مفعول و «ان یصیبکم» که معنی مصدر را دارد مفعول دوم است، و در این صورت معنی آیه چنین می شود: این قوم من مخالفت با من شما را وادار نکند که سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح و مانند آنها را پیدا کنید. احتمال دوم این است که به معنی «شما را به گناه نکشاند» بوده باشد، در این صورت «یجرمن» فعل و «شقاق» فاعل و «کم» مفعول است و «ان یصیبکم» نتیجه آن است، و معنی آیه همان خواهد شد که ما در متن آورده ایم.

آیه و ترجمه:

قالوا یسعیب ما نفقه کثیرا مما نقول و انا لئنرک فینا ضعیفا و لولا رهطک لرجنک
و ما أنت علینا بعزیز (۹۱)

قال یقوم أرهطی أعز علیکم من الله و اتخذتموه وراءکم ظهیرا ان ربی بما تعملون
حیط (۹۲)

و یقوم اعملوا علی مکانکم اینی عمل سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و من هو
کذب و ارتقبوا اینی معکم رقیب (۹۳)

۹۱ - گفتند ای شعیب! بسیاری از آنچه را میگوئی ما نمی فهمیم، و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم، و اگر بخاطر احترام قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری.

۹۲ - گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچک من نزد شما از خداوند، عزیزتر است در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید؟ پروردگarem با آنچه انجام می دهید احاطه دارد (و آگاه است).

۹۳ - ای قوم! هرکاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد!، و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغ او می آید و چه کسی دروغگو است، شما انتظار بکشید من هم در انتظارم.

تفسیر:

تهدیدهای متقابل شعیب و قومش
شعیب این پیامبر بزرگ که به خاطر سخنان حساب شده و رسا و دلنشین به عنوان خطیب الانبیاء <۸۴> لقب گرفته، گفتارش را که بهترین راهگشای زندگی مادی و معنوی این گروه بود



با صبر و حوصله و متانت و دلسوزی تمام ایراد کرد، اما ببینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند.

آنها با چهار جمله که همگی حکایت از لجابت و جهل و بی خبری می کرد جواب دادند. نخست اینکه ((گفتند: ای شعیب ما بسیاری از حرفهای تو را نمی فهمیم)) (قالوا یا شعیب ما نفقه كثيرا مما تقول).

اساسا سخنان تو سرورته ندارد! و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم! و به همین دلیل چیزی نیست که بخواهیم آنرا ملاء عمل قرار دهیم، بنابراین زیاد خود را خسته مکن و به سراغ دیگران برو!

دیگر اینکه ((ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم)) (و انا لنریک فینا ضعیفا). بنابراین اگر فکر کنی حرفهای بی منطق را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی، آنهم اشتباه است. گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم به خاطر ترس از قدرت تو است، ((اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آنها قائل هستیم نبود ترا به بدترین صورتی به قتل می رساندیم یعنی ترا سنگباران می کردیم))! (ولو لا رهطک لرجمناک).

جالب اینکه آنها از قبیله شعیب به عنوان ((رهط)) یاد کردند، که در لغت عرب به یک جمعیت کم از سه تا هفت یا ده و یا حداکثر به گفته بعضی به چهل نفر اطلاق می شود، اشاره به اینکه گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی

ندارند، بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار باز می دارد و این درست به آن میماند که ما به دیگری می گوئیم اگر ملاحظه این چهار نفر قوم و فامیل تو نبود حق تو را در دست می گذاشتیم، در حالی که واقعا فامیل و قبیله او چهار نفر نیست بلکه منظور بیان این نکته است که آنها اهمیتی از نظر قدرت ندارند. سرانجام گفتند ((تو برای ما فردی نیرومند و شکست ناپذیر نیستی)) (و ما انت علینا بعزیز). تو هر چند از بزرگان قبیله ات محسوب می شوی، به خاطر برنامه ای که در پیش گرفتی در نظر ما قرب و منزلتی نداری.

شعیب بدون اینکه از سخنان زنده و توهینهای آنها از جا در برود، با همان منطق شیوا و بیان رسا به آنها چنین پاسخ گفت: ای قوم! آیا این چند نفر قوم و قبیله من نزد شما ((از خداوند عزیزترند))؟ (قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله).

شما که به خاطر فامیل من که به گفته خودتان چند نفری بیش نیستند به من آزار نمی رسانید چرا به خاطر ((خدا)) سخنانم را نمی پذیرید؟ آیا چند نفر در برابر عظمت پروردگار به حساب می آیند؟





آیا شما برای خدا احترام قائلید؟ ((با اینکه او و فرمان او را پشت سرانداخته اید))؟ (و اتخذ تموه و رائکم ظهريا). <۸۵>

و در پایان می گوید: فکر نکنید خداوند اعمال شما را نمی بیند و سخنانتان را نمی شنود، ((یقین بدانید که پروردگار من به تمام اعمالی که انجام می دهید، احاطه دارد)) (ان ربی بما تعملون محیط).

سخنگوی بلیغ کسی است که در برابر تمام موضع گیری های طرف مقابل موضع خود را در لابلای سخنانش مشخص کند، از آنجا که مشرکان قوم شعیب در آخر سخنان خود، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند، و قدرت خود را به رخ او کشیدند، شعیب موضع خویش را در برابر تهدید آنها چنین مشخص می کند:

((ای قوم من! هر چه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید و هر کاری از دستتان ساخته است مضایقه ننمائید)) (و یا قوم اعملوا علی مکانتکم). <۸۶> ((من نیز کار خودم را می کنم)) (انی عامل).

((اما بزودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوار کننده خواهد شد من یا شما و چه کسی دروغگو است، من یا شما؟)) (سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب). و حال که چنین است، شما در انتظار بمانید، من هم در انتظارم (و ارتقبوا انی معکم رقیب). <۸۷>

((شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت و جمعیت و ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی بزودی دامان شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی براندازد))!

۸۴- سفنیة البحار ماده «شعیب».

۸۵- در زبان عرب هنگامی که می خواهند بی اعتنایی نسبت به چیزی را به صورت کنائی بیان کنند می گویند «جعلته تحت قدمی» یا «جعلته دبرانی» یا «جعلته وراء ظهري» یا «جعلته ظهريا» (آن را پشت گوش انداختم - پشت سر گذاشتم) و ظهري از ماده ظهیر (بروزن قهر) گرفته شده و یاء، یاء نسبت است و کسره ظاء به خاطر تغییراتی است که گاه در اسم منسوب می دهند.

۸۶- «مکانه» مصدر یا اسم مصدر به معنی قدرت برجیزی داشتن است.

۸۷- «رقیب» به معنی حافظ و مراقب و نگهبان است، و در اصل از «رقبه» که به معنی گردن است گرفته شده و این معنی یا به خاطر آن است که شخص حافظ و مراقب گردن کسی را که



در حفاظت او است حفظ می کند (کنایه از اینکه جان او را حفظ می کند) و یا به خاطر اینکه گردن می کشد تا برنامه پاسداری و حفاظت را انجام دهد.

آیه و ترجمه :

ولما جاء أمرنا نجينا شعيبا والذين آمنوا معه برحمة منا وأخذت الذين ظلموا الصيحة فأصبحوا في ديارهم جثمين (۹۴)
 كأن لم يغنوا فيها ألا بعدا لمدين كما بعدت ثمود (۹۵)

۹۴ - و هنگامی که فرمان ما فرا رسید شعیب و آنها را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود، نجات دادیم و آنها را که ستم کردند صیحه (آسمانی) فرو گرفت و در دیار خود به رو افتادند (و مردند).

۹۵ - آنچنان که گوئی هرگز از ساکنان آن دیار نبودند، دور باد مدین (از رحمت خدا) همانگونه که قوم ثمود دور شدند!

تفسیر:

پایان عمر تبهکاران مدین.

در سرگذشت اقوام پیشین بارها در قرآن مجید خوانده ایم که در مرحله نخست، پیامبران به دعوت آنها به سوی خدا بر می خاستند و از هر گونه آگاه سازی و اندرز و نصیحت مضایقه نمی کردند، در مرحله بعد که اندرزها برای گروهی سود نمی داد، روی تهدید به عذاب الهی تکیه می کردند، تا آخرین کسانی که آمادگی پذیرش دارند تسلیم حق شوند و به راه خدا باز گردند و اتمام حجت شود، در مرحله سوم که هیچیک از اینها سودی نمی داد به حکم سنت الهی در زمینه

تصفیه و پاکسازی روی زمین، مجازات فرا می رسید و این خارهای سر راه را از میان می برد. در مورد قوم شعیب یعنی مردم مدین نیز، سرانجام مرحله نهائی فرا رسید، چنانکه قرآن گوید: ((هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم گمراه و ستمکار و لجوج) فرا رسید، نخست شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به برکت رحمت خود از آن سرزمین نجات دادیم (و) لما جاء امرنا نجينا شعيبا و الذين آمنوا معه برحمة منا).

سپس فریاد آسمانی و صیحه عظیم مرگ آفرین، ظالمان و ستمگران را فرو گرفت (و اخذت الذين





ظلموا الصبیحة).

صیحه همانگونه که سابقا هم گفته‌ایم به معنی هر گونه صدای عظیم است، و قرآن حکایت از نابودی چند قوم گنهگار بوسیله صیحه آسمانی می‌کند، این صیحه احتمالا وسیله صاعقه و مانند آن بوده است، و همانگونه که در داستان قوم ثمود بیان کردیم، گاهی ممکن است امواج صوتی بقدری قوی باشد که سبب مرگ گروهی شود.

و به دنبال آن می‌فرماید: قوم شعیب بر اثر این صیحه آسمانی در خانه های خود بروافتادند و مردند و اجساد بیجانشان به عنوان درسهای عبرتی تا مدتی در آنجا بود (فاصبحوا فی دیارهم جائمین). آنچنان طومار زندگانی آنها در هم پیچیده شد که گویا هرگز ساکن آن سرزمین نبودند (کان لم یغنوا فیها). تمام آن ثروتهائی که به خاطر آن گناه و ظلم و ستم کردند و تمام آن کاخها و زینتها و زرق و برقهها و غوغاها، همه از میان رفت و همه خاموش شدند.

سرانجام همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد میفرماید دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار همانگونه که قوم ثمود دور شدند (الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود). روشن است که منظور از مدین در اینجا اهل مدین است، آنها بودند که از رحمت خدا دور افتادند. درسهای تربیتی در داستان شعیب.

خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین همیشه الهام بخش برای اقوام بعد است چرا که آزمایشهای زندگی آنان - همان آزمایشهایی که گاهی دهها سال یا صدها سال بطول انجامیده - در لابلای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می‌گیرد، و هر کس می‌تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد.

سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب) نیز درسهای فراوانی به ما می‌دهد از جمله:

۱- اهمیت مسائل اقتصادی - در این سرگذشت خواندیم که شعیب بعد از دعوت به توحید آنها را دعوت به حق و عدالت در امور مالی و تجارت کرد، این خود نشان می‌دهد که مسائل اقتصادی یک جامعه را نمی‌توان ساده شمرد، و نیز نشان می‌دهد که پیامبران فقط مأمور مسائل اخلاقی نبوده‌اند، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آنها را تشکیل می‌داده است تا آنجا که آنها بعد از دعوت به توحید قرار می‌دادند.

۲- اصلتها را نباید فدای تعصب کرد - در این سرگذشت خواندیم که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که آنها به خاطر کینه‌ها و عداوتهای شخصی، حقایق را بدست فراموشی می‌سپردند، در حالی که انسان عاقل و واقع بین کسی است که حق را از هر کس هر چند دشمن شماره یک او باشد بشنود و بپذیرد.

۳- نماز دعوت به توحید و پاکی می‌کند - قوم گمراه شعیب از روی تعجب از او پرسیدند که آیا



این نماز تو دعوت به ترك پرستش بتها و ترك كم فروشی و تقلب میکند؟. شاید آنها فكر ميكردند این حرکات و اذکار چه اثری میتواند در این امور بگذارد، در حالی که ما می دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو برقرار است، اگر نماز به معنی واقعی یعنی حضور انسان با تمام وجودش در برابر خدا باشد، این حضور نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب او است، این حضور، اراده انسان را قوی، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می سازد.

۴ - خود بینی رمز توقف است - قوم شعيب چنانکه از آیات فوق استفاده کردیم افرادی خودخواه و خودبین بودند، خود را فهمیده و شعيب را نادان می - پنداشتند، او را به باد مسخره می گرفتند، سخنانش را بی محتوا و شخصش را ضعیف و ناتوان می خواندند، و این خود بینی و خود خواهی سرانجام آسمان زندگیشان را تاريك ساخت و آنها را به خاك سیاه نشاناد!

نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خود بین باشد در راه متوقف خواهد شد، می گویند: يك نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچك و كم عمق بگذرد، هر چه در این کار اصرار ورزید سودی نداشت، مرد حکیمی فرا رسید و گفت: آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد! این کار را کردند اسب به آرامی عبور کرد، تعجب کردند و از او نکته حل مشکل را خواستند.

مرد حکيم گفت: هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می دید و می پنداشت خود او است، و حاضر نبود پا به روی خویشان بگذارد، همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد با سادگی از آن گذشت !.

۵ - ایمان و عمل از هم جدا نیستند - هنوز بسیاریند کسانی که فکر می کنند با داشتن يك عقیده ساده می توان مسلمان بود، هر چند عملی از آنها سر نزنند، هنوز زيادند کسانی که دینی را میخواهند که بر سر راه هوسهای سرکش آنها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد. داستان شعيب نشان می دهد که این قوم نیز خواهان چنین آئینی بودند، لذا به او می گفتند ما نه حاضرم بتهای نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم. آنها فراموش کرده بودند که اصولا میوه درخت ایمان، عمل است و آئین انبیاء برای این بوده است که خودکامگیها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند و گرنه يك درخت بی شاخ و برگ و میوه به هیچ کار جز سوزاندن نمی آید.

امروز این طرز فکر، با نهایت تاسف، در میان عده ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه ای از عقائد خشك خلاصه می کنند که در داخل مسجد همراه آنها است و همینکه از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می کنند و در ادارات و بازارها و محوطه کار آنها اثری از





اسلام نیست.

سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی کشورهایی که کانون ظهور اسلام بوده این واقعیت تلخ را نشان می دهد که اسلام در يك مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده، نه از آگاهی، و نه از عدالت اجتماعی، و نه از رشد فرهنگی، و نه از بینش و اخلاق اسلامی در آنها خبری نیست.

هر چند خوشبختانه در پرتو پاره ای از انقلابهای اسلامی مخصوصا در میان قشر جوان یکنوع حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش ایمان و عمل پیدا شده است، و دیگر این جمله که اسلام را با اعمال ما چکار؟ یا اسلام مربوط به دل است نه زندگی کمتر شنیده می شود. و نیز این تز که گروههای التقاطی می گویند ما عقیده را از اسلام و اقتصاد را از مارکس گرفته ایم، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب است نیز محکوم شمرده می شود، ولی بهر حال این جدائی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست.

۶ - مالکیت بی قید و شرط سرچشمه فساد است - قوم شعیب نیز گرفتار این اشتباه بودند که هیچکس نمی تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قائل شود حتی از شعیب تعجب می کردند و می گفتند: مثل تو با این عقل و درایت ممکن است جلو آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد این سخن را خواه به عنوان استهزاء خواه به عنوان حقیقت گفته باشند نشان می دهد که آنها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می دانستند! در حالی که اشتباه بزرگ آنها همین بود اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت، همیشه امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شدهای که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده اند و گرنه جامعه به تباهی خواهد کشید.

۷ - هدف پیامبران تنها اصلاح بود - شعاران ارید الا اصلاح ما استطعت، تنها شعار شعیب نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیاء و تمام رهبران راستین بوده است گفتار و کردار آنها نیز شاهدهی بر این هدف محسوب می شود، آنها نه برای سرگرمی مردم آمده بودند و نه بخشش گناهان، و نه فروختن بهشت به آنان، و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده ها بلکه هدفشان، اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود، اصلاح در تفکر و اندیشه، اصلاح در اخلاق، اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه، اصلاح در همه ابعاد اجتماع. و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود، و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند چنانکه شعیب گفت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.



آیه و ترجمه :

و لقد أرسلنا موسىٰ بآيتنا وسلطان مبين (٩٦)
إلى فرعون و ملايه فاتبعوا أمر فرعون و ما أمر فرعون برشيد (٩٧)
يقدم قومه يوم القيمة فأوردهم النار و بسئ الورد المورود (٩٨)
و أتبعوا في هذه لعنة و يوم القيمة بسئ الرد المرفود (٩٩)

٩٦ - ما موسىٰ را با آیات خود و دلیل آشکار فرستادیم.

٩٧ - به سوی فرعون و اطرافیانش، اما آنها از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود.

٩٨ - او در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آنها را (بجای چشمه های زلال بهشت) وارد آتش می کند و چه بد است که آتش آنگاه انسان باشد.

٩٩ - آنها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطائی به آنها داده میشود.

تفسیر:

قهرمان مبارزه با فرعون .

بعد از پایان داستان شعیب و اصحاب مدین اشاره به گوشه ای از سرگذشت موسی بن عمران و مبارزاتش با فرعون می کند و این هفتمین داستان پیامبران در این سوره است. سرگذشت موسی (علیه السلام) از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است، زیرا در بیش از سی سوره بیش از صد بار به ماجرای موسی و فرعون و بنی اسرائیل اشاره شده است.

ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبرانی همچون شعیب و صالح و هود و لوط که در گذشته خواندیم، این است که آنها بر ضد اقوام گمراه، قیام کردند، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خودکامه ای همچون دستگاه جبار فرعون قیام نمود.

اصولا همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد، و تا حکومتهای فاسد بر سر کارند هیچ جامعه ای روی سعادت نخواهد دید، و رهبران الهی در این گونه اجتماعات قبل از همه باید این کانونهای فساد را درهم بکوبند.

ولی باید توجه داشت که در این قسمت از سرگذشت موسی، تنها يك گوشه را می خوانیم گوشه ای که در عین کوچکی، پیام بزرگی برای همه انسانها دارد.





نخستین آیه می گوید: ما موسی را با معجزاتی که در اختیار او قرار دادیم و منطقی قوی و نیرومند فرستادیم (و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین). سلطان که به معنی تسلط است گاهی در سلطه ظاهری و زمانی در سلطه منطقی به کار می رود سلطه ای که مخالف را در بن بست قرار دهد به گونه ای که هیچ راهی برای فرار نیابد!

در آیه فوق به نظر می رسد که سلطان در همان معنی دوم به کار رفته و آیات اشاره به معجزات روشن موسی است (مفسران احتمالات دیگری نیز درباره این دو کلمه داده اند). به هر حال موسی را با آن معجزات کوبنده و آن منطق نیرومند به سوی فرعون و ملاء او فرستادیم (الی فرعون و ملاءه).

همانگونه که بارها گفته ایم ملا به کسانی گفته می شود که ظاهر آنها چشمها را پر می کند هر چند توخالی هستند، و در منطق قرآن بیشتر به اعیان و اشراف و شخصیت‌های قلبی که اطراف قدرتهای ستمگر را می گیرند، اطلاق شده. اما اطرافیان فرعون که با قیام موسی، منافع نامشروع خود را در خطر می دیدند، حاضر نشدند در برابر او و معجزات و منطقی تسلیم گردند لذا از فرمان فرعون پیروی کردند (فاتبعوا امر فرعون). اما فرمان فرعون هرگز ضامن سعادت آنها و مایه رشد و نجات نبود (و ما امر فرعون برشید).

البته این موفقیت برای فرعون به سادگی بدست نیامد، او از هر گونه نیرنگ و توطئه و نیروئی برای پیشرفت اهداف خود و شوراندن مردم بر ضد موسی (علیه السلام) استفاده می کرد و در این راه حتی هیچ نکته روانی را از نظر دور نمی داشت.

گاهی می گفت: موسی می خواهد سرزمینهای شما را بگیرد و شما را که صاحبان اصلی آنها هستید بیرون کند، یزید ان یخرجکم من ارضکم (سوره اعراف آیه ۱۱۰). گاهی احساس مذهبی قوم خود را تحریک می کرد و می گفت: من از این مرد می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد انی اخاف ان یبدل دینکم (سوره غافر آیه ۲۶). من از این می ترسم او سرزمین شما را به فساد بکشد او ان یظہر فی الارض الفساد (سوره غافر آیه ۲۶).

و گاهی به موسی تهمت می زد، و زمانی تهدید می کرد و بار دیگر قدرت و شوکت خود را به رخ مردم مصر می کشید و زمانی ادعای رهبری داهیانہ ای که ضامن خیر و صلاحشان است داشت. از آنجا که روز رستاخیز هر قوم و ملت و گروهی با رهبر خویش، وارد محشر می شوند و پیشوایان این جهان، پیشوایان آن جهانند، فرعون نیز که رهبر گمراهان عصر خود بود، در پیشاپیش قومش وارد این صحنه می شود



(يقدم قومه يوم القيامة). اما به جای اینکه این پیشوا پیروان خود را در آن گرمای سوزان به سوی چشمه گوارائی از آب زلال ببرد آنها را به آتش دوزخ وارد می سازد (فاوردهم النار). و چقدر زشت و ناپسند است که آتش آبشخور گاه انسان باشد که بر آن وارد گردد (و بئس الورد المورود).

همان چیزی که به جای تسکین عطش تمام وجود انسانرا می سوزاند و در عوض سیراب کردن بر تشنگیش می افزاید.

باید توجه داشت که ورود در اصل به معنی حرکت به طرف آب، و نزدیک شدن به آن است ولی بعدا به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه ورود اطلاق شده است. ورد (بروزن ذکر) به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود، و به معنی ورود بر آب نیز آمده است.

و مورد به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند (اسم مفعول است). بنابراین معنی جمله بئس الورد المورود چنین می شود آتش بد آبشخور گاهی است که بر آن وارد می شوند. <۸۸>

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که جهان پس از مرگ همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا در مقیاس وسیعی در آنجا مجسم می شود، خوشبختیها و بدبختیهای آن جهان پرتوی است از کارهای ما در این جهان، آنها که در اینجا رهبران بهشتیان بودند در آنجا نیز گروهها را به سوی بهشت و سعادت می برند و، آنها که رهبر ستمگران و گمراهان و دوزخیان بودند، در آنجا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند و خود جلودار آنها هستند!

سپس می گوید: آنها در این جهان به لعنت خدا ملحق گشتند و به مجازات و کیفرهای سخت او گرفتار شدند و در میان امواج خروشان غرق گردیدند و در روز رستاخیز نیز از رحمت خدا دور خواهند بود (و اتبعوا فی هذه لعنة و يوم القيامة).

نام ننگین آنها همیشه در صفحات تاریخ به عنوان يك قوم گمراه و جبار ثبت می گردد، بنابراین هم در این دنیا خسارت کردند و هم در جهان دیگر.

و آتش دوزخ چه بد عطائی است که به آنها داده شده است (بئس الرفد المرفود). رفد در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است، حتی اگر چیزی را تکیه به چیز دیگری بدهند، از آن تعبیر به رفد می کنند ولی کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده، چرا که کمکی است از ناحیه عطا کننده به شخص عطا شونده. <۸۹>





۸۸- این جمله از نظر ترکیب نحوی به این صورت است که «بئس» از افعال ذم است و فاعل آن «الورد» و «المورود» صفت، و مخصوص بالذم کلمه «النار» است که محذوف می باشد و بعضی از ادبا احتمال داده اند که «المورود» مخصوص بالذم است، و چیزی در آیه محذوف نیست، ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد.

۸۹- این جمله از نظر ترکیب نحوی نیز همانگونه است که در جمله «بئس الورد المورود» بیان کردیم.

آیه و ترجمه :

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِاءِ الْقُرٰى نَقِصَهٗ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰)
 و ما ظلمنهم و لكن ظلموا انفسهم فَا اَغْنَتْ عَنْهُمْ اٰلِهَتِهِمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
 مِنْ شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ اَمْرٌ بِرَبِّكَ وَ مَا زَادُوْهُمْ غَيْرَ تَتْبِيْبٍ (۱۰۱)
 و كذلك اَخَذَ رَبُّكَ اِذَا اَخَذَ الْقُرٰى وَ هِيَ ظَلْمَةٌ اِنْ اَخَذَهَا اَلِيْمٌ شَدِيْدٌ (۱۰۲)
 اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةٌ لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْاٰخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مُّجْمَعٌ لِّهٖ النَّاسُ وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مُّشْهُودٌ
 (۱۰۳)
 و ما نُؤَخِّرُهٗ اِلَّا لِاَجَلٍ مُّعَدُوْدٍ (۱۰۴)

۱۰۰- این از خبرهای شهرها و آبادیهاست که ما برای تو بازگویی کنیم، که بعضی (هنوز) بر پا هستند و بعضی درو شده اند (و از میان رفته اند).

۱۰۱- ما به آنها ستم نکردیم بلکه آنها خودشان بر خویشان ستم روا داشتند و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسید خدایانی را که غیر از الله می خواندند آنها را یاری نکردند و جز هلاکت بر آنها نیفزودند.

۱۰۲- و اینچنین است مجازات پروردگار توهنگامی که شهرها و آبادیهای ظالم را مجازات می کند، (آری) مجازات او دردناک و شدید است !.

۱۰۳- در این نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد، همان روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و روزی که همه آنها مشاهده می کنند.

۱۰۴- و ما آنها جز تا زمان محدودی تاخیر نمی اندازیم.



تفسیر:

در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پرمجرای انسان را روشن می ساخت، و هر يك درسهای عبرت فراوانی در برداشت.

در اینجا به تمام آن داستانها اشاره کرده، به صورت يك جمع بندی می فرماید: این ماجراها گوشه ای از اخبار شهرهای و آبادیها است که ما داستانش را برای تو بازگو می کنیم (ذلك من انباء القرى نقصه عليك).

همان شهرها و آبادیهائی که قسمتی از آن هنوز بر پاست، و قسمتی همچون کشتزار درو شده به کلی ویران گشته است (منها قائم و حصید).

قائم اشاره به شهرها و آبادیهائی است که از اقوام پیشین بر پا مانده اند، مانند سرزمین مصر که جایگاه فرعونیان بود، و پس از غرق این گروه ظالم و ستمگر همچنان بر جای ماند، باغهایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارتهای خیره کننده اش. حصید به معنی درو شده، اشاره به سرزمینهای همچون سرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیر و رو و سنگباران گردید.

اما گمان مبر که ما به آنها ستم کردیم، آنها خودشان به خویشتن ظلم کردند (و ما ظلمنا هم و لكن ظلموا انفسهم).

آنها به بتها و خدایان دروغینشان پناه بردند، اما خدایانشان را که به جای الله می خواندند، هیچ مشکلی را در برابر فرمان پروردگار از آنها نگشودند (فما اغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من شيء لما جاء امر ربك).

آری این خدایان قلابی جز ضرر و زیان و هلاکت و بدبختی، بر آنها نیفزودند (و ما زاد و هم غیر تنبیہ). <۹۰>

آری این چنین بود مجازات پروردگار تو نسبت به شهرها و آبادیهائی که ستم می کردند هنگامی که آنها را تسلیم هلاکت کرد (و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى و هي ظالمة). مسلما مجازات پروردگار دردناک و شدید است (ان اخذه الیم شدید).

این يك قانون عمومی الهی است، يك نسبت و برنامه همیشگی است که هر قوم و ملتی دست به ظلم و ستم بیالیند و پا را از مرز فرمانهای الهی فراتر نهند و به رهبری و راهنمایی و اندرزه‌ای پیامبران خدا اعتنا ننمایند خداوند آنها را سرانجام سخت می گیرد و در پنجه عذاب می فشارد. این واقعیت که برنامه فوق يك برنامه عمومی و يك سنت همیشگی است از سایر آیات قرآن نیز





به خوبی استفاده می شود و در واقع هشدار می باشد به تمام مردم جهان که گمان مبرید شما از این قانون مستثنی هستید یا این حکم مخصوص اقوام پیشین بوده است.

البته ظلم به معنی وسیع کلمه شامل همه گناهان می شود و توصیف قریه و شهر و آبادی به ظالم بودن (هی ظالمة) با اینکه این صفت مربوط به ساکنان شهر و آبادی است گویا اشاره به این نکته لطیف است که آنها آنقدر در ظلم و بیدادگری فرو رفتند که گوئی شهر و آبادی يك پارچه ظلم و ستم شده بود. و این تعبیر نزدیک به تعبیری است که در فارسی داریم که می گوئیم ظلم و فساد از در و دیوار فلان شهر می بارد.

و از آنجا که این يك قانون کلی و عمومی است بلافاصله می فرماید: در این سرگذشتهای عبرت انگیز و حوادث و شوم و دردناکی که بر گذشتگان گذشت علامت و نشانه ای است برای یافتن راه حق، برای کسانی که از عذاب آخرت می ترسند (ان فی ذلك لایة لمن خاف عذاب الاخرة). چرا که دنیا در برابر سرای دیگر همه چیزش کوچک و ناچیز است حتی مجازاتها و عذابهایش و جهان دیگر از هر نظر وسیعتر می باشد، و آنها که ایمان به رستخیز دارند با دیدن هر يك از این نمونه ها در دنیا تکان می خورند و عبرت می گیرند و راه خود را باز می یابند.

در پایان آیه اشاره به دو وصف از اوصاف روز قیامت کرده، می گوید: آن روزی است که همه مردم برای آن جمع می شوند (ذلك یوم مجموع له الناس). و آن روزی است که مشهود همگان است (و ذلك یوم مشهود).

اشاره به اینکه همانگونه که قوانین و سنن الهی در این جهان عمومی است اجتماع مردم در آن دادگاه نیز عمومی و حتی در يك زمان خواهد بود، روزی است آشکار برای همه آنچه‌چنان که تمام انسانها در آن حاضر می شوند و آن را می بینند.

جالب اینکه می فرماید: یوم مجموع له الناس و نمی گوید فیه الناس این تعبیر اشاره به آن است که رستخیز تنها طرف اجتماع مردم نیست، بلکه يك هدف است و يك مقصد که انسانها در مسیر تکاملی خود به سوی آن پیش می روند.

در سوره تغابن آیه ۹ نیز می خوانیم: یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلك یوم التغابن: در آن روز که روز جمع و اجتماع است همه شما را گرد آوری می کند و آن روزی است که همه احساس غبن می کنند!

و از آنجا که ممکن است بعضی بگویند سخن از آن روز نسبه است و معلوم نیست کی فرا می رسد، لذا قرآن بلافاصله می گوید: ما آن روز را فقط تا زمان محدودی تاخیر می اندازیم (و ما نؤخره الا لاجل معدود).

آنها برای مصلحتی که روشن است تا مردم جهان میدانهای آزمایش و پرورش را ببینند، و آخرین



برنامه انبیاء پیاده شود، و آخرین حلقه سلسله تکامل که این جهان استعداد آن را دارد ظاهر گردد و بعد پایان اعلام شود. تعبیر به معدود (شمرده شده) اشاره به نزدیکی رستاخیز است زیرا هر چیزی که قابل شمارش باشد و تحت عدد واقع شود محدود و نزدیک است. خلاصه تاخیر آن روز هرگز نباید ظالمان را مغرور کند. چرا که قیامت گر چه دیر آید بیاید و حتی تعبیر به دیر آمدن هم درباره آن صحیح نیست!

 ۹۰- «تتیب» از ماده «تب» به معنی استمرار در زیان است و به معنی هلاکت و نابودی نیز آمده است.

آیه و ترجمه :

یوم یأت لا تکلم نفس إلا یا ذنه فمنهم شقی و سعید (۱۰۵)

فأما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفریو شهیق (۱۰۶)

خلدین فیها ما دامت السموت و الارض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما یرید (۱۰۷)

و أما الذین سعدوا ففی الجنة خلدین فیها ما دامت السموت و الارض إلا ما شاء ربك عطاء غیر مجذوذ (۱۰۸)

۱۰۵- آن روز که (قیامت) فرارسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت).

۱۰۶- اما آنها که شقاوتمند شدند در آتشاند، و برای آنها زفریو شهیق (ناله های طولانی دم و باز دم) است.

۱۰۷- جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می دهد.

۱۰۸- اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، ما دام که آسمانها و زمین برپاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی!





تفسیر:

سعادت و شقاوت.

در آیات گذشته اشاره ای به مسئله قیامت و اجتماع همه مردم در آن دادگاه بزرگ شده بود. در آیات مورد بحث گوشه ای از سرنوشت مردم را در آن روز بیان می کند، نخست می گوید: هنگامی که آن روز فرارسد هیچ کس جز به اراده پروردگار سخن نمی گوید (یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه).

گاه چنین تصویری شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می کند منافات دارد، مانند آیه ۶۵ سوره یس: «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون: امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می گویند، و پاهایشان گواهی می دهند به کارهایی که انجام داده اند و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می خوانیم: «هذا یوم لا ینطقون امروز روزی است که آنها سخن نمی گویند. بهمین دلیل بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که اصولاً در آن روز سخن گفتن مفهومی ندارد، چرا که سخن گفتن وسیله ای است که ما به آن کشف باطن و درون اشخاص را می کنیم و اگر ما حسی داشتیم که از افکار هر کس می توانستیم به وسیله آن آگاه شویم هیچگاه نیازی به تکلم نبود، بنابراین در قیامت که کشف اسرار می شود و همه چیز به حالت بروز و ظهور در می آید اصولاً تکلم معنی ندارد.

به بیانی دیگر: سرای آخرت سرای پاداش است، نه دار عمل، و بهمین دلیل در آنجا خبری از اختیار انسانی و سخن گفتن به میل و اراده خویش نیست، بلکه در آنجا تنها انسان است و اعمالش و آنچه به آن مربوط است، بنابراین اگر سخن هم بگوید همچون سخنان دنیا که از اختیار و اراده، برای کشف اسرار درون سرچشمه می گیرد نیست، و هر چه بگوید یک نوع انعکاس و بازتاب از اعمال اوست اعمالی که در آنجا ظاهر و آشکار است. بنابراین سخن گفتن در آن روز همانند تکلم در دنیا نیست که انسان بتواند به میل خود راست بگوید یا دروغ.

بهر حال آنروز روز کشف حقائق اشیاء و بازگشت غیب به شهود است و شباهتی با این جهان ندارد. ولی این برداشت از آیه فوق با ظاهر آیات دیگر قرآن چندان سازگار نیست چرا که قرآن گفتگوهای زیادی از مؤمنان و مجرمان، پیشوایان و جباران و پیروان آنها، همچنین شیطان و فریبخوردگانش، و دوزخیان و بهشتیان نقل می کند که نشان دهنده وجود سخنانی همانند سخنان این جهان است.

حتی از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که پاره ای از گناهکاران در برابر بعضی از سئوالات دروغ هم می گویند مثلاً در سوره انعام آیه ۲۲ - ۲۴ می خوانیم و یوم نحشرهم جمیعاً ثم نقول



لذین اشركوا این شركاؤكم الذین كنتم تزعمون - ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما كنا مشركین - انظر كيف كذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون : - آنروز که همه آنها را محشور می کنیم به مشرکان می گوئیم معبودهائی را که شريك خدا می دانستید کجا هستند؟ پاسخ و عذر آنها جز این نیست که می گویند به خدائی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرك نبودیم، بین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند و آنچه را به دروغ شريك خدا می پنداشتند از دست می دهند.

بنابراین بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوئیم که بسیاری از مفسران گفته اند و آن اینکه : مردم در آنروز مراحل مختلفی را می پیمایند که هر مرحله ویژگیهائی دارد، در پاره ای از مراحل هیچگونه پرسش و سئوالی از آنها نمی شود و حتی مهر بر دهانشان می نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند با زبان بی زبانی سخن می گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می شود و به اذن خداوند به سخن می آیند و بگناهان خود اعتراف می کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند!

بهر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می گوید: گروهی در آنجا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند (فمنهم شقی و سعید). سعید از ماده سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت، و شقی از ماده شقاوت به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاست، بنابراین سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لایلهای انواع نعمتها جای آنهاست و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در دل دوزخ در انواع مجازاتها گرفتارند.

و بهر حال این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان در دنیا نیست؛ و عجب اینکه بعضی از مفسران این آیه را دستاویزی برای عقیده باطل خود در زمینه جبر قرار داده اند، در حالی که آیه کمترین دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه از سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان رستخیز سخن می گوید که همگی به خاطر اعمال خود به این مرحله رسیده اند شاید آنها مفهوم این آیه را با پاره ای از احادیث اشتباه کرده اند که درباره سعادت و شقاوت قبل از تولد سخن می گوید که آن داستان جداگانه ای دارد.

سپس حالات شقاوت‌مندان و سعادت‌مندان را در عبارات فشرده و گویائی چنین شرح می دهد: اما آنها که شقاوت‌مند شدند در آتش دوزخ زفیر و شهیق دارند و ناله و نعره و فریاد سر می دهند (فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق).

و اضافه می کند: آنها جاودانه در آتش خواهند ماند تا زمانی که آسمانها و زمین بر پاست (خالدین





فیهما ما دامت السموات و الارض). مگر آنچه پروردگارت اراده کند (الا ما شاء ربك).
چرا که خداوند هر کاری را اراده کند انجام می دهد (ان ربك فعال لما يريد).
و اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست (و اما
الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیهما مادامت السموات و الارض). مگر آنچه پروردگارت اراده کند
(الا ما شاء ربك).
این بخشش و عطیه ای است که هرگز از آنان قطع نمی شود (عطاء غیر مجذوذ).
نکته ها:

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:

۱- همانگونه که گفتیم بعضی خواسته اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند
در حالیکه نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می کند که سعادت و
شقاوت اکتسابی است، زیرا می گوید: اما الذین شقوا (آنها که شقاوتمند شدند) و یا می گوید: اما
الذین سعدوا (اما آنها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می بایست گفته شود
اما الاشقیاء و اما السعداء و مانند آن. و از اینجا روشن می شود آنچه در تفسیر فخر رازی آمده که در
این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند،
و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی
خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، و الا لازم می آید که خبر دادن خداوند کذب، و علمش
جهل شود و این محال است!!... بکلی بی اساس است.
این همان ایراد معروف علم خدا در مساله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است
و آن اینکه:

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات
می گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی بخاطر اعمالشان شقاوتمندند و
خدا می داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می نهند
و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می نهند بنابراین بعکس آنچه او گفته اگر مردم
مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود
راه خویش را انتخاب می کنند.

شاهد سخن اینکه آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها
بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت، و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی، و مبارزه با
رهبران الهی گرفتار مجازاتهای دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و
نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می کند.



اصولا اگر ما - آنچه‌ان که فخر رازی و هم فکراش می پندارند - محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم، و بدون اراده به بدیها و نیکیها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذة و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی فایده یا ظالمانه محسوب می گردد.

آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی، و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتابها از این مسلک طرفداری می کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده ای ندارند، بهمین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می دانند، و هرگز حاضر نیستند به عنوان اینکه او مجبور به انجام این کار است از وی صرفنظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه به پندارند و یا بگویند او نمی توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

بهر حال هیچ جبری مسلکی را نمی یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پای بند باشد بلکه بر خوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسئول و مختار است.

تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاهها و دستگاههای قضائی برای کیفر متخلفان عملا آزادی اراده را پذیرفته اند.

تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز بطور ضمنی این اصل را قبول کرده اند که انسان با میل و اراده خود کار می کند و با تعلیم و تربیت می توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات کج اندیشیها بر کنار ساخت.

۲ - جالب اینکه در آیات فوق شقوا به عنوان فعل معلوم و سعدوا به عنوان فعل مجهول آمده است. <۹۱>

این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شك این امداد و کمک تنها شامل کسانی می شود که گامهای نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده اند. (دقت کنید).

۳ - مساله خلود در قرآن.

خلود در اصل لغت به معنی بقای طولانی و هم به معنی ابدیت آمده است، بنابراین کلمه خلود به تنهایی دلیل بر ابدیت نیست، زیرا هر نوع بقاء طولانی را شامل می شود.





ولی در بسیاری از آیات قرآن با قیودی ذکر شده است که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می شود، مثلا در آیات ۱۰۰ توبه ۱۱ طلاق و ۹ تغابن در مورد بهشتیان تعبیر به خالدین فیها ابدی می کند، که این تعبیر مفهومی ابدیت بهشت برای این گروهها است، و در آیات دیگری مانند ۱۶۹ نساء و ۲۳ جن درباره گروهی از دوزخیان همین تعبیر خالدین فیها ابدی دیده می شود که دلیل بر جاودانگی عذاب آنها است.

تعبیرات دیگری مانند ماکثین فیها ابدی در آیه ۳ کهف لا یبغون عنها حولا (کهف - ۱۰۸) و مانند اینها نشان می دهد که بطور قطع گروهی از بهشتیان و دوزخیان جاودانه در نعمت یا در عذاب خواهند ماند.

بعضی که نتوانسته اند اشکالات خلود و جاودانگی مجازات را به نظر خود حل کنند ناچار دست به دامن معنی لغوی آن زده و آنرا به معنی مدت طولانی گرفته اند، در حالی که تعبیراتی نظیر آیات فوق تاب چنین تفسیری را ندارد.

برای توضیح بیشتر نظر شما را به بحث زیر معطوف می داریم.

یک سؤال مهم :

در اینجا فورا يك علامت استفهام بزرگ در فکر هر شنونده ای ترسیم می شود که این نا برابری میان گناه و مجازات چگونه در کار خدا ممکن است ؟ چگونه می توان پذیرفت که انسان تمام عمر خود را که حداکثر ۸۰ یا ۱۰۰ سال بوده کار خوب یا بد کرده است ولی میلیونها میلیون سال و بیشتر - پاداش و کیفر ببیند؟!.

البته این مطلب در مورد پاداش چندان مهم نیست، زیرا بخشش و پاداش هر چه بیشتر باشد نشانه فضل و کرم پاداش دهنده است، بنابراین جای ایراد و خرده گیری نیست. اما در مورد کار بد و گناه و ظلم و کفر این سؤال هست که چگونه عذاب جاودانه در برابر گناه محدود با اصل عدالت خدا سازگار است ؟.

کسی که دوران طغیان و سرکشی و تجاوزش حداکثر از يك صد سال تجاوز نمی کند چرا همیشه باید در آتش و مجازات شکنجه ببیند؟! آیا عدالت ایجاب نمی کند که یکنوع تعادل در اینجا برقرار گردد و مثلا ۱۰۰ سال (به اندازه اعمال خلافش) کیفر ببیند؟!.

پاسخ های غیر قانع کننده

پیچیدگی پاسخ این اشکال سبب شده که بعضی به فکر توجیه آیات خلود بیفتند و آنها را طوری تفسیر کنند که مجازات جاودان که به عقیده آنها بر خلاف اصل عدالت است از آن استفاده نشود. ۱ - بعضی می گویند: منظور از خلود معنی کنائی یا مجازی آن است یعنی يك مدت نسبتا طولانی،



همانطور که به افرادی که تا آخر عمر باید در زندان بمانند می گویند آنها محکوم به زندان ابد هستند، با اینکه مسلماً ابدیتی در هیچ زندانی وجود ندارد و با پایان عمر زندانی پایان می یابد، حتی در زبان عربی نیز یخلد فی السجن که از ماده خلود است در این گونه موارد به کار می رود.

۲ - بعضی دیگر می گویند: اینگونه گردنکشان طاعی و یاعی که گناه سراسر وجود آنها را فرا گرفته است وجودشان به رنگ کفر و گناه در آمده اگر چه همیشه در دوزخ خواهند بود، ولی دوزخ همیشه به يك حال باقی نمی ماند، روزی فرا می رسد که آتش آن، مانند هر آتش دیگر، بالاخره خاموش می گردد! و آرامش خاصی دوزخیان را فرا می گیرد!

۳ - بعضی دیگر احتمال داده اند که با گذشت زمان و پس از کشیدن مجازاتهای فراوان، سرانجام یکنوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود می آید و آنها به رنگ محیط خود در می آیند یعنی کم کم به آن خو می گیرند و عادت می کنند! و در این حال هیچگونه احساس ناراحتی و عذاب ندارند!

البته همان گونه که گفتیم همه این توجیهات به خاطر عجز و ناتوانی در برابر حل مشکل خلود و جاودانی بودن عذاب است و گرنه ظهور آیات خلود در جاودانی بودن عذاب يك دسته خاص قابل انکار نیست.

حل نهائی ایراد.

برای حل این مشکل باید به بحثهای سابق باز گردیم و اشتباهی را که در مقایسه مجازاتهای رستاخیز با مجازاتهای دیگر روی می دهد اصلاح کنیم، تا معلوم شود که مساله خلود هرگز با اصل عدالت پروردگار مخالف نیست.

برای توضیح این بحث باید به سه اصل توجه کرد:

۱ - مجازات ابدی و جاویدان، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، منحصر به کسانی است که تمام روزنه های نجات را به روی خود بسته اند و عالماً عامداً غرق در فساد و تباهی و کفر و نفاق گشته اند، سایه شوم گناه تمام قلب و جان آنها را پوشانیده، و در حقیقت به رنگ گناه و کفر در آمده اند همانگونه که در سوره بقره می خوانیم: بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئه فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون: آری کسی که مرتکب گناهی گردد و آثار آن تمام وجود او را احاطه کند چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند (بقره آیه ۸۱).

۲ - این اشتباه است که بعضی خیال می کنند که مدت و زمان کیفر باید به اندازه مدت و زمان گناه باشد، زیرا رابطه میان گناه و کیفر رابطه زمانی نیست بلکه رابطه کیفی است یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با کیفیت گناه دارد نه مقدار زمان آن مثلاً کسی ممکن است در يك لحظه دست به قتل نفس بزند و طبق پاره ای از قوانین محکوم به زندان ابد گردد، در اینجا می بینیم





زمان گناه تنها يك لحظه بوده در حالی که مجازات آن گاهی ۸۰ سال زندان خواهد بود.

بنابراین آنچه مطرح است کیفیت است نه کمیت گناه از نظر زمان.

۳ - گفتیم مجازاتها و کیفرهای رستاخیز بیشتر جنبه اثر طبیعی عمل و خاصیت گناه دارد و به عبارت روشنتر: رنجها و دردها و ناراحتیهائی که گناهکاران در جهان دیگر می کشند اثر و نتیجه اعمال خود آنها است که دامانشان را فرا می گیرد در قرآن می خوانیم فالیوم لا تضلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما کنتم تعملون: امروز (روز رستاخیز) به هیچکس ستم نمی شود و جز اعمال خود شما جزائی برای شما نیست! (سوره یس آیه ۵۴).

و بدالهم سیئات ما عملوا و حاق بهم ما كانوا به يستهزئون: اعمال بد آنها در برابر آنان آشکار می گردد و آنچه را به باد مسخره می گرفتند بر آنها وارد می گردد (سوره جائیه آیه ۳۳) فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما كانوا یعملون: به آنها که کار بد انجام دادند جزائی جز اعمال آنها داده نمی شود (سوره قصص آیه ۸۴).

اکنون که این مقدمات سه گانه روشن شد حل نهائی از دسترس ما چندان دور نیست و برای رسیدن به آن کافی است که به چند سؤال زیر جواب دهید:

فرض کنید کسی بر اثر مصرف کردن پی در پی مشروبات الکلی در مدت یک هفته گرفتار زخم معده شدید شود. چندان که مجبور باشد تا آخر عمر با این درد بسازد و رنج برد، آیا این برابری میان عمل بد و نتیجه آن بر خلاف عدالت است؟ حال اگر عمر این انسان به جای ۸۰ سال یک هزار سال و یا یک میلیون سال باشد و باید بخاطر يك هفته هوسرانی يك میلیون سال رنج ببرد آیا این بر خلاف اصل عدالت است در حالی که قبلا وجود این خطر در میگزاساری به او اعلام شده، و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است.

و نیز فرض کنید کسی دستورات و مقررات رانندگی را که به کار بستن آنها مسلما به نفع عموم و موجب کاهش تصادف و ناراحتیهائی ناشی از آن است، به دست فراموشی بسپارد و به اخطارهای مکرر دوستان عاقل گوش فرا نداد و حادثه در يك لحظه کوتاه - و همه حوادث در يك لحظه رخ می دهد - به سراغ او بیاید و چشم یا دست و پای خود را در حادثه از دست بدهد، و به دنبال آن ناچار شود سالیان دراز رنج نایبائی و بیدست و پائی را تحمل کند آیا این پدیده، هیچگونه منافاتی با اصل عدالت پروردگار دارد؟!.

در اینجا مثال دیگری داریم - و مثالها حقایق عقلی را به ذهن نزدیک کرده و برای گرفتن نتیجه نهائی و استدلالی آماده می کنند - فرض کنید چند گرم بذر خار مغیلان را بر سر راه خود می پاشیم و پس از چند ماه یا چند سال خود را با يك صحرای وسیع خار روپرو می بینیم که دائمًا مزاحم ماست و ما را آزار می دهد... و یا اینکه چند گرم بذر گل - آگاهانه - می پاشیم و چیزی نمی



گذرد که خود را با صحرایی از زیباترین و معطرترین گلها روبرو می بینیم که همواره مشام جان ما را معطر و دیده و دل ما را نوازش می دهد. آیا این امور که همه از آثار اعمال است هیچگونه منافاتی با اصل عدالت دارد، در حالی که مساوات و برابری در میان کمیت این عمل و نتیجه آن موجود نیست؟.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم:

هنگامی که پاداش و کیفر، نتیجه و اثر خود عمل آدمی باشد مسئله مساوات و برابری از نظر کمیت و کیفیت مطرح نخواهد بود ای بسا عمل بظاهر کوچکی که اثرش يك عمر محرومیت و شکنجه و ناراحتی است و ای بسا کار ظاهرا کوچکی که سرچشمه خیرات و برکات برای يك عمر خواهد بود (اشتباه نشود منظور ما کوچک از نظر مقدار زمان است و الا کارها و گناهایی که باعث خلود در عذاب می گردد حتما کوچک از نظر کیفیت و اهمیت نخواهد بود) بنابراین هنگامی که گناه و کفر و طغیان و سرکشی سراسر وجود انسانی را احاطه کرد و تمام بال و پرهای روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت چه جای تعجب که در سرای دیگر برای همیشه از نعمت پرواز در آسمان بهشت محروم گردد و همواره گرفتار درد و رنج این محرومیت بزرگ باشد. آیا به او اعلام نکردند، و او را از این خطر بزرگ آگاه نساختند؟!.

آری... پیامبران الهی از يك سو، و فرمان خرد از سوی دیگر، به او آگاهی لازم را دادند. آیا بدون توجه و اختیار دست به چنان کاری زد و چنان سرنوشتی پیدا کرد؟ نه، از روی علم و عمد و اختیار بود.

آیا جز خودش و نتیجه مستقیم اعمالش این سرنوشت را برای او فراهم ساخت؟ نه، هر چه بود از آثار کار خود او بود.

بنابراین نه جای شکایتی باقی است و نه ایراد و اشکال به کسی، و نه منافاتی با قانون عدالت پروردگار دارد. <۹۲>

۴ - خلود در آیات مورد بحث. آیا خلود در آیات مورد بحث به معنی جاودانگی است و یا همان مفهوم مدت طولانی را که مفهوم لغوی آن است می رساند.

بعضی از مفسران از نظر اینکه خلود در اینجا مقید به ما دامت السماوات و الارض شده (مادام که آسمانها و زمین بر پا است) خواسته اند چنین نتیجه بگیرند که خلود در این مورد خاص به معنی جاودانگی نیست، زیرا آسمانها و زمینها، ابدیت ندارند و طبق صریح قرآن زمانی فرا می رسد که آسمانها در هم پیچیده می شود و این زمین ویران می گردد و تبدیل به زمین دیگری می گردد.

<۹۳>





ولی با توجه به اینکه اینگونه تعبیرات در ادبیات عرب معمولاً کنایه از ابدیت و جاودانگی است، آیات مورد بحث نیز خلود را به معنی جاودانگی بیان می‌کند. مثلاً عرب می‌گوید: این وضع برقرار خواهد بود ما لاح کوکب (ما دام که ستاره ای می‌درخشد) یا ما لاح الجدیدان (ما دام که شب و روز وجود دارد) یا ما اضاء فجر (ما دام که صبح می‌درخشد) یا ما اختلف اللیل و النهار (ما دام که شب و روز پی در پی فرا می‌رسد) و مانند اینها که همه کنایه از جاودانگی است.

در کلام امام امیر مؤمنان علی در نهج البلاغه می‌خوانیم: هنگامی که بعضی از خرده گیران ناآگاه به امام ایراد کردند که چرا در تقسیم بیت المال رعایت مساوات می‌کند و بعضی را برای تحکیم پایه های حکومت به دیگران ترجیح نمی‌دهد، امام ناراحت شد و فرمود: اُتَمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه و الله لا اطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما: آیا به من می‌گوئید برای پیروزی دست به ستم نسبت به کسانی که تحت حکومت منند بزنم بخدا نزدیک این کار نمی‌روم ما دام که مردم شبها به بحث می‌نشینند و ما دام که ستارگان آسمان یکی پشت سر دیگری طلوع و غروب دارد. <۹۴> در اشعار دعبل خزاعی در قصیده معروفی که در حضور امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) خواند این شعر آمده است.

سابکبهم ما ذر فی الافق شارق و نادى مناد الخیر فی الصلوات
من بر شهیدان خاندان پیامبر گریه می‌کنم تا آن زمان که خورشید بر افق مشرق نور می‌پاشد و تا آن زمان که بانگ اذان برای دعوت به نماز بر منارهها سر می‌دهد. <۹۵>
البته این مخصوص به ادبیات عرب نیست، در زبانهای دیگر نیز کم و بیش وجود دارد و به هر حال دلالت آیه بر ابدیت نباید جای گفتگو باشد. و به این ترتیب نیازی به گفتار کسانی که می‌گویند آسمان و زمین در اینجا آسمان و زمین قیامت است، که جاودانی می‌باشد نخواهد بود.

۵ - استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟.

جمله استثنائیه الا ماشاء ربك (مگر آنچه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ، برای مفسران میدان وسیعی جهت بحث شده است، و مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این استثناء ده وجه از مفسران نقل کرده است که به عقیده ما بسیاری از آنها سست و با آیات قبل یا بعد به هیچوجه سازگار نیست، و لذا از بیان آنها چشم می‌پوشیم و تنها آنچه را که صحیحتر بنظر ما می‌رسد در اینجا می‌آوریم و آن دو تفسیر است:

۱ - هدف از بیان این استثناء این است که تصور نشود خلود و مجازات افراد بی ایمان و پاداش



مؤمنان راستین چنان است که بدون خواست و مشیت الهی باشد و قدرت و توانائی و اراده او را محدود کند و صورت جبر و الزام به خود بگیرد، بلکه در عین جاودانی بودن این دو، قدرت و اراده او بر همه چیز حاکم است هر چند به مقتضای حکمتش پاداش و عذاب را بر این دو گروه جاودانه می‌دارد.

شاهد این سخن آنکه در جمله دوم درباره سعادت‌مندان بعد از ذکر این استثناء می‌فرماید: عطاء غیر مجذوذ؛ این عطا و پاداشی است که هرگز از آنها قطع نمی‌شود. و این نشان می‌دهد که جمله استثنائیه فقط برای بیان قدرت بوده است.

۲- از آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوت‌مندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است. ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادت‌مندان).

در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند سپس به صف بهشتیان پیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار. (دقت کنید).

این احتمال نیز در پاسخ سؤال فوق وجود دارد که استثناء در جمله اول اشاره به مؤمنان خطاکار باشد که بعد از مدتی از دوزخ رهائی می‌یابند و در جمله دوم تنها اشاره به قدرت و توانائی پروردگار باشد. شاهد این سخن اینکه در جمله اول بعد از استثناء جمله: ان ريك فعال لما یرید که دلیل بر انجام این مشیت است ذکر شده و در جمله دوم عطاء غیر مجذوذ که دلیل بر ابدیت است آمده (دقت کنید).

اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند که این پاداش و مجازات مربوط به بهشت و دوزخ برزخی است که مدتش محدود است و پایان می‌پذیرد احتمال بسیار بعیدی است زیرا آیات قبل صریحا قیامت بحث می‌کند و پیوند این آیات با آنها ناگسستگی است. همچنین احتمال اینکه خلود در اینجا مانند بعضی دیگر از آیات قرآن به معنی مدتی طولانی باشد نه ابدیت با جمله عطاء غیر مجذوذ و با خود استثناء که دلیل بر ابدیت جمله‌های قبل از آن است سازگار نمی‌باشد.

۶- در آیات فوق در مورد دوزخیان می‌گوید: آنها در آن زفیر و شهیق دارند. در معنی این دو کلمه ارباب لغت و مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، بعضی گفته‌اند. زفیر به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توام باشد، و شهیق ناله توام با فرو بردن





نفس است.

بعضی دیگر زفیر را به آغاز صدای الاغ و شهیق را به پایان آن تفسیر کرده اند که شاید با معنی اول زیاد تفاوت نداشته باشد.

و به هر حال این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می دهند، ناله ای که تمام وجود آنها را پر می کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است.

باید توجه داشت که زفیر و شهیق هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین برداشتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می شود به آن زفیر گفته شده، و شهیق در اصل

به معنی طولانی بودن است همان

گونه که به کوه بلند جبل شاهق می گویند و سپس به ناله های طولانی اطلاق شده است.

اسباب سعادت و شقاوت.

سعادت که گمشده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می جوید و در جایی می طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه، و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است.

بنابراین هر کس از نظر شرائط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدفهای والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیکتر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است.

و هر کس گرفتار کمبودها، نارسائیهها، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و بی بهره از سعادت خواهد بود.

ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است او است که می تواند وسائل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه اش فراهم سازد، و او است که می

تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود.

در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد، و حتی نارسائیههای محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر اینکه ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرائط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر بطور قطع در مکتب انبیاء

و همچنین مکتب عقل محکوم است.

جالب اینکه در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام)



نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مساله مهم، آشنا می سازد و بجای اینکه برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنتهای غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد، و مسائل بی اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت.

به عنوان نمونه به چند حدیث پر معنی زیر توجه فرمائید:

۱ - امام صادق از جدش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل می کند: حقیقة السعادة ان یختم للرجل عمله بالسعادة و حقیقة الشقاوة ان یختم للمرء عمله بالشقاوة : حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانه ای پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوت‌مندانه ای خاتمه یابد <۹۶>

این روایت با صراحت می گوید مرحله نهائی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می کند و انسانرا در گرو اعمالش می گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می داند.

۲ - در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم: السعید من وعظ بغیره و الشقی من انخدع لهواه و غروره : سعادت‌مند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد. <۹۷> . این سخن علی (علیه السلام) نیز تاکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می کند.

۳ - پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: اربع من اسباب السعادة و اربع من الشقاوة فالاربعة من السعادة المرئة الصالحة و المسکن الواسع، و الجار الصالح، و المركب البهیء و الاربعة التي من الشقاوة الجار السوء و المرئة السوء و المسکن الضیق و المركب السوء. <۹۸>

چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است :

اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است : همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است.

و چهار چیز که از اسباب شقاوت است : همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است.

با توجه به اینکه این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می شود. يك همسر خوب انسانرا به انواع نیکیها تشویق می کند، يك خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می بخشد، و آماده فعالیت بیشتر می نماید، همسایه بد بلا آفرین و همسایه





خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدفهای انسان می کند، يك مرکب بدرخور برای رسیدن به کارها و وظائف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار در رفته يك عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می تواند صاحبش را به مقصد برساند.

۴ - و نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حدیث نقل شده است :
من علامات الشقاء جمود العینین ، و قسوة القلب ، و شدة الحرص فی طلب الرزق ، و الإصرار علی الذنب <۹۹>

از نشانه های شقاوت آنست که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد، و نیز از علامات آن سنگ دلی، و حرص شدید در تحصیل روزی، و اصرار بر گناه است.

این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانها است. اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیاری کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شبهای سال سبب خوشبختی، و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی.

پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی، و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است.

و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده اند و گرفتار مصیبتهای فراوانی شده اند

اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیتهای مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می داند که نمونه هائی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

۹۱- «سعدوا» از ماده «سعد» می باشد که به عقیده گروهی از ارباب لغت فعل لازم است و مفعول نمی گیرد، بنابراین صیغه مجهول ندارد و لذا ناچار شده اند که آن را مخفف از «سعدوا» (فعل مجهول از باب افعال) بدانند، ولی به طوری که آلوسی در روح المعانی در ذیل



- آیه از بعضی از ارباب لغت نقل کرده فعل ثلاثی آن نیز متعدی است و سعده الله و مسعود گفته می شود بنابراین نیازی نیست که ما این فعل مجهول را از باب افعال بدانیم. (دقت کنید).
- ۹۲- معاد و جهان پس از مرگ از صفحه ۳۸۵ تا ۳۹۳.
- ۹۳- آیه ۴۸ ابراهیم و آیه ۱۰۴ انبیاء.
- ۹۴- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۲۶.
- ۹۵- نورالابصار صفحه ۱۴۰ و الغدیرو کتب دیگر. ۹۶
- ۹۶- تفسیر نورالثقلین جلد ۲ صفحه ۳۹۸.
- ۹۷- نهج البلاغه صبحی صالحی خطبه ۸۶.
- ۹۸- مکارم الاخلاق صفحه ۶۵.
- ۹۹- تفسیر نورالثقلین جلد ۲ صفحه ۳۹۸.

آیه و ترجمه :

فلا تك في مريّة مما يعبد هؤلاء ما يعبدون إلا كما يعبد
 ءاباؤهم من قبل و إنا لموفوهم نصيبهم غير منقوص (۱۰۹)
 و لقد آتينا موسى الكتب فاختلف فيه و لولا كلمة سبقت
 من ربك لفضى بينهم و إنا لفي شك منه مريب (۱۱۰)
 و إن كلا لما ليوفيهم ربك أعملهم إنه بما يعملون خبير (۱۱۱)
 فاستقم كما أمرت و من تاب معك و لا تطغوا إنه بما تعملون بصير (۱۱۲)

۱۰۹- شك و تردیدی در معبودهائی که آنها می پرستند بخود راه مده، آنها همان گونه این معبودها را پرستش می کنند که پدرانشان قبلا می پرستیدند، و ما نصیب آنها را بی کم و کاست خواهیم داد.

۱۱۰- ما کتاب آسمانی به موسی دادیم سپس در آن اختلاف کردند، و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود در میان آنها داوری می شد، و آنها (هنوز) در شك اند شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی.

۱۱۱- و پروردگار تو اعمال هر یک را بیکم و کاست به آنها خواهد داد، او به آنچه عمل می کنند آگاه است.

۱۱۲- بنابراین همانگونه که فرمان یافته ای استقامت کن همچین کسانی که با توبه سوی خدا آمده اند و طغیان نکنید که خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند





تفسیر:

استقامت کن، استقامت!

این آیات در حقیقت به عنوان دل‌داری و تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بیان وظیفه و مسئولیت او نازل شده است و در واقع یکی از نتایج مهمی که از شرح داستانهای اقوام پیشین گرفته می‌شود همین است که پیامبر و به دنبال او مؤمنان راستین از انبوه دشمنان نهراسند و در شکست قوم بت پرست و ستمگری که با آن روبرو هستند شك و تردیدی به خود راه ندهند و به امدادهای الهی مطمئن باشند.

لذا در نخستین آیه می‌فرماید: ((شك و تردیدی در مورد چیزی که اینها پرستش می‌کنند به خود راه مده که اینها هم از همان راهی می‌روند که گروهی از پیشینیان رفتند و پرستش نمی‌کنند مگر همانگونه که نیاکانشان از قبل پرستیدند بنابراین سرنوشتی بهتر از آنان نخواهد داشت)) (فلا تک

فی مرية مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد آبائهم من قبل) > ۱۰۰

و لذا بلا فاصله می‌گوید: ((ما حتما نصیب و سهم آنها را بدون کم و کاست از مجازات و عذاب خواهیم داد)) و چنانچه به راه حق باز گردند، نصیب آنها از پاداش ما محفوظ است (و انا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص). با اینکه جمله ((موفوهم ۹ خود به معنی ادای کامل حق است، ذکر کلمه غیر منقوص (بی کم و کاست) برای تاءکید بیشتر روی این مساله است.

در حقیقت این آیه، این واقعیت را مجسم می‌کند که آنچه از سرگذشت اقوام پیشین خواندیم، اسطوره و افسانه نبود، و نیز اختصاصی به گذشتگان نداشت، سنتی است ابدی و جاودانی و

درباره تمام انسانهای دیروز و امروز و فردا.

منتها این مجازاتها در بسیاری از اقوام گذشته به صورت بلاهای هولناک و عظیم صورت گرفت اما در مورد دشمنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شکل دیگری پیدا کرد و آن اینکه خدا آتقدر قدرت و نیرو به پیامبرش داد که توانست بوسیله گروه مؤمنان دشمنان لجوج و بی رحم را

که به هیچ صراطی مستقیم نبودند درهم بشکند.

باز برای تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اضافه می‌کند: ((اگر قوم تو درباره کتاب آسمانیت یعنی قرآن اختلاف و بهانه جوئی می‌کنند، ناراحت نباش زیرا ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) را دادیم و در آن اختلاف کردند، بعضی پذیرفتند و بعضی منکر شدند)) (و لقد آتینا

موسی الکتاب فاختلف فیه).



و اگر می بینی در مجازات دشمنان تو تعجیل نمی کنیم، به خاطر این است که مصالحی از نظر تعلیم و تربیت و هدایت این قوم، چنین ایجاب می کند و اگر این مصلحت نبود و برنامه ای که پروردگار تو از قبل در این زمینه مقرر فرموده ایجاب تاخیر نمی کرد، در میان آنها داوری لازم می شد و مجازات دامانشان را می گرفت (و لولا کلمة سبقت من ربك لفضی بینهم). (هر چند آنها این حقیقت را هنوز باور نکردند و همچنان نسبت به آن در شك و تردیدند شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی)) (و انهم لفی شك منه مریب). <۱۰۱>

((مریب)) از ماده ((ریب)) به معنی شکی است که آمیخته با بدبینی و سوء ظن و قرائن خلاف باشد و بنابراین مفهوم این کلمه این می شود که بت پرستان نه تنها در مسأله حقانیت قرآن، و یا نزول عذاب بر تبهکاران تردید داشتند، بلکه مدعی بودند که ما قرائن خلافی نیز در دست داریم. ((راغب)) در کتاب مفردات، ((ریب)) را به شکی معنی می کند که بعدا پرده از روی آن برداشته شود، و به یقین گراید، بنابراین مفهوم آیه چنین می شود که بزودی پرده از روی حقانیت دعوت تو و همچنین مجازات تبهکاران برداشته می شود و حقیقت امر ظاهر می گردد.

برای تأکید بیشتر اضافه می کند که ((پروردگار تو هر يك از این دو گروه (مؤمنان و کافران) را به پاداش اعمالشان به طور کامل می رساند و اعمال آنها را بی کم و کاست به خودشان تحویل می دهد)) (و ان کلا لملایوفینهم ربك اعمالهم).

و این کار هیچگونه مشکل و مشقتی برای خداوند ندارد ((زیرا او به همه چیز آگاه است و از هر کاری که انجام می دهند با خبر می باشد)) (انه بما یعملون خبیر). جالب اینکه می گوید: اعمالشان را به آنها می دهیم و این اشاره دیگری بر مسأله تجسم اعمال است و اینکه پاداش و کیفر در حقیقت اعمال خود انسان است که تغییرشکل می یابد و به او می رسد.

پس از ذکر سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین و رمز موفقیت و پیروزی آنها و پس از دلداری و تقویت اراده پیامبر از این طریق در آیه بعد، مهمترین دستور را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد و می گوید: ((استقامت کن همانگونه که به تو دستور داده شده است)) (فاستقم). استقامت در راه تبلیغ و ارشاد کن، استقامت در طریق مبارزه و پیکار کن، استقامت در

انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن کن.

ولی این استقامت نه به خاطر خوش آیند این و آن باشد و نه از روی تظاهر و ریا، و نه برای کسب عنوان قهرمانی، نه برای بدست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه تنها به خاطر فرمان خدا و آنگونه که به تو دستور داده شده است باید باشد (کما امرت).

اما این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی ((و هم تمام کسانی که از شرك به سوی ایمان بازگشته اند و قبول دعوت الله نموده اند.)) (و من تاب معك). ((استقامتی خالی





از افراط و تفریط، و زیاده و نقصان، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد)) (و لا تطغوا).
(چرا که خداوند از اعمال شما آگاه است، و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه ای براو مخفی
نمی ماند)) (انه بما تعملون بصیر).

آیه ای پر محتوا و طاقت فرسا.

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می خوانیم: ما نزل علی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)
آیه کانت اشد علیه و لا اشق من هذه الایة، ولذلك قال لاصحابه حین قالوا له اسرع الیک
الشیب یا رسول الله! شیبتنی هود و الواقعه <۱۰۲>

((هیچ آیه ای شدید و مشکلتر از این آیه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد و لذا
هنگامی که اصحاب از آنحضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شماسفید شده و آثار پیری
نمایان، گشته، فرمود مرا سوره هود و واقعه پیرکرد

و در روایت دیگری می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر فرمود: شمروا، شمروا، فما
رئی ضاحکا: ((دامن به کمر بزیند، دامن به کمر بزیند (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس
پیامبر هرگز خندان دیده نشد))! <۱۰۳>

دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر
دوش انسان می گذارد.

از همه مهمتر، فرمان به استقامت است، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که
انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است
یعنی در خود آنچنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی؟
همیشه بدست آوردن پیروزیها کار نسبتا آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آنهم
در جامعه ای آنچنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت، و در
میان دشمنانی انبوه و مصمم، و در طریق ساختن جامعه ای سالم و سر بلند و با ایمان و پیشتاز،
استقامت در این راه کار ساده ای نبوده است.

دستور دیگر اینکه این استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن
دور بماند، یعنی بدست آوردن بزرگترین قدرتهای سیاسی و اجتماعی، آنهم برای خدا!!

سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آنها را هم به استقامت واداشتن.

چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان،
زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می دهند اما
رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حد می شوند.



آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آنچنان در زیر بار مسئولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد!

و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا فرادهای دیگر نیز هست. امروز هم مسئولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصاً رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می شود استقامت - اخلاص

- رهبری مؤمنان - و عدم طغیان و تجاوز، و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بردشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند و از تمام وسائل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند امکان پذیر نمی باشد.

۱۰۰- «مریه» (بروزن جزیه و بروزن قریه نیز آمده است) به معنی تردید در تصمیم گیری است و بعضی به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند، ریشه اصلی این لغت به معنی فشار دادن پستان شتر بعد از گرفتن شیراست به این امید بقایانی که در پستان است بیرون آید و از آنجا که این کار با شک و تردید انجام می شود این کلمه به هرگونه شک و تردید اطلاق شده است.

۱۰۱- در اینکه ضمیر «هم» در این آیه و همچنین ضمیر «منه» به چه چیز باز می گردد در میان مفسران گفتگو است، گروهی معتقدند که ضمیر «هم» به قوم موسی و ضمیر «منه» به کتاب موسی باز می گردد و معنی آیه چنین می شود: این قوم هنوز هم در کتاب موسی در شک و تردیدند، ولی عده ای از مفسران ترجیح داده اند که ضمیر اول به مشرکان مکه و ضمیر دوم به قرآن (یا به مجازات و کیفر آنها) بازگردد و با توجه به اینکه آیات قبل و بعد همه به دلداري و تسلی دادن به پیامبر (ص) ناظر است تفسیر دوم قویتر به نظر می رسد و ما هم در متن همین را انتخاب کردیم.

۱۰۲- تفسیر مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۱۹۹.

۱۰۳- درالمنثور ذیل آیه.





آیه و ترجمه :

ولا تتركوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار وما لكم من دون الله من أولياء ثم لا تنصرون (۱۱۳)

۱۱۳ - و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید.

تفسیر:

تکیه بر ظالمان و ستمگران.

این آیه یکی از اساسی ترین برنامه های اجتماعی و سیاسی و نظامی و عقیدتی را بیان می کند، عموم مسلمانان را مخاطب ساخته و به عنوان يك وظیفه قطعی می گوید: ((به کسانی که ظلم و ستم کرده اند، تکیه نکنید)) و اعتماد و اتکای کار شما بر اینها نباشد (و لا تتركوا إلى الذين ظلموا). (چرا که این امر سبب می شود که عذاب آتش، دامن شما را بگیرد) (فتمسکم النار) (و غیر از خدا هیچ ولی و سرپرست و یآوری نخواهید داشت) (و ما لكم من دون الله من اولیاء). و با این حال واضح است که ((هیچکس شما را یاری نخواهد کرد)) (ثم لا تنصرون).

نکته ها :

در اینجا چند نکته مهم است که باید به آن توجه کرد:

۱ - مفهوم ((رکون)) - ((رکون)) از ماده ((رکن)) به معنی ستون و دیواره هائی است که ساختمان یا اشیاء دیگر را بر سر پا می دارد، و سپس به معنی اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است.

گرچه مفسران معانی بسیاری برای این کلمه در ذیل آیه آورده اند، ولی همه یا غالب آنها به يك مفهوم جامع و کلی باز می گردد، مثلا بعضی آنها به معنی تمایل و بعضی به معنی ((همکاری)) و بعضی به معنی ((اظهار رضایت)) یا ((دوستی)) و بعضی به معنی ((خیر خواهی و اطاعت)) ذکر کرده اند که همه اینها در مفهوم جامع اتکاء و اعتماد و وابستگی جمع است.

۲ - در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد - بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلمها و ستمگریهایشان شرکت جست و از آنها کمک گرفت، و در درجه بعد اتکاء بر آنها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و خود کفائی و تبدیل شدن به يك عضو وابسته و ناتوان می گردد باید



از میان برود که این گونه رکونها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی، نتیجه ای نخواهد داشت.

و اما اینکه: فی المثل مسلمانان با جوامع غیر مسلمان، روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اعصار بعد همواره چنین ارتباطاتی وجود داشته است.

۳ - فلسفه تحریم رکون به ظالمان. تکیه بر ظالم، مفسد و نابسامانیهای فراوانی می آفریند که بطور اجمال بر هیچکس پوشیده نیست، ولی هر قدر در این مساله کنجکاوتر شویم به نکات تازه ای دست می یابیم.

- تکیه بر ظالمان باعث تقویت آنهاست و تقویت آنها باعث گسترش دامنه ظلم و فساد و تباهی جامعه ها است، در دستورات اسلامی می خوانیم که انسان تا مجبور نشود (و حتی در پاره‌های از اوقات مجبور هم شود) نباید حق خود را از طریق يك قاضی ظالم و ستمگر بگیرد، چرا که مراجعه به چنین قاضی و حکومتی برای احقاق حق مفهومی به رسمیت شناختن ضمنی و تقویت او است، و ضرر این کار گاهی از زیانی که به خاطر از دست دادن حق می شود بیشتر است.

- تکیه بر ظالمان در فرهنگ فکری جامعه تدریجا اثر می گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می نماید.

- اصولا تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه ای جز بدبختی نخواهد داشت تا چه رسد به اینکه این تکیه گاه ظالم و ستمگر باشد.

- يك جامعه پیشرو و پیشتاز و سربلند و قوی، جامعه ای است که روی پای خود بایستد همانگونه که قرآن در مثال زیبایی در سوره فتح آیه ۲۹ می فرماید فاستوی علی سوقه: همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز به وابستگی به چیز دیگر ندارد.

يك جامعه مستقل و آزاد، جامعه ای است که از هر نظر خود کفا باشد و پیوند و ارتباطش با دیگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکاء يك ضعیف بر قوی، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد یا نظامی یا اقتصادی و یا سیاسی، نتیجه ای جز اسارت و استثمار ببار نخواهد آورد، و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه های آنها خواهد بود.

البته فرمان آیه فوق مخصوص به روابط جامعه ها نیست بلکه پیوند و رابطه دو فرد را با یکدیگر نیز شامل می شود که حتی يك انسان آزاده و با ایمان هرگز نباید متکی به ظالم و ستمگر بوده باشد که علاوه بر از دست دادن استقلال، سبب کشیده شدن به دایره ظلم و ستم او و تقویت و





گسترش فساد و بیدادگری خواهد بود.

۴ - الذین ظلموا چه اشخاص هستند؟

مفسران در این زمینه احتمالات مختلفی ذکر کرده اند بعضی آنها را به مشرکان تفسیر کرده ولی همانگونه که گروه دیگری گفته اند هیچ دلیلی ندارد که آنها را به مشرکان منحصر کنیم و اگر مصداق ظالمان در عصر نزول آیه مشرکان بوده اند، دلیل بر انحصار نمی شود. همانگونه که تفسیر این کلمه در روایات به مشرکان نیز دلیل بر انحصار نیست، زیرا کرارا گفته ایم اینگونه روایات غالباً مصداق روشن و آشکارا را بیان می کند.

بنابراین تمام کسانی که دست به ظلم و فساد در میان بندگان خدا زده اند و آنها را بنده و برده خود ساخته اند و از نیروهای آنها به نفع خود بهره کشی کرده اند و خلاصه در مفهوم عام کلمه ((الذین ظلموا)) وارد هستند جزء مصدق آیه می باشند.

ولی مسلم است کسانی که در زندگی خود ظلم کوچکی را مرتکب شده اند و گاهی مصداق این عنوان بوده اند داخل در مفهوم آن نیستند، زیرا در این صورت کمتر کسی از آن مستثنی خواهد بود و رکون و اتکاء به هیچکس مجاز نخواهد شد مگر اینکه معنی رکون را اتکاء و اعتماد در همان جنبه ظلم و ستم بدانیم که در این صورت حتی کسانی را که یکبار دست به ظلم آورده اند شامل می شود.

۵ - بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا اشکالی مطرح کرده اند که روی مبانی آنها پاسخ آن چندان آسان نیست و آن اینکه از یکسو در روایات آنها وارد شده که باید در برابر سلطان وقت - به عنوان اولو الامر - تسلیم بود، هر کس که باشد، مثلاً: در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند که بر شما لازم است اطاعت سلطان کنید و ان اخذ مالک و ضرب ظهرک : ((هر چند مال تو را بگیرد و تازیانه بر پشتت بزند))! و روایات دیگری که روی اطاعت سلطان به معنی وسیع کلمه تاکید می کند.

و از سوی دیگر آیه فوق می گوید: ((به افراد ظالم و ستمگر تکیه و اعتماد نکنید)): آیا این دو دستور قابل جمع است؟

بعضی خواسته اند با يك استثناء، این تضاد را برطرف سازند و آن اینکه اطاعت سلطان تا آنجا لازم است که راه عصبان را نپویید و در طریق کفر گام ننهید. ولی لحن روایات آنها در زمینه اطاعت سلطان چندان با چنین استثنائی هماهنگ نیست.

در هر صورت ما فکر می کنیم همانگونه که در مکتب اهل بیت آمده تنها اطاعت از ولی امری لازم است که عالم و عادل بوده باشد و بتواند جانشین عام پیامبر و امام محسوب شود و اگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس احادیثی به نفع خود در این زمینه ساخته و پرداخته اند به هیچوجه با



اصول مکتب ما و با تعلیماتی که از قرآن گرفته ایم هماهنگ نیست و باید چنین روایاتی را اگر قابل تخصیص است تخصیص و گرنه به کلی کنار بگذاریم چرا که هر روایتی بر خلاف کتاب الله بوده باشد مردود است و قرآن صراحت دارد که امام و پیشوای مؤمنین باید ظالم نباشد و آیه فوق نیز صریحا می گوید به ظالمان تکیه و اعتماد نکن! و یا اینکه اینگونه روایات را مخصوص مقام ضرورت و ناچاری بدانیم.

آیه و ترجمه :

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزَلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي
لِلذَّكْرَيْنِ (۱۱۴)
وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵)

۱۱۴ - نماز را در دو طرف روز و اوائل شب برپا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) بر طرف می سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.
۱۱۵ - و شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

تفسیر :

(نماز) و ((صبر)).

در این آیات، انگشت روی دو دستور از مهمترین دستورات اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه اسلام است گذارده شده:

نخست فرمان به اقامه نماز داده می گوید: نماز را در دو طرف روز، و در اوائل شب برپا دار (واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل).

ظاهر تعبیر طرفی النهار (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و ((زلف)) که جمع ((زلفه)) به معنی نزدیکی است به قسمتهای آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می شود بنا بر این منطبق بر نماز عشا می گردد.

همین تفسیر در روایات ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشا) است. در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشا شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است. پیچیده بودن پاسخ این سؤال سبب شده است که بعضی از مفسران ((طرفی النهار)) را آنچنان





وسیع بگیرند که هم نماز صبح و هم ظهر و عصر و هم مغرب را شامل شود و با تعبیر به ((زلفا من اللیل)) که اشاره به نماز عشا است همه نمازهای پنجگانه را در بر می گیرد. ولی انصاف این است که ((طرفی النهار)) تاب چنین تفسیری را ندارد مخصوصا با توجه به اینکه مسلمانان صدر اول مقید بودند که نماز ظهر را در اول وقت و نماز عصر را حدود نیمه وقت (میان ظهر و غروب آفتاب) انجام دهند.

تنها چیزی که می توان اینجا گفت این است که در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر (اسراء - ۷۸) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها يك نماز ذکر شده است، مانند حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین (بقره - ۲۳۸).

بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود بخصوص اینکه گاهی مناسبات ایجاب می کند که تنها روی نماز ظهر (صلوة وسطی) به خاطر اهمیتش تکیه شود، و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشا که گاهی بخاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد.

سپس برای اهمیت نماز روزانه خصوصا و همه عبادات و طاعات و حسنات عموما چنین می گوید: ((حسنات، سیئات را از میان می برند)) (ان الحسنات یذهبن السیئات).

((و این تذکر و یادآوری است برای آنها که توجه دارند)) (ذلك ذکری للذاکرین). آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تاثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می خوانیم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم : ((اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم)).

و در آیه (۷ عنکبوت) می خوانیم و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم : ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دارند گناهان آنانرا می پوشانیم)). و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند.

از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند. ولی کار نیک که از انگیزه الهی سر چشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید و آن تیرگیها را به روشنائی مبدل سازد.

اما از آنجا که جمله فوق (ان الحسنات یذهبن السیئات) بلا فاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداقهای روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می بینیم در روایات تنها تفسیر به



نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه همانگونه که بارها گفته ایم بیان يك مصداق روشن قطعی است.

اهمیت فوق العاده نماز

در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده بر می دارد.

ابو عثمان می گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگهایش فرو رفت، سپس رو به من کرد و گفت سؤال نکردی چرا این کار را کردم.

گفتم: بگو ببینم منظورت چه بود؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر این سؤال را از من کرد و گفت سلمان نمی پرسی چرا چنین کردم؟ من عرض کردم بفرمائید چرا؟ فرمود: ان المسلم اذا توضا فاحسن الوضوء ثم صلى الصلوات الخمس تحتات خطايا كما تحت هذا الورق ثم قرء هذه الآية و اقم الصلوة... هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را بجا آورد، گناهان او فرو می ریزد، همانگونه که برگهای این شاخه فرو ریخت، سپس همین آیه (اقم الصلوة...) را تلاوت فرمود. <۱۰۴>

در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنام ((ابی امامه)) می خوانیم که می گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد یا رسول الله من گناهی کرده ام که حد بر آن لازم می شود، آن حد را بر من اجرا فرما، فرمود: آیا نماز با ما خواندی؟ عرض کرد آری، ای رسول خدا، فرمود: خداوند گناه تو - یا حد تو - را بخشید. <۱۰۵>

و نیز از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: یا رسول خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده ام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی؟ و برای آن بخوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود این کفار گناه تو است! <۱۰۶>

و نیز از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم لو کان فی جسده درن ثم





اغتسل فی ذلك النهر خمس مرات كان بقی فی جسده درن فکذلك و الله الصلوات الخمس لامتی: نمازهای پنجگانه برای امت من همچون يك نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار درروز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلمانان) همچنین است بخدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من. <۱۰۷>

به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرائطش انجام شود، انسانرا در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می سازد که آلودگیها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می دهد.

نماز انسانرا در برابر گناه بیمه می کند، و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می زداید. نماز جوانه های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می کند، و به این ترتیب نماز در صورتی که بصورت جسم بیروح نباشد مکتب عالی تربیت است.

امید بخشترین آیه قرآن در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی (علیه السلام) به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: به نظر شما امید بخشترین آیه قرآن کدام آیه است؟ بعضی گفتند آیه ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء (خداوند هرگز شرک را نمی بخشد و باین تر از آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد). امام فرمود: خوب است، ولی آنچه من میخوام نیست، بعضی گفتند آیه و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفورا رحیما (هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت) امام فرمود خوبست ولی آنچه را می خواهم نیست.

بعضی دیگر گفتند آیه قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله (ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده اید از رحمت خدا مایوس نشوید) فرمود خوبست اما آنچه می خواهم نیست!

بعضی دیگر گفتند آیه و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا نفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله (پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند، از گناهان خویش آمرزش می طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را بیامزد) باز امام فرمود خوبست ولی آنچه می خواهم نیست.

در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همههم کردند فرمود: چه خبر است ای مسلمانان؟ عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم. امام فرمود:



از حیب خود رسول خدا شنیدم که فرمود: امید بخشترین آیه قرآن این آیه است و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السيئات ذلك ذکرى للذاکرین. <۱۰۸>
البته همانگونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخشترین آیه قرآن: آیه ((ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء)) می باشد. اما با توجه به اینکه هر یک از این آیات به زاویه ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آنرا بیان می کند، تضادی با هم ندارد؛ در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می دهند، نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید.

اما آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که دارای چنین نمازی نیستند و تنها از توبه وارد می شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش ترین آیه است.
چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون اینکه اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خداست نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او بر می خیزد.

به دنبال برنامه انسانساز نماز و بیان تأثیری که حسنت در زدودن سیئات دارد در آیه بعد فرمان به ((صبر)) می دهد، و می گوید: ((شکیبا باش که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند)) (و اصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین).

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند معنی صبر را در اینجا محدود به مورد نماز و یا اذیت و آزارهای دشمنان در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کنند. ولی روشن است که هیچگونه دلیلی بر محدود ساختن معنی صبر، در آیه مورد بحث نداریم بلکه یک مفهوم کلی و جامع را در بر دارد که هر گونه شکیبائی را در برابر مشکلات، مخالفتها، آزارها، هیجانها، طغیانها و مصائب گوناگون را شامل می شود و ایستادگی در برابر تمام این حوادث در مفهوم جامع صبر مندرج است.

((صبر)) یک اصل کلی و اساس اسلامی است که در موردی از قرآن با نماز همراه ذکر شده است شاید به این دلیل که نماز در انسان ((حرکت)) می آفریند و دستور صبر، مقاومت ایجاب می کند، و این دو یعنی ((حرکت)) و ((مقاومت)) هنگامی که دست به دست هم دهند عامل اصلی هر گونه پیروزی خواهند شد.

اصولا هیچگونه نیکی بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست، چون پایان رساندن کارهای نیک حتما استقامت لازم دارد، و به همین جهت در آیه فوق به دنبال امر به صبر می فرماید خداوند





پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می شوند.

۱ - گروهی فوراً دست و پای خود را گم می کنند و به گفته قرآن بنا بر جزع و فزع می گذارند اذا مسه الشر جزوعا (معارج - ۲۰).

۲ - گروه دیگری دست و پای خود را گم نمی کنند و با تحمل و برد باری در برابر حادثه می ایستند.

۳ - گروه دیگری هستند که علاوه بر تحمل و برد باری، شکر گزاری هم دارند.

۴ - گروه دیگری هستند که در برابر اینگونه حوادث عاشقانه به تلاش و کوشش بر می خیزند و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه، طرح ریزی می کنند، جهاد و پیکار خستگی ناپذیر به خرج می دهند و تا مشکل را از پیش پا بر ندارند آرام نمی گیرند.

خداوند به چنین صابران و وعده پیروزی داده (ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین - انفال: ۶۵).

و نعمتهای بهشتی را پاداش سرای دیگر آنها شمرده (و جزا هم بما صبروا جنه و حریرا - انسان: ۱۲).

۱۰۴-مجمع البیان ذیل آیه

۱۰۵-مجمع البیان ذیل آیه.

۱۰۶-مجمع البیان ذیل آیه.

۱۰۷-مجمع البیان ذیل آیه

۱۰۸-همان مدرک.



آیه و ترجمه :

فلولا كان من القرون من قبلكم أولوا بقية ينهون عن الفساد في الأرض إلا قليلا ممن أنجينا منهم واتبع الذين ظلموا ما أترفوا فيه و كانوا مجرمين (۱۱۶)
و ما كان ربك ليهلك القرى بظلم و أهلها مصلحون (۱۱۷)

۱۱۶ - چرا در قرون (واقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند).
۱۱۷ - و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلیش در صدد اصلاح بوده باشند.

تفسیر:

امل تباهی جامعه ها. برای تکمیل بحثهای گذشته در این دو آیه يك اصل اساسی اجتماعی که ضامن نجات جامعه ها از تباهی است مطرح شده است، و آن اینکه در هر جامعه ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسئول وجود دارد که در برابر مفساد ساکت نمی نشینند، و به مبارزه بر می خیزند، رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی شود. اما آن زمان که بی تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی دفاع ماند، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است. در آیه نخست ضمن اشاره به اقوام پیشین که گرفتار انواع بلاها شدند می گوید

((چرا در قرون و امتهای و اقوام قبل از شما نیکان و پاکان قدرتمند و صاحب فکری نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند)) (فلولا كان من القرون من قبلكم أولوا بقية ينهون عن الفساد في الأرض). بعد به عنوان استثناء می گوید: مگر افراد اندکی که آنها را نجات دادیم (الا قليلا ممن أنجينا منهم).

این گروه اندک هر چند امر به معروف و نهی از منکر داشتند، اما مانند لوط و خانواده کوچکش و نوح و ایمان آورندگان محدودش و صالح و تعداد کمی که از او پیروی کرده بودند، آنچنان کم و اندک بودند که توفیق بر اصلاح کلی جامعه نیافتند.

و به هر حال ستمگران که اکثریت این جامعه ها را تشکیل می دادند به دنبال ناز و نعمت و عیش





و نوش رفتند و آنچنان مست باده غرور و تنعم و لذات شدند که دست به انواع گناهان زدند (و اتباع الذین ظلموا ما اترفوا فيه و كانوا مجرمین).

سپس برای تاءکید این واقعیت، در آیه بعد اضافه می فرماید: اینکه می بینی خداوند این اقوام را به دیار عدم فرستاد به خاطر آن بود که مصلحانی در میان آنها نبودند، زیرا ((خداوند هرگز قوم و ملت و شهر و دیاری را به خاطر ظلم و ستمش نابود نمی کند اگر آنها در راه اصلاح گام بردارند)) (و ما کان ربک لیهلک القرى بظلم و اهلها مصلحون).

چه اینکه در هر جامعه‌ای معمولاً ظلم و فساد وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فساد هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح، خداوند به آنان مهلت می دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است.

اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آنگاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد این واقعیت را با يك مثال روشن می توان بیان کرد:

در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام ((گلبولهای سفید خون)) که هر میکروب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراشهای پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایستادگی کرده و نابودشان می کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آنها را می گیرند. بدیهی است اگر يك روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیونها سرباز تشکیل می شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکربهای مضر، می شود که به سرعت انواع بیماریها به او هجوم می آورند.

کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان ((اولوا بقیه)) بوده باشد از آن برچیده شود میکربهای بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سرتا پا بیمار می کنند.

نقش ((اولوا بقیه)) در بقای جوامع آنقدر حساس است که باید گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلب می شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد.

اولوا بقیه چه کسانی هستند: ((اولوا)) به معنی صاحبان و بقیه به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیستر را ذخیره می کند و نزد او باقی می ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد.

و از این گذشته همواره در میدان مبارزات اجتماعی آنها که ضعیفترند، زودتر از صحنه خارج می



شوند یا نابود می گردند، و تنها آنها باقی می مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قویترند، و به همین دلیل باقیمانندگان نیرومندانند، به همین جهت در عرب این ضرب المثل وجود دارد که می گویند فی الزوايا خبايا و فی الرجال بقايا (در زاویه ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصیت‌هایی باقیمانده).

و نیز به همین دلیل کلمه ((بقیه)) که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را در بر دارد: در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می خوانیم: ان آية ملكه ان ياتيكم التابوت فيه سكينه من ربكم و بقية مما ترك آل موسى: ((نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسی و هارون در آنست و مایه آرامش شما است)). <۱۰۹>

و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت: بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين (هود - ۸۶).

و اینکه در پاره‌های از تعبیرات نام ((بقیه الله)) بر مهدی موعود (علیه‌السلام) گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا او يك وجود پر فیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای بر چیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و برافراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است و از اینجا روشن می شود که چه حق بزرگی این شخصیت‌های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و ((اولوا بقیه ها)) بر جوامع بشری دارند چرا که آنها رمز بقاء و حیات ملتها و نجات آنها از نابودی و هلاکتند!

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می کند این است که قرآن می گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی کند در حالی که اهلش ((مصلح)) باشند. توجه به تفاوت ((مصلح)) و ((صالح)) این نکته را روشن می سازد که تنها ((صلاحیت)) ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت.

به تعبیر دیگر هر گاه جامعه ای ظالم بود اما به خود آمده و در صدد اصلاح باشد چنین جامعه ای می ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند. نکته دیگر اینکه یکی از سرچشمه های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوشها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به ((اتراف)) می شود.

این تنعم و تلبذ ببقید و شرط سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه ها به وجود می آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزشهای اصیل انسانی و درک واقعیت‌های





اجتماعی باز می دارد و غرق عصیان و گناه می سازد.

۱۰۹- سوره بقره آیه ۲۴۸.

آیه و ترجمه :

و لو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين (۱۱۸)
إلا من رحم ربك و لذلك خلقهم و تمت كلمة ربك لاملان جهنم من الجنة و الناس
أجمعين (۱۱۹)

۱۱۸- و اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحد (بدون هیچگونه اختلاف) قرار می داد، ولی آنها همواره مختلفند

۱۱۹- مگر آنچه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و در سایه آن تکامل) آنها را آفرید و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد.

تفسیر:

در نخستین آیه مورد بحث به یکی از سنن آفرینش که در واقع زیر بنای سایر مسائل مربوط به انسان است اشاره شده و آن مساله اختلاف و تفاوت در ساختمان روح و جسم و فکر و ذوق و عشق انسانها، و مساله آزادی اراده و اختیار است.

می فرماید: اگر خدا می خواست، همه مردم را امت واحد قرار می داد ولی خداوند چنین کاری را نکرده و همواره انسانها با هم اختلاف دارند (و لو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة و لا يزالون مختلفين). تا کسی تصور نکند تاکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل بر این است که او

قادر بر این نبود که همه آنها را در يك مسیر و در يك برنامه معین قرار دهد.

آری هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام، همه انسانها را یکنواخت و مؤمن به حق و مجبور بر قبول ایمان بیافریند. ولی نه چنین ایمانی فایده ای داشت، و نه چنان اتحاد و هماهنگی، ایمان اجباری که از روی انگیزه های غیر ارادی برخیزد، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل، و نه موجب پاداش و ثواب، درست به این میماند که خداوند زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه به دنبال جمع آوری شیره گلها می رود، و پشه مالاریا را





آنچنان قرار داده که تنها در مردابها لانه می کند و هیچکدام در این راه از خود اختیاری ندارند. اصولاً ارزش و امتیاز انسان و مهم‌ترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است، همچنین داشتن ذوقها و سلیقه‌ها و اندیشه‌های گوناگون و متفاوت که هر کدام بخشی از جامعه را می سازد، و بعدی از ابعاد آن را تامین می کند.

از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب، طبیعی است، اختلافی که سبب می شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را، مگر اینکه انسانها تربیت شوند و در دامان رحمت پروردگار و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند، در این هنگام با تمام تفاوت‌هایی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار، در راه حق گام خواهند گذارد هر چند در همین مسیر نیز تفاوت‌هایی خواهند داشت.

به همین جهت در آیه بعد می فرماید: مردم در پذیرش حق با هم اختلاف دارند مگر آنها که مشمول رحمت پروردگارند (الا من رحم ربك). ولی این رحمت الهی مخصوص گروه معینی نیست، همه می توانند (بشرط اینکه بخواهند) از آن استفاده کنند، اصلاً خداوند مردم را برای پذیرش این رحمت و موهبت آفریده (و لذلک خلقهم).

آنها که بخواهند در زیر این چتر رحمت الهی قرار بگیرند راه برای آنها باز است رحمتی که از طریق تشخیص عقل و هدایت انبیاء و کتب آسمانی به همه مردم افاضه شده است. و هر گاه از این رحمت و موهبت استفاده کنند درهای بهشت و سعادت جاویدان به روی آنها گشوده خواهد شد.

در غیر این صورت فرمان خدا صادر شده است که جهنم را از سرکشان و طاغیان جن و انس پرمی کنم (و تمت کلمة ربك لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین).

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :

۱- آزادی اراده اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء است، و اصولاً بدون آن انسان حتی يك گام در مسیر تکامل (تکامل انسانی و معنوی) پیش نخواهد رفت، به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن تأکید شده است که اگر خداوند می خواست همه را به اجبار هدایت می کرد، اما چنین نخواست. کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه، و علامتگذاری، و هشدار دادن در برابر بیراهه، و تعیین کردن راهبر، و برنامه طی طریق است.

قرآن می گوید: ان علينا للهدی ! بر ما نشان دادن راه است (سوره لیل آیه ۱۲). و نیز می گوید انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر: تو فقط یادآوری کننده ای نه اجبار کننده (سوره غاشیه آیه ۲۱).





و در سوره (شمس آیه ۸) می فرماید: فالهمها فجورها و تقواها: خداوند انسانرا آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد.

و نیز در سوره انسان آیه ۴ می خوانیم: انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا: ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکر گذاری می کند و یا کفران؟

بنابراین آیات مورد بحث از روشنترین آیاتی است که بر آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر تاکید می کند و دلیل بر آن است که تصمیم نهائی با خود انسان است.

۲- درباره هدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است که در خلقت الجن و الانس الا ليعبدون: من جن و انس را نیافریدیم مگر اینکه مرا پرستش کنند (ذاریات - ۵۶) یعنی در مکتب بندگی و عبادت تکامل یا بند، و به عالیترین مقام انسانیت در این مکتب برسند.

در جای دیگر می خوانیم الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا: آن خدائی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) - سوره ملک آیه ۲. و در آیه مورد بحث می فرماید و لذلك خلقهم: برای پذیرش

رحمت، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری، مردم را آفرید. همانگونه که ملاحظه می کنید، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود و آن پرورش و

هدایت و پیشرفت و تکامل انسانها است که هدف نهائی آفرینش محسوب می شود. هدفی که بازگشتش به خود انسان است، نه به خدا، زیرا او وجودی است بی نهایت از تمام جهات، و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد تا بخواهد با آفرینش خلق، کمبود و نیازی را برطرف سازد.

۳- در ذیل آیه اخیر، فرمان مؤکد خداوند دائر به پر کردن جهنم از جن و انس می خوانیم ولی بدیهی است که این فرمان حتمی تنها یک شرط دارد و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی و پشت پا زدن به هدایت و راهنمایی فرستادگان او است، و به این ترتیب این آیه نه تنها دلیل بر مکتب بر جبر نخواهد بود، بلکه تاکید مجددی است بر اختیار.

آیه و ترجمه:

و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظة

و ذکرى للمؤمنین (۱۲۰)

و قل للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانکم انا عملون (۱۲۱)

و انتظروا انا منتظرون (۱۲۲)



و لله غيب السموت و الارض و االيه يرجع الا مركله فاعبده و توكل عليه و ما ربك بغفل عما تعملون (۱۲۳)

۱۲۰- ما از هريك از سرگذشتهاي انبياء را براي توياز گو كرديم تا قلبت آرام (و اراده ات قوي) گردد و در اين (اخبار و سرگذشتها) حق و موعظه و تذكر براي مؤمنان آمده است .
۱۲۱- و به آنها كه ايمان نمي آورند بگوهرچه در قدرت داريد انجام دهيد ما هم انجام مي دهيم ؟

۱۲۲- و انتظار بکشيد ما هم منتظر يم !

۱۲۳- و براي خدا است غيب (و اسرار نهان) آسمانها و زمين و همه كارها به او باز مي گردد،

او را پرستش كن و براو توكل نما و پروردگارت غافل از كارهايي كه مي كنيد نيست .

تفسير:

مطالعه سرگذشت پيشينيان چهار اثر دارد

در اين آيه آيات سوره هود با آن پايان مي پذيرد يك نتيجه گيري كلي از مجموع بحثهاي سوره بيان شده است و از آنجا كه قسمت عمده اين سوره داستانهاي عبرت انگيز پيامبران و اقوام پيشين بود، نتايج گرانبهاي ذكر اين داستانها را در چهار موضوع خلاصه مي كند:

نخست مي گويد: ما سرگذشتهاي گوناگون پيامبران را براي تو بيان كرديم تا قلبت را محكم

كنيم و اراده ات را قوي و ثابت (و كلا نقص عليك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك).

كلمه كلا اشاره به تنوع اين سرگذشتها است كه هر کدام به نوعي از جبهه گيريها در برابر انبياء اشاره مي كند و نوعي از انحرافات و نوعي از مجازاتها را، و اين تنوع، اشعه روشني بر ابعاد زندگي

انسانها مي اندازد.

تثبيت قلب پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) و تقويت اراده او كه در اين آيه به آن اشاره شده يك امر كاملا طبيعي است، زيرا مخالفتهاي سرسختانه دشمنان لجوج و بيرحم، خواه و ناخواه در

قلب پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) اثر مي گذاشت كه او هم انسان و بشر بود.

اما براي اينكه هرگز كمترين گرد و غبار نوميدى و ياس بر قلب پاك او ننشوند، و اراده آهنينش از اين مخالفتها و كارشكنيها به ضعف نگرديد، خداوند داستانهاي انبياء و مشكلات كار آنها و مقاومتهايشان را در برابر اقوام لجوج و پيروزي آنها را يكي پس از ديگري شرح مي دهد، تا روح و





دل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین مؤمنانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قویتر از روز قبل باشد.

سپس به دومین نتیجه بزرگ بیان این داستانها اشاره کرده، می گوید: در این اخبار پیامبران حقایق و واقعتهای مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی،

همگی برای تو آمده است (و جأنک فی هذه الحق). <۱۱۰>

سومین و چهارمین اثر چشمگیر بیان این سرگذشتهای آن است که برای مؤمنان موعظه و اندرز، تذکر و یادآوری است (و موعظة و ذکرى للمؤمنین) جالب اینکه نویسنده المنار در ذیل این آیه می گوید: در این آیه معجزه ایجاز و اختصار آنچنان است که گوئی تمام اعجاز سرگذشتهای گذشته را در خود جمع کرده و با چند جمله کوتاه همه فوائد آنها را بیان نموده است.

و به هر حال این آیه بار دیگر تاکید می کند که تواریخ قرآن را نباید سرسری شمرد و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد چرا که مجموعه ای است از بهترین درسهای زندگی در تمام زمینه ها و راهگشائی است برای همه انسانهای امروز و فردا.

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که تو نیز در مقابل سرسختیها و لجاجتهای دشمن همان بگو که بعضی از پیامبران پیشین به این افراد می گفتند: به آنها که ایمان نمی آورند بگو هر چه در قدرت دارید انجام دهید و از هیچکاری فرو گذار نکنید ما هم آنچه در توان داریم انجام خواهیم داد (و قل للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانکم انا عاملون). شما در انتظار باشید و ما هم انتظار می کشیم تا ببینیم کدامین پیروز می شوند و کدامین شکست می خورند (و انتظروا انا منتظرون). شما در انتظار خام شکست ما باشید و ما در انتظار واقعی عذاب

الهی برای شما هستیم که یا از دست ما خواهید کشید و یا مستقیماً از طرف خدا! این گونه تهدیدها که به صورت امر ذکر می شود در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد مانند اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر: هر کار می خواهید بکنید، خدا از اعمال شما آگاه است (سوره فصلت آیه ۴۰)

و در مورد شیطان می خوانیم و استفزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک : با صدای خود آنها را به حرکت در آور و لشکر سواره و پیاده خود را به سوی آنها بفرست (سوره اسراء آیه ۶۴).

بدیهی است هیچیک از این صیغه های امر برای وادار کردن به کار نیست بلکه همه آنها جنبه تهدید دارد.

آخرین آیه این سوره به بیان توحید (توحید علم و توحید افعال و توحید عبادت) می پردازد همانگونه که آیات آغاز این سوره از علم توحید سخن می گفت.



در حقیقت در این آیه انگشت روی سه شعبه از توحید گذاشته شده است نخست توحید علمی پروردگار، غیب آسمانها و زمین مخصوص خدا است و او است که از همه اسرار آشکار و نهان با خبر است (و لله غیب السماوات و الارض)

و غیر او علمش محدود و در عین محدودیت از ناحیه تعلیم الهی است، بنابراین علم نامحدود، آن هم علم ذاتی، نسبت به تمام آنچه در پهنه زمین و آسمان قرار دارد، مخصوص ذات پاک پروردگار است.

و از سوی دیگر زمام تمام کارها در کف قدرت او است، همه چیز به سوی او باز می گردد (و الیه یرجع الامر کله).

و این مرحله توحید افعالی است. سپس نتیجه می گیرد اکنون که آگاهی نامحدود و قدرت بی پایان، مخصوص ذات پاک او است و بازگشت هر چیز به سوی او می باشد، تنها او را پرستش کن (فاعبده).

و فقط بر او توکل نما (و توکل علیه). و این مرحله توحید عبادت است.

و از آنچه نافرمانی و سرکشی و طغیان و گناه است، پرهیز، چرا که خداوند از آنچه انجام می دهد غافل نیست (و ما الله بغافل عما تعملون).

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - علم غیب مخصوص خدا است.

همانگونه که در جلد هفتم ذیل آیه ۱۸۸ اعراف و در جلد پنجم ذیل آیه ۵۰ سوره انعام مشروحا بیان کردیم جای تردید نیست که آگاهی بر اسرار نهان و اسرار گذشته و آینده مخصوص خداوند است، آیات مختلف قرآن نیز بر این حقیقت گواهی می دهد، او در این صفت تنها است و هیچکس شبیه و مانند او نیست.

و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن، بخشی از علم غیب به پیامبران نسبت داده شده و یا در آیات و روایات فراوانی درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می خوانیم که آنها گاهی از حوادث آینده و از اسرار نهان خبر می دادند باید دانست که آن هم به تعلیم الهی است.

او است که در هر مورد صلاح بداند، قسمتی از اسرار غیب را به بندگان خاصش تعلیم می دهد اما این علم، نه ذاتی است و نه نامحدود، بلکه از طریق تعلیم الهی است و محدود به مقداری است که او اراده کرده است.





و با این توضیح پاسخ تمام بد گویانی که عقیده شیعه را در زمینه علم غیب به باد انتقاد گرفته اند که پیامبران و امامان را عالم الغیب می دانند روشن می گردد.

نه تنها خداوند اسرار غیب را در مورد لازم به پیامبران و امامان تعلیم می دهد بلکه گاهی به غیر پیامبر و امام نیز چنین تعلیمی می دهد همانگونه که در داستان مادر موسی در قرآن می خوانیم که خداوند به او گفت تترس و اندوه به خود راه مده، ما این کودک را به تو بازی می گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین (قصص آیه ۷).

حتی گاهی پرندگان و جانداران دیگر به خاطر ضرورت‌های زندگی، آگاهی‌هایی از اسرار نهان و حتی از آینده نسبتاً دور پیدا می کنند که تصورش برای ما مشکل و پیچیده است، و به این ترتیب بعضی از مسائلی که برای ما غیب محسوب می شود، برای آنها غیب نیست.

۲ - عبادت مخصوص او است.

در آیه فوق دلیل لطیفی بر اختصاص پرستش به خدا بیان شده است، و آن اینکه اگر پرستش به خاطر عظمت و صفات جمال و جلال باشد، این صفات بیش از همه در خدا است، و دیگران در برابر او ناچیزند، بزرگترین نشانه عظمت، علم نامحدود و قدرت بی پایان است که آیه فوق می گوید هر دو مخصوص او است و اگر پرستش به خاطر پناه بردن در حل مشکلات به معبود باشد، چنین کاری در مورد کسی شایسته است که از همه نیازها و احتیاج‌های بندگان و از اسرار غیب و نهان آنها با خبر است و توانائی بر اجابت دعوت و انجام خواسته‌ها دارد، و به همین دلیل توحید صفات، سبب توحید عبادت می گردد (دقت کنید).

۳ - بعضی از مفسران گفته اند که تمام سیرانسان در طریق عبودیت پروردگار در دو جمله در آیه فوق خلاصه شده: فاعبده و توکل علیه چرا که عبادت خواه عبادت جسمانی باشد مانند عبادات معمولی و یا عبادت روحانی باشد مانند تفکر در عالم آفرینش و نظام اسرار هستی، آغاز این سیر است.

و توکل یعنی واگذاری مطلق به خدا و سپردن همه چیز بدست او که یکنوع فناء فی الله محسوب می شود، آخرین نقطه این سیر می باشد. در تمام این مسیر از آغاز تا انتها توجه به حقیقت توحید صفات، رهروان این راه را یاری می دهد، و به تلاش و تکاپوی آمیخته با عشق و امید دارد.

پروردگارا! چنان کن که ترا با صفات جلال و جمالت بشناسیم.

و چنان کن که با آگاهی به سوی تو حرکت کنیم.

پروردگارا! به ما توفیقی ده که مخلصانه ترا پرستش کنیم و عاشقانه به تو توکل نمائیم.



پروردگارا! در این برهه از زمان که پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ما مشکلات روز افزون از هر سو ما را احاطه کرده، و دشمنان برای خاموش کردن نور این انقلاب تلاش و کوشش می کنند، تنها امید ما تویی، و تکیه گاه برای حل این مشکلات ذات پاک تو است.

پروردگارا! این ما نبودیم که راه را تا بدینجا پیمودیم، بلکه تائیدات آشکار و نهان تو بود که در همه جا ما را در رسیدن به این مرحله توان بخشید، در باقیمانده راه نیز ما را از این موهبت بزرگ محروم مفرما و لطف خاصت را از ما دریغ مدار و به ما نیز توفیق مرحمت کن که بتوانیم این تفسیر را که دریچه تازه ای به کتاب بزرگ آسمانیت می گشاید بپایان برسانیم.

(پایان سوره هود)

۱۱۰- از آنچه در بالا گفته شد معلوم شد که مرجع ضمیر «هذه» همان «انبياء الرسل» است، و با توجه به نزدیکی این مرجع ضمیر و ذکر آن در عبارت و تناسب آن با بحثهایی که در این آیه آمده بازگشت ضمیر به چنین مرجعی کاملا روشن است، اما احتمالات دیگری از قبیل اینکه مشارالیه، «دنیا» یا خصوص «آیات قبل» بوده باشد، بعید به نظر می رسد و اینکه بسیاری از مفسران گفته اند مشارالیه سوره است قابل تطبیق بر آنچه گفتیم می باشد، زیرا قسمت عمده سوره ای که گذشت شرح سرگذشت پیامبران پیشین بود.

